عالم محقق فاضل مدقق ملا حسین بن علی الواعظ الکاشفی ترتیب و ترصیف نموده

در مطبع نامی منشی نولکشور رهگستر شهرت انطباع مطبوع شد



اطلاع

اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب موجود ہین شایقین کو فہرست مطول سے جو علیحدہ موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال مین نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے ہم صرف کتب درس مبتدیان و کتب اخلاق و موعظت و دکتب قصص و مثنویات فارسی درج ذیل کرتے ہین ناظرین و شایقین ملاحظہ فرماکر حظ کافی و بہبودانی اوٹھاوین —

کتب درس مبتدیان

کریما محشی از تصنیفات شیخ سعدی رح
کریما معرب — قلم جلی مع اعراب ایجاد منشی کالکا پرشاد موجد متوفی —
کریما مترجم — ہرایک شعر کے نیچے معنے اوسکے اردو مین ہین —
کریما رحیا — ترجمہ ہے کریما کا ابیات موزون مین —
دُر یکتا شرح کریما مصنفہ حافظ محمد نذیر صاحب
پنج گنج یعنے کریما — نام حق — محمود نامہ پندنامہ عطار — رسالہ قاضی قطب —
ماقیمان تصنیف شاہ علاء الدین اودہی
محمود نامہ مصنفہ عنصری مشہور کتاب ہے
قافیہ نامہ جوابنامہ اشعار لایق حب تحتی بچون
عطائی نامہ تصنیف شیخ شاہ محمد غوث [illegible]
صفوة المصادر — عرف آمدنامہ مشہور کتاب ہے —
ہفت ضابطہ تصنیف علی تقی خان درس اطفال کے لیے —
دستور المکتوبات —
انشاء بہار عجم مصنفہ مولوی امانت علی صاحب
انشاء فائز — از مولوی محمد اکرم صاحب متخلص فائز مطبوعہ [illegible] نامی —
انشاء خلیفہ سبحان از منشی [illegible]
انشاء خلیفہ مصنفہ خلیفہ شاہ محمد مرحوم قنوجی
انشاء تمیز مصنفہ منشی کالی رای صاحب تخلص تمیز
انشاء مادہورام مشہور انشا ہے —

انشاء بہار ہند تصنیف مولوی عبد العزیز صاحب
انشاے جامی تصنیف مشہور از مولانا عبد الرحمن جامی —
انشاے طاہر وحید — مشہور کتاب از مرزا طاہر وحید —
انشاء فائق — از مولوی محمد فائق —
انشاء دولت رام —
انشاء صفدری — جس مین رقعات فارسی اور اوسکے مقابل اردو مین
انشاے گلزار عجم — مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی —
انشاء مفید — تصنیف منشی سکھ چین راے صاحب
انشاے دلاویز — از مولوی عبد العزیز صاحب تلامذہ شاطر بچون —
انشاء عجیب مشہور کتاب ہے —
ظہیر الانشا مصنفہ منشی ظہیر الدین مرحوم
مجموعہ انشا — صفیر بلبل و صحبت نامہ از عبد اللہ خان علوی —
شبنم شاداب مع فرہنگ لغات نادرات از کلام طبع زاد تفرشی یہ بڑے رتبہ کی انشا ہے متین عبارت —
انشاء دلکشا مصنفہ منشی فتح محمد صاحب
فیاض دلبستان — مصنفہ منشی ولایت حسین خانصاحب —
دستور الصبیان درس اطفال کے لیے مفید ہے
رقعات عزیزی از تصنیفات مولوی عبد العزیز صاحب اردو

رقعات عالمگیری —
رقعات قتیل — مصنفہ محمد حسن قتیل —
رقعات ابو الفضل — از تصنیف ابو الفضل علامی مشہور کتاب ہے
پنج رقعہ ملا طغرا [illegible] کا مشہور مع [illegible]
رقعات بیدل — از [illegible] عبد القادر بیدل —
رقعات [illegible]
رقعات امان اللہ حسینی — [illegible] و فصاحت مین مشہور ہے —
رقعات نظامیہ مشہور انشا ہے
رقعہ گلستان حکمت از مولوی عبد العزیز صاحب آزردی —
رقعات احسن جسکا نام ارژنگ فرہنگ ہے از حکیم محمد احسن طرز و سا
پنج رقعہ ولایت از سید ولایت علی
گلزار ولایت —
رقعات فیض آگین — مکتوبات
توقیعات کسری از جلال الدین طباطبا
کلیات نثر مرزا غالب — پنج آہنگ — دستنبو — مہر نیم روز
ابو الفضل سر رشتہ دفتر — مولوی ہادی علی مرحوم نے منشی کیا
رسائل طغرا نثر ہای مشہور مع رقعات —
حسن و عشق مولفہ نعمت خان عالی کتخدائی حسن و عشق

به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

مفتاح گنجینهٔ انشاپیرائی و دستور العمل طرز آموز عبارت آرائی موسوم به

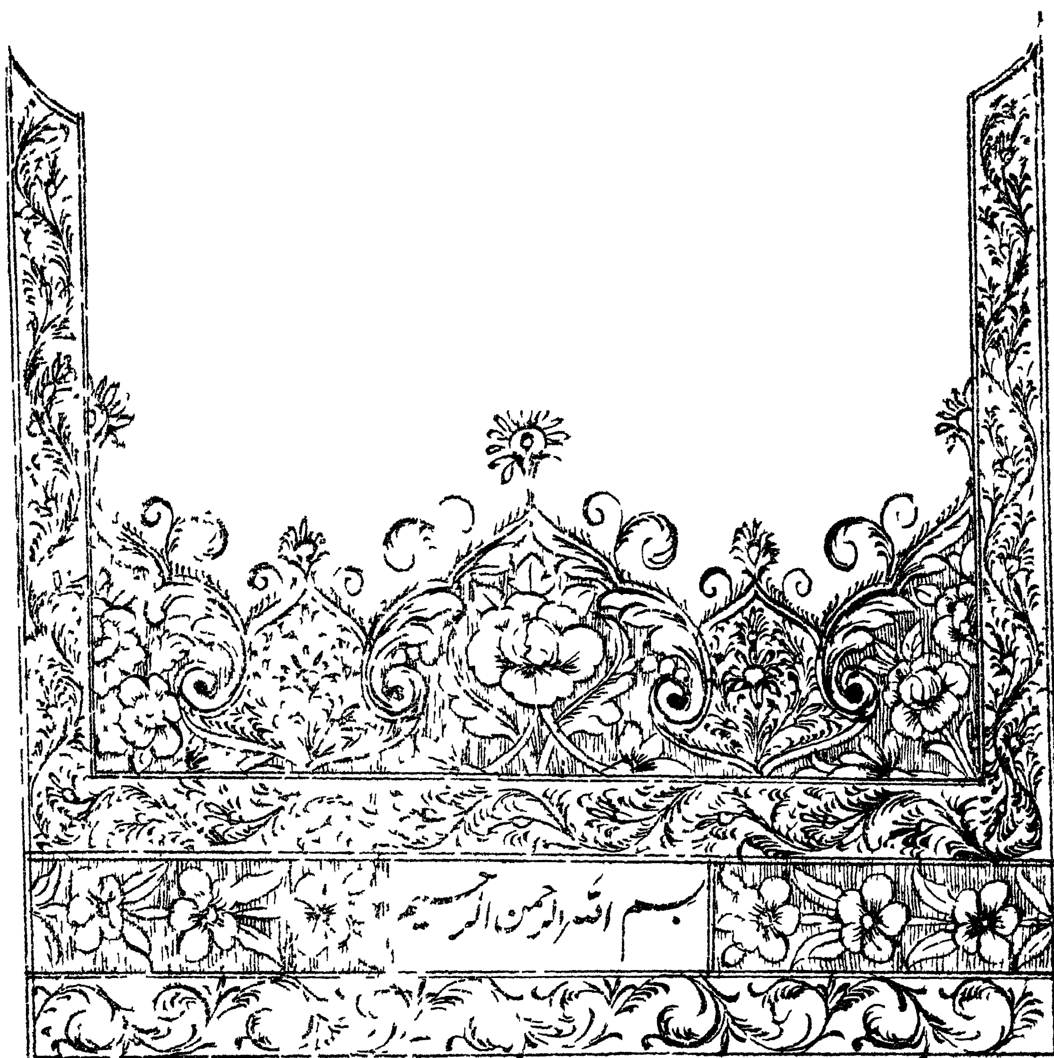
[illegible] که ذهن وقاد صیرفیان بازار [illegible]

صحیفهٔ شاهی

۱۲۹۵ هجری

عالم محقق و فاضل مدقق ملا حسین بن علی الواعظ الکاشفی ترتیب و ترصیف نموده

در مطبع نامی منشی نولکشور که به گلستان شهرت [illegible] انطباع مطبوع شد



ای بنامت صحیفهٔ شاهی ٭ شده مشهور ماه تا ماهی ٭ نقش زیب خامهٔ من ٭ نامور از تو گشت

نامهٔ من ٭ عنوان نامهٔ فصاحت نامهٔ خجسته فرجام بنام مالک الملکیست که منسوق توتی الملک من تشاء

صحیفهٔ شاهی و دارائی بقلم کرامت رقم منشی دیوان قدرتش مرقوم و مزبور است و فحوای و الله یؤتی ملکه

من یشاء آیهٔ رسالهٔ سلطنت فرمان فرمائی بخامهٔ لطافت شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمتش محرر و مسطور نظم

هر نامه که افضل الکلامست ٭ از زیور نام او تمامست ٭ عنوان صحیفهاست نامش ٭ مهر نامها کلامش ٭

و دیباچهٔ دفتر بلاغت بیان صفات معالی سمات رفیع القدریست که منشور

لامع النور افصح المحبور اعجازش بطغرای غرای فاتوا بسورة من مثله موشحست و مثال بیمثال رسالت

رسالهٔ خمیست طرازش بتوقیع وقیع نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مزین و مرشح بیت امشار آرایش لوح و قلم ❊
منشی دیوان عطا و کرم ❊ منطق او نطق معانی شده ❊ سکه بر آن از انا افصح زده شعر محمدٌ سیدُ
الکونینِ والثقلینِ والفریقینِ من عربٍ و من عجمٍ صلی الله علیه و آله سلاطینِ
فصحاءِ العربِ و اصحابه امراءِ دیوانِ الادبِ وسلم تسلیماً و کرم تکریماً
و بعد چون بتوفیق حضرت متمم الامور عمت رسائل جلائل نعمته بین الجمهور کتاب مخزن الانشاء
در قسم محاورات باتمام رسید و جواهر زواهرش بر طبق بیان معروض بزبان درگاه عالم پناه حضرت خلافت
مرتبت سلطان سلاطین الآفاق وارث سریر السلطنت بالارث والاستحقاق فریدون فر دارای
دار و گیر سکندر شکوه کیخسرو سریر صاحب قران دور زمان مظهر انوار امن و امان قطعه شهریار
جهان ابوالغازی ❊ ظل حق آفتاب ملک آرای ❊ شاه سلطان حسین کز عدلش ❊ اندر آسایش
خلق خدای ❊ خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه و افاض علی البرایا عدله و احسانه گشت
ثانیاً اشارهٔ الهام غیب از بشارت خانهٔ لاریب بفقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی اسعده الله
تعالی بالطاف الخفی رسید که جوهری چند که پاکیزه و دلپسند از آن مخزن ارجمند برشتهٔ تالیف
در سلک ترتیب و ترصیف کشیده بمعرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزادهٔ عالمیان زیور
بسیط زمین و زینت صحیفهٔ زمان جوهر درج جهانبانی اختر برج صاحبقرانی ناصب اعلام
کامرانی رافع بنیان گیتی ستانی بیت شهی که روی زمین را ز راه دانش و داد ❊ نسیم عاطفتش ساخت
چون بهشت برین ❊ معین دولت و دارای دین ابوالمحسن ❊ که هست تابع احکام او زمان
و زمین ❊ خلدت ظلال دولته و ابدت آثار عظمته و سطوته درآرد که ضمن دقایقش ظرفان

بازار سخنوری را محکی ست قابل و گوهر نقادش جوهریان عرصهٔ هنرپروری را میزانیست کامل بیت

ای طبع گهر سنج تو میزان سخن ❊ پیوسته ز [illegible] تو تازه از جان سخن ❊ حقا که ثنا بارگاه تو خسرو ❊ هرجا

گهری بر آید از کان سخن ❊ بنابرین منشی خلاصهٔ عقود مخزن و نقاوهٔ نفایس آن را در درج این رساله

درج کرده از ابیات عربی و فارسی و فقرات خطابی و جوابی آنچه احسن و اشهر بود ایراد نموده احوالی را

که ثبت آن مکاتیب از جمله ضروریات است بتحریر در آورده شاید که بنظر قبول حضرت سلطنت پناهی

معزز گشته بسبب سرفرازی این شکسته [illegible] این رساله که بصحیفهٔ شاهی مسمی شده و بر نه فصل مشتمل ست بر

عنوانی [illegible] صحیفه [illegible] بعد [illegible] نسبت بآنحضرت انسب نمود اولی [illegible] الحمد فی الآخرة والاولی

نظم جم دار حشم سکندر [illegible] انش از سر چرخ برین [illegible] معین السلطنه سلطان

ابوالحسن شاهی ❊ که روز رزم [illegible] رستم چنین باید ❊ عنان عزم گاه [illegible] چون تا [illegible] میدان ❊

دران دم توسن تند سپهرش زیر زین شاید ❊ بدنیا جوهری از مخزن انشا [illegible] ❊ برون تا

که لعل آبتابش در نگین شاید ❊ بجز تکرار دم غوطها آگهری یابم [illegible] زمین شاید

برون آورده از مخزن [illegible] رهبر آنجنان شاهی [illegible] چنین شاید ❊ باخلاص آن

دعا بهر دوام دولتش گویم [illegible] آمین کردنش از حضرت روح الامین شاید ❊ خداوندا بذاتش ساز

نازان ملک عالم را [illegible] پادشاهی نازنین شاید عنوان [illegible] در بیان آنچه کاتب را

ضرورتست متصدی کتابت [illegible] را باید که از وقوف بر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا ترکیب

کلامش منتظم و ترتیب [illegible] مسجع و مقفی بود و اشعار عربی و فارسی مطالعه نماید و ابیات

لایق جهت ایراد موارد [illegible] یاد دارد و از احوال و اخبار هر فرقه واقف و بمراتب طبقات

هر فرد و فرقه عارف باشد تا بحکم اَنزِلِ النَّاسَ مَنَازِلَهُم از عهدهٔ تعریف هر کس مناسب حال وی بیرون تواند آمد و محل ایجاز و موقع اطناب را بشناسد تا سخن بر مقتضای حال مودی گردد و با غیر بلغا و فصحا شیوهٔ بلاغت و فصاحت نورزد و با فضلا و ارباب العبارات والفاظ غیر فصیحه محاوره و مکاتبه نماید یا طریقه کَلِّمُوا النَّاسَ عَلیٰ قَدرِ عُقُولِهِم رعایت نموده باشد و باید دانست که مکتوب خطابی باشد یا جوابی مدار خطابیات بر دوازده رکن است اول افتتاح دوم صفات مکتوب الیه سوم القاب وی چهارم ادعیه بنسبت وی پنجم ذکر کاتب ششم عرض تحیات هفتم اظهار اخلاص هشتم شرح شوق نهم ذکر زمان کتابت دهم ذکر مکان کاتب یازدهم اختتام دوازدهم عنوان و ارکان جوابیات در محل خود تفصیل خواهد یافت صحیفه اول در خطابیات و آن مشتمل بر دوازده سطر ست سطر اول در افتتاح و آن دو نوع ست اول تیمن بنام فرخنده فرجام حضرت ملک علام عز اسمه فرموده و آغاز کتاب بیکی از اسماء الهی نمودن و دران رعایت براعت استهلال لازم است یعنی اسمی ایراد کند که مناسب مضمون مکتوب باشد مثلاً در مکتوب مشتمل بر فتح هُوَ الفَتَّاح نویسد و در عیادت هو الشافی و در طلب عفو هو الغفور و علیٰ هذا یا ملاحظه نام مکتوب الیه نماید چون هو الحسن هو العزیز بنسبت ارباب این اسما یا هو النصیر هو المعز بملاحظه اصحاب این القاب یا مراتب و صفات مکتوب الیه ملحوظ دارند چون هو الملک هو الامر هو الحاکم بنسبت ملوک و امرا و حکام یا هو الحفیظ هو الحکیم بجهت علما و حفاظ و حکما و امثال این تصرفات [illegible]

[illegible] نوع دوم از افتتاحات [illegible] وسیع و ساحتی فصیح است [illegible]

طبع خود بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون طریقه اختیار نموده اند و باسلوب دیگر میل فرموده و قبل از شروع دران نموده میشود که ترتیب مکتوب الیه خالی ازان نیست که از مرتبهٔ کاتب برترست یا فروتر یا مساوی و مکاتیب قسم اول را مرفوعات خوانند و اینجا بطبقات مذکور خواهد شد و رسائل قسم ثانی را مراسلات گویند و اینجا با خوانیات رقم ذکر خواهد یافت و صحایف قسم دوم مخصوص برقاع طبقات بر سه قسم ست اول اعلی و اهل آن صنف ارباب علم باشند چون سلاطین و امرا و صدور و حکام و وزرا و سائر ارکان دولت و این طبقه بهشت قسم منقسم یافته دوم اشرف و اهل آن طبقه اشرف الناس باشند چون سادات و قضات و علما و مشایخ و فضلا و امثال ایشان و این طبقه بهفت قسم منقسم شد سوم وسط و اهل آن طبقه اعیان ولایت باشند چون رؤسای قبائل و معارف شهر و تجار و دیگر ماننده آن و این طبقه بچهار قسم قرار یافت و افتتاح هریک از طبقات و اخوانیات بر انواع ست اما طبقات بسه نوع افتتاح نظر رسیده مشهور و مقبول و سهل و اخوانیات را بخصوصها افتتاح دیگر هست پس این سطر مبتنی بر دو کلمه باشد اول در افتتاح طبقات دوم در افتتاح اخوانیات **کلمهٔ اولی** از سطر اول در افتتاحات مکاتیب اصحاب طبقات و آن سه نوع ست و برای تبیین هریک حرفی آورده میشود **حرف اول** از کلمهٔ اول در بیان افتتاح مشهور و شرح آن چنانست که دعائی بفارسی مناسب منصب مکتوب الیه نوشته شود اگر مقدم بر ابیاتی عربی یا فارسی که بدیع و نسبت آراسته باشد رقم ثبت یابد آئینهٔ سخن را زیبی دیگر باشد چه ابیات را بعد از نظم زیبی تمام حاصلست نظم از نثر را بزینت نظم بیشک آرائش دگر باشد نثر چون زر بود زر روی جمال نظم در حسن چون گهر باشد + گهر و زر جدا جدا خوبند + چون شود جمع خوبتر باشد + و درین اوراق بجهت هریک از اقسام طبقات خانهٔ چند بجدول مقرر شده و در هر خانه یکی از دعوات افتتاحی مکتوب ست و آنچه بر دعا تقدیم باید کرد از ابیات نیز رقم ثبت یافته و آنجا که ایراد صفات باید نمود و کنایت از لفظ فلان باشد مذکورست و صفات در سطر دوم این صحیفه خواهد آمد و من الله الاعانة و هو المعین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

ابیات عربیه		قسم اول از طبقهٔ اعلی ملوک و سلاطین — دعوات افتتاحیه	ابیات فارسیه	
یا من یلوح الارض من امضائه	وبسیر جیش الفتح تحت لوائه	آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت ف از مشارق اقبال مطالع جلال شارق و طالع باد و سهیل خلافت و ایالت از یمین ابهت و جلالت ساطع و لامع	ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو	تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو
یا من به للدین عز شامخ	وبحکمه للملک فخر باذخ	ظلال فر سلطنت همایون و یمین معدلت روزافزون ف بر مفارق اعاظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و پاینده باد و آفتاب عظمت و اجلال از افق دولت بیزوال بقای حضرت ذو الجلال ابداً تابنده	ای خرمی تازه عهد تو جهان را	صد راحت من از تو زمین را و زمان را
یا من به سر الخلافة ظاهر	وبامره غصن الایالة ناضر	و دوحهٔ روضهٔ کشور کشائی و اغصان بوستان فرمان روائی برشحات سحاب معدلت آرائی ف تازه و نامی باد و حضرت مالک الملک بحمایت عنایات ازلی از طروق حوادث زمان و حدوث طوارق دوران حارس و حامی	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	در طینت تو پنهان صد حکمت الهی
یا من بدولته الافلاک تفتخر	ویا من بصولته الاملاک تعتبر	درجات عالیات دولت همایون و غرف شرف سعادت روزافزون ف بانوار طوالع لوامع خلافت و شاهنشاهی و آثار سواطع مطالع سلطنت و دین پناهی ابد الدهر مزین و منور باد	ای آفتاب عالم وی سایهٔ الهی	در شان تست منزل آیات پادشاهی
یا من یفوح بعدله ایامه	ویلوح من عز بابک الاسلام	امداد فتوحات غیبی در [illegible] فیوضات ربانی [illegible] روزافزون ف متصل باد و [illegible] اوقات و طوارق مخافات از ساحات صفات درگاه جلال و [illegible] محافات [illegible] قبایل منقطع و منفصل	ای [illegible] ثنای تو	واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ابیات فارسیه	تتمهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی	ابیات فارسیه

تتمهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی

دعوات افتتاحیه

اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و کامگاری حضرت
ف لحظه بلحظه در توالی و تزاید باد و کوکب اقبال جاودانی اختر اجلال
و جهانی بفیض فضل ربانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد

سرادق عظمت و جهانبانی و بارگاه خلافت و کامرانی ف
باو تاد خلود الی یوم الموعود مربط باد و امور کافهٔ برایا و مهام جمهور
اعیان و رعایا بمیامن دولت همایون منتظم و منضبط

ذروهٔ منبر اسلام بمیمنت اسم خجسته فرجام ف مزین و مجلی باد
و علم دین متین و رایت شرع مبین بدستیاری دولت قاهره
آن قبلهٔ سلاطین در بساط بسیط زمین مرتفع و معلی

مستقر عظمت و جهانداری و تخت گاه خلافت و فرمان گذاری
بمیامن ذوات همایون و دولت روزافزون ف تا غایت دهور و اعصار
و نهایت قرون و ادوار بفیض فضل حضرت آفریدگار مزین و مشحن باد

سدهٔ خلافت پناه و عتبهٔ سپهر اشتباه ف بتوالی امداد و عطایای
الهی و ترادف هدایای نامتناهی مخصوص باد و ارکان دولت بارگاه
علی و درگاه معلی بتصاحب اسباب ارتفاع و تضاعف آثار اعتلای

کأنهم بنیان مرصوص

بقیه قسم اول از طبقه اسنی

ابیات فارسیه | ابیات فارسیه

دعوات

سده عالی رتبت و عتبه سپهر مرتبت ... برودو فوق عنایات ... تزود و سعود عطیات
سبحانی از مواهب فیوضات هاب الآمال و الآمانی آراسته باد و معو ائد الهی و فوائد
عواطف نامتناهی رحمت مجاوران بارگاه علی ملاذان درگاه سپهر آسا نا کاسته

ظل عنایات و رافت و سایه مرحمت و عاطفت ... بر مفارق طوائف
انام و اعاظم انام بفیض فیض ملک علام الی قیام الساعة او ساعة القیام
ممدود و موبد و مبسوط و مخلد باد

ساحت عتبه ملک فرسا و سده معلای سپهر اساس ... بیامن الطاف ربانی و مواهب
عطای سبحانی ابداً محفوف باد و آفت عین الکمال از کمان جاه و جلال جناب عزت و اجلال
بعون ملک متعال مصون و مکنوف

سایه رعایت گستری و ظل رافت و رعیت پروری ... که
مظله اهل ایمان ست بنشار آثار من و امان الی تقاضی الامکان و نهایات
الازمان بر مفارق کافه آدمیان مبسوط و موبد و ممدود و مخلد باد

مواهب تائیدات ربانی و میامن توفیقات سبحانی بایام دولت انجام
و اوقات سعادت فرجام ... مقارن باد ... و آثار فتح
بی محابا بهانه با علام ظفر نگار ... نصرت شعار متصل و مقترن

قسم دوم از طبقهٔ اعلای اولاد ملوک

دعوات

ابیات فارسیه	دعوات	ابیات فارسیه
ای راستان ملک تو دریوزهٔ ملک / وی در کمین حکم تو فیروزهٔ فلک	کواکب مواکب جهانداری و ثواقب مراتب سلطنت و بختیاری از افق معدلت و کامگاری فروزنده و اشعهٔ شهریاری ف تابنده باد و سایهٔ رأفت و عاطفتش بر مفارق کافهٔ انام تا قیام ساعت و ساعت قیام مؤبد و پاینده	ای حضیض بارگاهت اوج کیوان را مکان / آفتاب از لمعهٔ نورت کند نور اقتباس
زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن / ز نور دولت تو عرصهٔ جهان روشن	اصناف الطاف الهی و انواع عطاف نامتناهی بایام میمون و اوقات همایون ف قرین باد و آثار فتح مبین و نصرت متین ملازم رکاب دولت آیین	ای بهمت برتر از شاهان عالم آمده / وی بگوهر بر سر اولاد آدم آمده
شاهان زمانه بندهٔ درگاه جاه تست / اسلام در حمایت و دین در پناه تست	اعلام دولت و جهانبانی و رایات شوکت و گیتی ستانی ف در اطراف و اکناف جهان منصوب باد و آیات عظمت و رایات حشمت و صولتش بر اوراق جرائد روزگار و صحائف لیل و نهار محرر و مکتوب	ای توتیای چشم فلک خاکپای تو / بر دیده کرده خسرو سیاره جای تو
ای کرده درگاه رفعت ملک و دین با سلطنت / آستان بارگاهت خسروان را مسکنت	بارگاه سدره آسا و درگاه فلک فرسا ف بزیور دین پروری و حلیهٔ معدلت گستری آراسته باد و نهال اقبالش در ریاض جلال بانوار لطف ربانی و آثار فیض جاودانی مترشح و پیراسته	زهی منور از انوار لطف یزدانی / زهی بسلطنت جاودانه ارزانی
زهی وارث تخت کیخسروی / ببازوی تو پشت دولت قوی	درگاه اعلی و بارگاه معلی ف بورود و فور خلود دولت مالوف و مانوس باد و کمال عظمت و جلال آن مظهر فیض لایزال از تعرض زوال و طرق عین الکمال مامون و محروس	ای منزل ماه طلعت اوج ثریا / روی ظفر از آینهٔ تیغ تو پیدا

ابیات فارسیه	قسم سوم از طبقۂ اعلیٰ خواتین وخواقین دعوات	ابیات فارسیه
[illegible]	ظلال لوای افلاک فرسای ف سالهای بی منتهای بر مفارق کافۂ انام مبسوط و مستدام باد و میامن معدلت ظلم زدای و مواهب مرحمت عالم آرایش اصل بروزگار اعاظم کرام واکارم عظام	ای غبار راه تو چشم جهان را توتیا [illegible]
[illegible]	سایۂ چتر عرش سای وظل مهد سپهر آسای ف پناه طوائف عالم وملاذ اکابر اولاد آدم باد وملازمان حرم عصمت پناه ومجاوران حریم کرامت مآبش بفیض الٰهی و فضل بادشاهی مکرم و محترم	[illegible]
[illegible]	مسند عصمت سریر عظمت بمیامن صفات مکرمت سمات ف تا انقراض ادوار زمان و انقطاع آثار دوران مجلی و در آیات مرحمت آیاتش بر سر مضمار اقتدار و افتخار مدی الدهور والاعصار مربع ومعلی	[illegible]
[illegible]	اشعۂ عتبۂ اعلیٰ وانوار سدۂ معلی ف درمیان طوائف عالمیان واعاظم آدمیان تا منقرض زمان ممتد ومخلد باد وظل رافت وشفقت عاطفتش بر مفارق صغار و کبار بندگان تا انقراض القرون والادوار ممدود و مؤید	[illegible]
[illegible]	ریاض سلطنت زاهره وحدائق ابهت باهره ف بنسمات گلزار سعادت جاودانی ونفحات اشجار آمال وامانی ناضر ونامی باد وفضای عصمت عنصر ذی الجلال ذات بی مثال [illegible] حصن عصمت شعار ملاذ [illegible]	[illegible]

قسم چهارم از طبقهٔ اعلی امرا و ارکان دولت

ابیات فارسیه | دعوات | ابیات فارسیه

دعوات

سده سنیهٔ ملکت پناهی ف با مداد توفیقات آلهی و اعداد تائیدات پادشاهی ابدآمیز باد و مناشیر مناقب مفاخر اجر آنوا هی وا مر بنام نامی و متقرر و معین

جناب اعلی و سدهٔ والائی ف مقصد اعاظم مشارق و مغارب باد و عتبهٔ دولت پناهش کعبهٔ حاجات و قبلهٔ مرادات اباعد و اقارب

قواعد ایالت جهانبانی مبانی جلالت و کامرانی بمیامن معدلت ف مشید و مضبوط باد و ظلال نوال عاطفت بیکران و مرحمت بی پایانش بر مفارق اماجد و اعالی ممدود و مبسوط باد

توجه فوز سعادات آسمانی و ورود قوافل تائیدات جاودانی شیدهٔ رفیع و عتبهٔ منیع ف مادام الملوان متعاقب و متوالی باد و افاضات عنایات افیاض علی الاطلاق بر روزگار ایالت آثار معدلت شعارش علی التعاقب و التوالی

اعلی جناب امارت مناب ف قبلهٔ اقبال مقصود عالم و کعبهٔ آمال عالمیان و ملاذ امم باد و سدهٔ عالیهٔ مملکت پناهش بمیامن
... [illegible]

ابیات فارسیه	قسم پنجم از طبقهٔ اعلی صدور و مقربان مالک دعوات	ابیات فارسیه
زهی امور تو قانون عدل را دستور چراغ مملکت از روی روشنت پر نور	امداد ارتقا و ارتفاع بی شایبهٔ انصرام و انقطاع و امداد اعزاز و اجلال بی غائلهٔ زوال انتقال بروزگار معالی آثار ف متوالی متواتر باد و بیت عز حوادث و تسلط صوارف از اذیال جاه و جلالش مصون و محروس	ای آسمان حشمت ترا روی بر زمین وز فر حسن جلال تو اقبال خوشه چین
ای فیض فضل تو حشم شرف جا یافته مسند قدرت قدر بر فرق کیوان یافته	لوامع آیات مجد و کرامت و طلایع رایات صدارت و شهامت ف در بسیط بساط کامگاری و نشر مناشیر بزرگواری از مطالع بختیاری و مشارق ایالت نامداری ابدا طالع و لامع باد	ای گوهر کمال ترا عقل کامل صدف وی ملک را بدولت جاه تو صد شرف
ای آنکه مملکت ز کمالت جمال یافت عالم ز نور رای منیرت کمال یافت	آیات معالی و مناقب ف که صحف صدارت بدان محلی شده بر کافهٔ انام ظاهر و واضح باد و امارات مکارم و مناصبش که طرق ایالت و جلالت از آن مجلی گشته بر قاطبهٔ خواص و عوام لائح و لامع باد	ای ز قدر تو اقتدار صدور عالم از آن روشنت پر نور
ای نظم عالم از نظر اهتمام تو در ملک عدل خطبهٔ دولت بنام تو	خیام رفعت اعلام دولت و خرگاه سپهر اشتباه سعادت ف باوتاد دوام و اطنبهٔ احترام مشدود باد و مسالک نوائب مناهج حوادث از ورود بجناب ایالت انتسابش مستحکم و مسدود باد	آی آستان حضرت تو کعبه جلال صدر سپهر رفعت تو مصدر کمال
ای ز رفعت آستانت قبلهٔ اهل زمان بارگاه حشمتت کعبهٔ امن و امان	تا سدهٔ سپهر رتبت ف همواره محط رحال امانی و آمال باد و عتبهٔ سدره مرتبتش مطرح اشعهٔ الطاف حضرت ملک متعال آثار ترقی مدارج معالی از ناصیهٔ عالیه‌اش تا ابد ظاهر و انوار تصاعد مراتب ترقیات از جبههٔ جلیله‌اش برهمه اعیان لائح و زاهر	ای صدر جاه روشن از نور احترامت طغرای فتح و نصرت توقیع مشکفامت

قسم هشتم از طبقه اعلی اعاظم و وزراء و اعیان ملک

ابیات فارسیه	دعوات	ابیات فارسیه
ای پایه دولت تو بر چرخ رسیده وی چشم قضا چو تو دستور ندیده	مصالح دین و دولت و مناهج ملک و ملت ای عالم آرائی ای رای دیده عقده کشای فلان مفوض و موکل باد و مرامات علیه و مرادات کلیه اش از مواهب احسان و اهب العطیات میامن انعام فائض البرکات بشرف حصول موصول	ای مظهر وجهه نتیجه رای منیر تو حل کرد عقدهای زبان را ضمیر تو
ای ملک را بشارت کلک تو کارساز وی خلق را بشارت عدل تو دل‌نواز	ظلال حسن عاطفت و یمن مرحمت فلان بر مفارق کافه برایا و عامه رعایا بموهبت حضرت وهاب العطایا مخلد و مستدام باد و ایام سعادت فرجام آنات میامن آیاتش از شوائب حوادث در کنف حفظ ملک علام	ای از بهشت جزوی [illegible] حق را بروزگار تو با شناسیئه
ای ز تو صد رونق [illegible] منیر هر کجا فرمان تو باشد فلک فرمان‌پذیر	حقائق انظار ثاقبه و ثواقب افکار صائبه فلان موجب انتظام کافه امور انام و معظمات مهام اهل انام باد و درگاه آصف پناهی معدلت دستگاهی ملاذ اعاظم عالی مقام و پناه اکابر ذوی الاحترام	[illegible] نظیر کمینه شعله‌ای از تو آفتاب منیر
ای کلک [illegible] در ملک شرف خامه تو آمر و ناهی	ساحت دولت مناب سده سنیه و [illegible] پیوسته محل نزول [illegible] و جلال [illegible] و میامن [illegible] اقبال [illegible] معالی [illegible] [illegible] حفظ ذی الجلال	ای کارساز [illegible] آثار [illegible] رونق گرفته عالم از حسن اهتمامت
ای بر مسند دیوان وزارت عالی ذات والای تو بر جمیع اعالی و الی	ایام خجسته فرجام فلان که تاریخ مناقب و فضائل ست با الطاف [illegible] و اوقات میامن آیاتش که با کتساب معالی مفاخره و اخرویه او [illegible] ست با عطاف توفیقات نامتناهی مشحون و مشحون	ای [illegible] خورشید رای روشن ضمیر فتنه‌ها از ترس تدبیر تو گردید گوشه‌گیر

قسم ہفتم از طبقہ اعلی دیوانیان و مباشران امور

ابیات فارسیہ | دعوات | ابیات فارسیہ

تدبیرات کلیات امور و قوانین تمہیدات اصلاح احوال جمہور برایای جہان آرای اقتدار بہ میمنت تاثیر ف مفوض و موکول باد و جناب عالی مآبش قبلۂ انجاح و کعبۂ تحصیل ہر مامول ٭

نضارت ریاض صلاح الممالک و طراوت حدائق امان المناہج والمسالک برشحات خامۂ مشکین شمامہ ف حاصل باد و ارقام اقلام دربار گہر نثارش انتظام امور جمہور را کافل

عنہ مناظم مصالح اہل عالم و ازمۂ مناہج امور جمہور بنی آدم بقبضۂ اہتمام ف مرتبط و مضبوط باد و سایۂ رعایت و ظل ظلیل حمایتش بر مفارق اہل امان بالتعاقب العصران منبسط و مبسوط

انجاح مرام اماجد امم و اصلاح مہام افاضل اولاد آدم باہتمام رای کلکشای و التفات ضمیر خورشید تاثیر ف محال موکول باد و اراضی قلوب برایا و حدائق صدور رعایا برشحات کلک عدالت سماتش مشروح و مشمول

فواید رحمت و عواطف عواید مکرمت و الطاف بروزگار طالبان مقاصد و امانی و قاصدان مطالب عدل و احسان و اصل و عاید باد و برکات قلم مبارک ترشحش بنسبت ملہوفان و مظلومان بہیئت و صورت کارسازی و صفت دلنوازی متضاعف و متزاید

قسم ہشتم اہل قلم وسائر ملازمان ملوک

ابیات فارسیه	دعوات افتتاحیه	ابیات فارسیه
[illegible]	زمام مصالح ارباب ایالت ونظام مناہج اصحاب عزت وجلالت بیمین رأی در دیه ف منوط باد وحصول مطالب ووصول مآرب ازفیضان حضرت واہب المواہب بالتفات شامل مربوط	[illegible]
[illegible]	کفالت تمام مہام انام وکفایت مصالح اکابر واصاغر ایام بحسن التفات وتعلیمی اہتمام ف مقدر باد وفیض عنایت الٰہی وحمایت پادشاہی نسبت باذات معالی سماتش موفی وموفر	[illegible]
[illegible]	صحائف منشیات ولطائف تحریرات ف حلیه رسائل معالی وفضائل باد وبدائع اقلام بلاغت ارقام وروائع کلام فصاحت اعلامش دیباچه جرائد افکار اعالی وافاضل	[illegible]
[illegible]	اوراق دفتر خانۂ عزت واقبال وصفحات روزنامۂ امانی وآمال تعلیم مشکین رقم دخانۂ عنبرین شمامه ف مرقوم باد وصحائف ایام ولیالی دیوان جرائد فضائل ومعالی برسوم کفایت ورقوم درایتش مسطور ومرقوم	[illegible]
[illegible]	طوامیر قواعد کفایت ودفاتر قوانین درایت بانامل اہتمام ف [illegible] محرر [illegible] نائی مشارع مسرات ومشارب خیرات [illegible] حقوق ارباب استحقاق به اہتمام تمام مقدر ومقرر	[illegible]

تتمهٔ ملازمان درگاه عالم پناه سلاطین

ابیات فارسیه		دعوات	ابیات فارسیه		
[illegible]	[illegible]	طلائع جنود عزت و کامگاری و لوامع وفود سعادت و نامداری قادمه مواکب اختیار و لازمهٔ مراکب اقتدار ف باد و مشارب ظفر بحسن اهتمام مشر از شوائب خطر مصفا و فیض نصرت الهی و عنایت پادشاهی بنسبت مرتبت او موفور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	موارد مقاصد و مشارب مآرب ف از شوائب خلل و نقائص زلال صافی باد و اقسام اقبال و شادمانی و انواع اصطناع و کامرانی در منازل و مراحل ذهاب و ایاب ش وافر و انسے	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نهال اقبال و تعظیم و دوحهٔ اغصان اجلال و تکریم ف باثمار اسطار فضل آفریدگار نامی باد و کرامت اوقات ملازمت درگاه درگاه و بیگاه مستوجب کامرانی و دوستکامے	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	جناب حشمت مآب بالت ایاب ف باقسام اکرام الهی و انواع اصطناع پادشاهی مشمول و محفوف باد و ضروب نوائب زمان و صنوف حوادث دوران از سدهٔ احترام و عتبهٔ احتشامش ممنوع و مکفوف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	طوالع آفتاب حشمت ف از مطالع افاضات نعم الهی و مشارق اشاعات عطیات پادشاهی طالع باد و لوامع انوار دولت لایزال او اقبال سرمد ذره ذره افضال مؤید لامع و ساطع	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قسم اول از طبقۂ اشرف بنقبای عظام و سادات ذوی الاحترام

ابیات عربیہ | ابیات فارسیہ

دعوات

مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت و نجابت بذات اشرف مزین و مجلی باد و مرایای ضمایر اکابر ایام و اعاظم انام بصیقل لمعات واعطاف آن نقاوۂ دودمان عبد مناف منور و مجلے

ریاض زاہرۂ سیادت و حدائق باہرۂ ولایت برشحات نفحات ہدایت سمات نامی مناز بادوا حدائق آمال بانوار حسب طاہر و نسب طاہر از روی ارادت کامل عقیدت نامیہ

شجرات ثمرات اقامت غصان بوستان سیادت و نجابت برشحات سحاب عواطف و افاضات مطار جود ذات بصفات علیہ اصلہا ثابت و فرعہا فی السماء و سمات بہیہ تؤتی اکلہا کل حین ابدا موصوف و موسوم باد

سدۂ سیادت پناہ و آستانہ سدرہ اشتباہ بر مرور الازمنہ و کرور الاوانہ مستقر انوار سعادت ازلی و مطرح انظار کرامات لم یزلی باد و اعالی بنیان عالی صفا منشرح شامات اہالی نفایح فوایح ریاض عطا مترادف الکامن مشام معطر

صدر رفیع القدر نقابت بمکارم ذات ہمایون صفات ہموارہ بصدارت فضل و افضال پیوستہ مورد جمیع قبول و اقبال و آستان مکرمت نشان نجابت بمواقف شرف احساب علو انساب جمہور ال برفوحی الاجلال و محط رحال رجال

قسم دوم از طبقهٔ اشرف ائمهٔ اسلام

دعوات ابتدائیه

ابیات عربیة	دعوات ابتدائیه	ابیات فارسیه
ومنك ولا الاكرام المواهب / اليك ولا تشد الركائب	مسند رفیع و سدهٔ منیع وف باعاظم علما امصار و اماجد فضلا اقطار محفوف باد و شرائف اوقات بابرکاتش و ساعات میمنت سماتش بافادت حقائق فروع و اصول و افاضت دقائق مشروع و منقول مصروف	ای بادشاه تو آراسته دار الاسلام / بکمالات تو شد قاعدهٔ شرع تمام
والدين مجتمع والفضل منتظم / يا من بعلمك شمل المجد منتظم	صدر شریعت پروری و مسند فضیلت گستری بوجود اشرف وف موشح و مزین باد و دقائق معضلات علوم و دقائق مشکلات ارباب فهم مستفیدین بافادت تعلیم و افاضت آنحضرت موضح و مبین	ای بر سریر شرع شده مالک الرقاب / فائق بر اهل علم چو بر انجم آفتاب
ويعليه في الدين فضل شامل / يا من به للشرع مجد كامل	مشارب واردات و موارد مسائل فضائل مشارع و اغدران مناهل فوائد ذوق بخش و طالبان... وف از مکدرات موانع و مغیرات عوائق صافی باد و افاضت ناقدین کامل و تعلیم شامل ش در بارهٔ تنقید احقاقات و تمهید دقائق	ای قدرت یافته احکام دین جاه و جلال / ملک ملت را ملاذی دین و دولت را مآل
ويلتقى بك انس الروح بالجسد / الجد منك مجال العلم في الشعب	منسب عالی بعز فضائل معالی وف محلی باد و مرایای خواطر مستفیدان بعنایت مستفیدان در کشف معضلات علوم و حل مشکلات حدود و رسوم تصحیح ... رویت مبینش منور و مجلی	زهی متابع احکام تو سپهر برین / ز فیض علم تو آراستست دنیا و دین
أيا ... الدين المصطفى شرفا / يا من تشرفت الدنيا بمنصبه	مدارس فاضل پروری و مجالس فضائل گستری بعزوات ملکی ملکات وف مرشح و مزین باد و رجوع اشتهار امم و انکبه عالم جهت استکشاف دقائق و استفتاح ابواب حقائق بسدهٔ عالم پناهش مقرر و معین	ای صیت دانشت سبب اشتهار دین / عالیست از معالی تو کار و بار دین

ابیات عربیہ	قسم سوم از طبقۂ اشرف قضاۃ محکمۂ شریعت — دعوات ابتدائیہ	ابیات فارسیہ
[illegible]	محکمۂ احکام شریعت غرا و منصۂ حکم معالم ملت زہرا از برکات ذات ملک صفات ف متقر جلالت و کرامت و مستقر فضیلت و شہامت باد	[illegible]
[illegible]	عالیجناب شریعت پناہ اسلام ملاذ ف ابدا مورد مثالات احکام ملت اسلام و مصدر فرمان برداران اوامر شرع سید انام باد	[illegible]
[illegible]	ظل عالی اعلی جناب شریعت انتساب ف بر مفارق اہل ایمان مبسوط باد و حصول میامن نصفت بکفایت احکام عدالت انجامش منوط و مربوط	[illegible]
[illegible]	مسند شریعت زاہرہ و سریر ملت باہرہ بوجود با جود حضرت ف مزین و آثار احکام حق و انوار اعلام صدق بیمن امانت و حسن رعایتش موضح و مبین باد	[illegible]
[illegible]	سدہ اعالی پناہ معالی دستگاہ ف محل ورود اعاظم و افاضل و منزل وفود اکابر و اماثل باد	[illegible]

قسم چہارم از طبقۂ اشرف مشائخ دین و ملت

ابیات فارسیه	دعوات	ابیات عربیه	
[illegible]	حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت ف همواره مظهر آثار کمالات ملکوتی و مطرح انوار افاضات لاهوتی باد	[illegible]	[illegible]
یا خیر من یدعی لکل عظیمة واکرم من تطوی الیه المراحل	ذات قدسی صفات و عنصر ملکی ملکات ف چون جواهر مقدسه عقول مجرده از عروض حوادث و حدوث عوارض در ضمان امان مبدع زمین و زمان باد	یا من علی الناس [illegible] فضله	[illegible] علی الفیض لیلة القدر
[illegible]	انوار اسرار فیض اقدس از باطن منور مقدس ف بر قلوب مستعدان قبول افاضات و مستمندان نتائج ریاضات فیض قدسی فائض باد	[illegible]	[illegible]
عربیه	فوائد انفاس مبارکه و عوائد آیات متبرکه ف سبب استرواح قلوب طالبان مناهج طریقت و موجب انشراح صدور سالکان مسالک حق و حقیقت باد	[illegible]	[illegible]
یا من له فضل علی زمرة الهدی ولا جز فی بحر الرشاد لمدّه			
[illegible]	خاطر عاطر زاهر و ضمیر منیر باهر ف ضیاگستر مرات مشاهدات طوالع غیبی و مجلی ملاحظات لوامع عوالم لاریبی باد	[illegible]	[illegible]

ابیات عربیۃ		قسم پنجم از طبقۂ اشرف ارباب علوم شرعیہ — دعوات	ابیات فارسیہ	
مفسر	[illegible]	مسند افاضات حقائق تفسیر بحسن تقریرف آراستہ باد و نوالے فیوضات کلام الٰہی در بارہ مستفیدان مجلس عالی افاضل پناہی نالکاستہ	ای طریق علم را فضل تو مصباح آمده	مخزن تفسیر را ذہن تو مفتاح آمده
ایضاً	[illegible]	شواہد آیات فضل و افضال و دلائل غایات کمال و اکمال ف بر صفحات ضمائر باد و لوامع آثار فضائلش در حل مشکلات قرآنی و کشف معضلات فرقانی واضح	ای ز توضیح مدلعیت حجت ملت تمام	در بیان و صحت و شرح معانی کلام
محدث	[illegible]	عتبۂ عالیہ و سدۂ زاکیہ ف کہ حریم حرمت ارباب احادیث و اخبار و حرم بیت الامان ناقلان اسانید و آثار است مامن تواصل افاضل امم و مطاف طوف اماثل بنے آدم باد	زہی یگانہ عالم کہ اہل استرشاد	بفیض علم تو تصحیح میکند استاد
ایضاً	[illegible]	قوائم دین متین و قواعد سنن سید المرسلین بغر افاضت و یمن افادت ف تا انقضاے ادوار و انتہای اعصار راسخ و باہی باد	زہی حدیث صحیح تو راحت دل و جان	روایت تو معلی بحجت و برہان
فقیہ	[illegible]	انوار علم و تقوی و ازہار درس و فتوی ف زینت مجالس علمای عالم و زیور حدائق فضائل افاضل امجاد و اولاد آدم باد	زہی بدولت فقہ تو رونق اسلام	زمین فتوی تو کار عالمی بنظام

تذرو قسم پنجم از طبقهٔ اشرف

ابیات عربیة	دعوات	ابیات فارسیه
صدر الائمة اخطب الخطبا / یا قدوة الاسلام کهف بنی الهدی	درجات منابر اسلام بیمن خطاب و حسن تلاوت ف با ذروهٔ ذات البروج مساوی باد و ذات اشرفش جمیع مآثر و مناقب را حائز و حاوی	ایکه در وقت خطابت مهر از روی صفا / پایهای منبرت را مید بر دیده جا
حیوة بحثین الفضائل والعلی / یا واعظ الاذهان یا من حیائه	ذروهٔ منبر معالی بوجود عالی ف مزین باد و حقائق بیم و امید و دقائق وعد و وعید بیمن ادا و حسن بیانش بر کافهٔ خلق موضح و مبین	زهی بند و وعظ تو خلق خدای آسوده / ز مهان چو توی در زمانه کم بوده
درته تاج العلوم مرصع / یا قدوة العلماء والفضلاء لفضله	مجلس اشاعت نصائح منیفه و محفل افادت مواعظ شریفهٔ ف که موجب سرور قلوب طالبان طریقت دین و سبب حبور صدور سالکان مناهج حق الیقین ست مورد الطاف الهی باد	ای خرد حیران بهنگام روایت گفتنت / وز حدیث و نکتهٔ معنی آیت گفتنت
ودان له الافاضل والاعالی / ایا من حاز اقسام المعالی	محفل افادت به برکت اعادت ف مهبط انوار فوائد و فواضل و مخزن اسرار معالی و فضائل باد	زهی فضلت ز عالم لایزالی / ز بحث معالیت دین را معالی
قصب العلی عمن سواه بفضله / قد حاز مولانا و قدوة اهله	ذات خجسته صفات ف بحصول مطالب علیه و وصول مقاصد سنیه موصوف باد و ایام خجسته انجامش بتحصیل کمالات و تحقیق مقالات مصروف	ای جهان را فضلت استظهار / [illegible] گنج نامهٔ اسرار

قسم ششم از طبقهٔ اشرف اهل مناصب شرعیه سوابقه

	ابیات عربیه	دعوات	ابیات فارسیه
محتسب	إمام الشرع يا من في الدواهي عدت للخلق سنته ملاذا	اجرای اوامر الهی و ارساء قواعد نفی منکرات و مناهی بالتفات خاطر عاطر ف مفوض و موکول باد و نهایات مطالبش در تاسیس مبادی دین و تاکید معاقد شرع متین بحصول موصول	زهی قواعد شرع از حمایت تو محکم زهی معارج ملت ز حشمت تو مشید
صدر حفاظ	جنابك يا ذا الفضل الكريم منزل به لكرام الأصفياء نزول	فیوض اوقات دائم البرکات ف در تمهید قواعد جمعیت حاملان قران و تشئید مبانی رزانت تالیان فرقان بظواهر و بواطن اهل ایمان واصل و متواصل باد	ای دست فلک کوته از دامن جلالت اوج سپهر نازل از زینت کمالت
قارے	لقد حزت أقسام المعالي بأسرها وفزت بأنواع الدقائق والفضل	میامن روایات قرائت کلام و مواهب تجویدات تلاوت کلام رب الانام که از جناب عالی ف فائض است بحال کافهٔ انام در همه شهور و اعوام مقرون باد	ای یافته قرآن ز ادای تو جمال دین را ز جمال تو بیفزود کمال
حافظ	أيا من له في كل صدر ومحفل ثناء يحاكي المسك بل هو أعبق	فواید تلاوت و عوائد قرائت ف واسطهٔ نزهت ارباب قلوب باد و برکات تکرار و تذکارش رابطهٔ انکشاف انواع هموم و کروب	زهی بوقت تلاوت دمت مسیح آسا کرامتیست وجود تو خلق را ز خدا
ایمه مساجد	أيا من فضله فينا أسام ويا من للهدى منه احترام	میانی امامت و منازل کرامت باهتمام ف معمور و مشهور باد و اقامت قواعد طاعت و ادامت انعقاد جماعتش از آسیب عین الکمال دور	ای بمحراب امامت پیشوای خاص و عام داده خاص و عام را و سلک جمعیت نظام

ختم ہفتم از طبقۂ اشرف ارباب علوم حکمیہ

ابیات عربیہ		دعوات	ابیات فارسیہ
رمل	[illegible]	ریاض حقائق علوم وحدائق فہوم برشحات افاضات ف نامی باد وذات معلی صفاتش کہ حائز قصبات کمالست در ہمہ احوال نامی وگرامی	[illegible]
ایضاً	[illegible]	ظلال افاضت ونوال افادت ف بر مفارق مقتبسان انوار فضائل وملتمسان آثار اسرار افاضل مبسوط ومستدام باد	[illegible]
ایضاً	[illegible]	برکات انفاس مبارک ومیامن اقدام متبرک ف کہ اسباب صحت وسلامت وعلامات عافیت وکرامت را اسابع ستۂ ضروریہ است مخلد وموبد باد	[illegible]
ایضاً	[illegible]	میامن انفاس شریفہ ف کہ بتحقیق بر قانون شفا محتوی است وذخیرہ خزانہ صنعت کاملہ را حاوی برای نجات نفوس درماندگان بیمارستان حیرت تا قیام قیامت باد	[illegible]
منسرح	[illegible]	آثار سعود فلکیہ وانوار اتصالات اجرام علویہ ف قرین اوقات وایام خجستہ انجام باد	[illegible]

ابیات عربیہ		تتمۂ این قسم از اہل فضل و حکمت — دعوات	ابیات فارسیہ
شعرا	کالدّر یجلو والثواقب تلمع — یا اشرف الفضلاء یا من نظمہ	نفاس افکار و عرائس ابکار ف زیب نگارخانہ اشعار باد و عنایت ربانی بوقت سخن رانی قرین اوقات ان خلاصہ ادوار	ای جہرۂ کلام ز نظم تو آب دار — تیغ سخن ز آتش طبع تو پای دار
ایضاً	لک الکلمات الرائقات البوالغ — ابا الفضل یا من نیل فضلک سابغ	طبع گوہر افشان و ذہن لطافت نشان ف مخزن اسرار آلہی باد و ضمیر منیر و خاطر الہام پذیرش مطلع انوار نامتناہی	زہی چراغ معانی ز فکرت تو منیر — شعاعی فکر تو چون آفتاب عالمگیر
خطاط	سلاسل خطہ اطواق فخر — ابا مولی الاعناق المعالی	صحائف صدور مستعدان و جرائد قلوب مستفیدان بآثار قلم گوہر نگار خامۂ دُر نثار ف مزین و مجلی و مرقع و معلی باد	ای نامۂ شہرہ شدہ نامی ز نام تو — صد نور در سواد خط مشکفام تو
نقاش	بدائع مبدع الصور الحسان — تفیض علی ایدیہ ابداً عن تفنّن	لوح ضمیر با روح ف مرتوم بارقام اعلام دقائق باد و صحیفۂ خاطرش محل نقوش و صور حقائق	زہی از تصاویر کلکت خجل — ہمہ نقش بندان چین و چگل
اہل موسیقی	من الروح والارواح منہا تروّحت — لہ نغمات للقلوب دوائم	بواطن اصحاب حضور و ضمائر ارباب صدور نغمات روح آمیز الحان ر... انگیز ف مروح و مسرور باد	ای ہمہ عالم پر از آوازۂ آواز تو — ای جوان برو انشستان دست تو بستان ساز تو

قسم هشتم از طبقهٔ اشرف جمعی که ممتاز اند از عوام بفضیلتی

	ابیات عربیه	دعوات	ابیات فارسیه
حاجی	[illegible]	حرم احترام وحریم احتشام ف ببرکت طواف بیت الحرام مقام تعظیم وتکریم طائفان روضه رضا وتسلیم باد	[illegible]
غازی	[illegible]	رایات جهاد واجتهاد ف در مضمار اقتدار سرافراشته باد وآیات فتح مبین بکلک نصرت بر صفحات عز دوانش نگاشته	[illegible]
زهاد وصلحا	[illegible]	میامن قیام وقعود ومواهب رکوع وسجود ف شامل حال مریدان معتقد باد ومناهل زهادت وعبادتش متعطشان زلال کمال را اکمال را عذب بود	[illegible]
زاویه داران	[illegible]	موارد عطایای الهی وفوائد هدایای نامتناهی از برکات انفاس ف بمستحقان نوال مکرمت ومتعطشان زلال مرحمت واصل باد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	برکات ایام عبادت انجام ف قرین احوال طبقات انام وفریق درگاه مجموع خواص وعوام باد	[illegible]

قسم اول از طبقهٔ اوسط اصول و اعیان			قسم دوم معارف و مشاهیر		
ابیات فارسیه		دعوات	ابیات		دعوات
دو روزه از خضر عمر برد از تو وال	ای بزرگیت داده گیتی را کمال	همت عالی نهمت والی ف کافل مصالح اعالی و ادانی باد و مآل احوال مشتمل بر اقبالش بمیامن شادمانی و کامرانی	وی بعهدت معالی بعطای تو کفیل	ای قصر امانی زعطای تو مشید	آفتاب سپهر اقبال ف از مشرق اقبال طالع باد و ماه جلال بجالش از افق مجد و معالی ساطع و لامع
بود دو چیز عمر و قصر روزگار	زهی ذات تو زیور روزگار	مآثر خجسته صفات ف در انظار بسیط غبرا سائر و ساری باد و جناب معلی مناقبش محط رحال کامگاری و نامداری	چرخ در جنب همتت مختصر	ای همتت ورای چرخ اثیر	ذات عالی الصفات ف همیشه بکام ارباب باد و ساعاتش [illegible] مقصد احباب
آسمان با علو قدر تو پست	ای بهمت بر آفتاب زبرست	مجامع مطالب اقتدار و جوامع مآرب اختیار ف حسب المرام بفیض حضرت مبدع الانام مقدر و میسر باد	دست تو ابر کرم و کان جود	ای تو اسباب مطالب وجود	ساحت مبارک ف [illegible] جناب [illegible] باد و ابواب [illegible] مبرات
عمر تو دل را بیابد گسترد	زهی زلطف قدر تو باد فلک پیرو	سایه الطاف و اعطاف جناب مکرمت مآب ف بر مفارق اعیان ایام و معارف انام مؤبد و مستدام باد	خلق را از [illegible] عمر [illegible] از تو وال	ای ز دولت یافته قدر تو کمال	[illegible] ف [illegible] باد
زهی صفای فیض تو عمدة الانام	زهی صفای فیض تو منبع اکرام	لمعات آثار معالی از افق کرامت ف بطلوع مجد و شهامت منور صفحات احوال اماثل روزگار باد	وی چو مهر صبح از اشعه اعمالی (ن)	ای چو صبح از مهر گشته ظاهر (ن)	[illegible] فیض [illegible] جناب ف [illegible]

قسم سوم اوساط الناس		قسم چهارم سائر عوام الناس	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
وجایات حضرت سبحانی ... تا انقطاع دوران مدام مستدام باد [illegible]	[illegible]	صیت صفات پسندیده ف در اطراف جهان با نسیم صبا و شمال همعنان باد	[illegible]
تا دنیا باقی وتعاقب ... ف علی الدوام ... بین الانام [illegible]	[illegible]	نصاب مکرمت ف بمآثر رضیه وافی باد و مشرب مسرتش از شوائب مکاره و تنافص پاکیزه و صافی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دولت معاش و سعادت معاد ف موفور و مهیا باد و مشرب صلاح و فلاحش همواره مصفا و مهنا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	انوار الٰهی پروردگار ف مقارن باد و امداد فیض نامتناهی در همه وقتش ناصر و معاون	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ذات ستوده صفات ف همواره توفیق تشر مبرات از بارگاه حضرت واهب العطایا موفق باد	[illegible]

تتمه قسم چهارم از طبقهٔ اوسط که عوام الناس اند

ابیات	دعوات	دعوات	دعوات
ای ترا دولت قرین و بخت یار دوستان از دولتت امیدوار	عواقب عزائم و خواتم امور ف خجسته و میمون باد و سوانح مصالح بمناهج آمال و امانی مقرون	چهرهٔ احوال خجسته مآل ف بجمال غایات حقوق احبا حالی باد	مشرب مسرت ف از شوائب مکاره مصفا باد
ای که چرخ فلک بصد دیده مثل تو در زمانه کم دیده	جمال اخلاق ستوده و احوال پسندیده ف زیب محافل مروت و زینت مجالس کرم و فتوت باد	ذات بابرکات بتوفیق مبرات موفق باد	اوقات عزیز ف بحصول مقاصد و مطالب قرین باد
ای که از روی کارسازیها بر تو ختم است دلنوازیها	جوامع اوقات و مجامع ساعات ف بارتکاب امور مرضیه مصروف باد و دامن آرایش از دست تصرف عوائق مکفوف	ذکر خیر ف بر السنهٔ اعزهٔ زمان مدی الایام جاری باد	تمامی مرام ف علی الدوام بفیض فضل ملک علام میسر باد
ای ندیده سپهر زنکارے راست تر از تو در دنادارے	ساحت مراد فواد ف عریض باد و سحاب رحمت فائض البرکت بر اراضی امیدش مطیر و مفیض	ریاض نیکنامی ف بر شحات سحاب احسان نیکنامی باد یعنی خوب بالیده ۱۲	اوراق اوقات شریف ف بارقام اختتام مرقوم باد
ای دل دوستان ز تو گلشن چشم یاران بطلعت روشن	میمنت ادعیهٔ بیداران سحرگاه بروزگار ف پیوسته مقرون باد و اوقات عمر عزیزش از حد شمار افزون	صحیفهٔ زندگانی ف بر نقوش کامرانی و شادمانی مزین باد	جناب ف پیوسته بالطاف ابدی و عنایات سرمدی موفق و مؤید باد

این بیتی چندست که ابتدا اشاید جهت هر طبقه بر سبیل اجمال نوشته شده و تفصیلش تعلق بکاتب دارد

طبقهٔ اعلی

ای ممالک خاتم حکمت را نگین
حفظ اطراف جهان از عدل تو حصن حصین

ای باستحقاق گیتی را پناه
آسمان عزت و خورشید جاه

ای نظام ملک دارا از تو شد آماده
لشکر عزم تو بر جانب منصور آمده

زهی فضل و شرف گشته در جهان معروف
ضمیر پاک تو از نیک و بد ملک وقوف

تو ای که رایت جاهت بیمن منصورت
زمین عدل تو ارکان ملک معمورت

زهی عنایت تو شامل صغیر و کبیر
زهی حمایت تو حامی غنی و فقیر

ای خدایت فاتح تیغ بیک جا داده
دین و دولت را از همه عالم تو تنها داده

ای خطاهم فتح قسمت معلی معمور
رایت ملک از دولت رایت منصور

تو ای که چرخ بنام تو نامدار بود
اساس ملک بعدل تو پایدار بود

ای ز اخلاق تو تازه گشته آثار سلف
پیشگاه ملک را از حشمت صدر شرف

طبقهٔ اشرف

ای آستان حضرت تو کعبهٔ جلال
وی درگه معالی تو قبلهٔ کمال

وی در گهت ز روشن ضمیرت چراغ غیبی
ای ز آتش ضمیرت ارواح را تجلی

در جلوه گاه ماهیت قدسیان آگاه
ای آنکه ضمیر تو ز اسرار قدس بصیرت خواه

وای عدل تو از اسباب نجات
ای در رفعت کعبهٔ ارباب نجات

وحدانیت و کنه تو در قلم تو کلوه
ای از زبان حکمت نقش طراز احکام

وی نظام تخت سلسله پیوند کلام

زهی زمانه ز فضل و هنر زمانهٔ تو
ملاذ ملک کمال است آستانهٔ تو

ای با الهام الهی قدسیان آسمان
از نیر اختر ز جانت روز و شب تسبیح خوان

زهی ضمیر تو اسرار کن فکان آگاه
مقربان ملک را ز حضرت تو پناه

ای آسمان بغباری از مرکب جلالت
پیر خرد سبق خوان از دفتر کمالت

ای حرفی از صفات کمالت کمال علم
ذات خجسته اختر برج جمال علم

تتمۃ الابیات لابتدائیۃ

زہے جمال تو خورشید آسمان کرم	منور ہست بانعام تو جہان کرم

طبقہ اوسط

ابیات عربیہ

جَنَابُكَ بَابُ رَوْضَاتِ الْجِنَانِي	وَمِنْكَ تَنَالُ غَايَاتُ الْأَمَانِي

ایضاً طبقہ اوسط

ذِكْرُكَ رُوحِي وَانْتَ رَيْحَانٌ	يَا جَنَّتِي فِي الْهَوَى وَبُسْتَانٌ
رُوِّحَ رُوحِي بِذِكْرَاكُمْ	فَحَيَّاكُمُ اللّٰهُ حَيَّاكُمْ

اخوانیات ابیات فارسیہ

نسیم ہم نفسی تا می کنم یادت	کہ بخت نیک بہر حال ہم نشین یادت
حریم کعبہ دل آستان کوی تو باشد	نسیم روضۂ جان از بہشت روی تو باشد
مرا تو غایت مقصودی از جہان ابد وست	ہزار جان عزیزت فدای جان ابد وست
ای روشنی چشم من از دیدن رویت	وی چشم مرا سرمہ زخاک سر کویت
ای دل عشاق را ابروے تو شادے	غایت مقصود و منتہای مرادی
مرید تو ام زانکہ جان را مرادے	اِلَيْكَ اسْتِنَادِي عَلَيْكَ اعْتِمَادِي
تو محبوب جانی و جان جہانے	فدا تیو صد عمر و صد زندگانے
انسے محضر تو از روز ازل ہم نفس ما	کوتاہ ز دامان تو دست ہوس ما
ای صبح سعادت ز جبین تو ہویدا	این حسن چہ حسنست تقدس و تعالی
ندانمت بحقیقت کہ در جہان بکہ مانی	جہان د ہر چہ در وہست صورتست و تو جانی

حرف دوم از کلمهٔ اول، افتتاح مقبول و بنای آن بر آنست که غایت تعریف و نهایت توصیف مکتوب الیه را وسیلهٔ اختصار اوصاف و القاب وی سازند و این صورت بر انواع متصورست و از انجمله چهار نوع بنظر فقیر رسیده اول آنکه کاتب مر مکتوب الیه را تعریفی کند متضمن آنکه عقول و افهام را از عهدهٔ توصیف ذات و صفات او بیرون آمدن متعذرست و این معنی را ذریعهٔ اختصار ساخته متعرض نعوت و صفات نگردد و زود در ادای مقصود خود شروع نماید دوم آنکه اشتهار مدائح و مناقب او وسیلهٔ ترک ایراد آنها سازد و بدین صورت ادا کند که جناب عالی مکتوب الیه از شهرت بمرتبه ایست که احتیاج بتعریف ندارد بلکه بذات خود مستغنیست از آنکه او را تعریف کنند چه همه کس علو رتبت رفعت منصب عزت او و این غایت تعظیم و تکریم ست سوم آنکه کثرت صفات کمالیه او سبب اختصار ساخته این معنی را باز نماید که انچه از حد حساب بیرون و از حیز شمار افزونست تعرض آن چگونه توان شد چهارم آنکه تعدد اوصاف مکتوب الیه را لائق حال خود نداند و بعجز و قصور اعتراف نموده تعرض باوصاف و القاب نکند چون این اقسام تمامها مبنی بر عدم ایراد اوصافست پس بجهت آرایش کلمات بیکدیگر لفظی مناسب رتبهٔ مکتوب الیه چون حضرت خلافت پناهی یا عالیجناب نقابت انتسابی یا جناب شریعت شعاری یا معلی جناب ارشاد مآبی یا حضرت مخدومی و امیدگاهی و امثال این ایراد باید نمود و انچه بحرف که کتابت از لفظ فلانست اکتفا میرود باقی مفوض بفطانت کیاست کاتبست و دیگر سوابق کلمات را که مفتتح مکتوب خواهد بود از لواحق که کلمات بدان تمام گردد چاره نیست و مقدم بر سوابق اگر بیتی عربی یا فارسی موافق صور افتتاحیه آورده شود مزید حسن کلام و در آخر هر یک از لواحق هم ایراد بیتی مناسب زیبا مینماید و بر ضمائر صافیه روشنست که این نوع از افتتاح مناسب اعاظم طبقهٔ اعلی و اشرف تواند بود پس درین اوراق اثبات صورتی چند از آن مطابق مراتب عظمای زمان اتفاق افتاد و در اول هر صورت از نوعین اولین بیتی عربی یا فارسی آورده شد و در دو نوع آخر فقرات را بر ابیات تقدیم نموده اگر کاتب خواهد بیتی دیگر در اول نیز ایراد او میتواند نمود و بعد از ترقیم صور اربعه در دو صفحه دیگر علیحده ابیات فردی و تنائی و مصارع عربی و فارسی مناسب این مباحث مسطور شده تا بوقت حاجت مهیا باشد و کاتب با ایراد هر یک در محلش مجاز و مرخص ست والله الموفق المعین

نوع اول از افتتاح مقبول

عربیه	سوابق	لواحق	فارسیه
[illegible]	درجات جاه وجلال ودرجات عظمت اقبال ازان بالاتر ووالاتر است که قدم قلم تحاریر فصحاء عرب وعجم باعلی درجهٔ آن بلکه بادنی پایهٔ آن ترقی وتصاعد تواند نمود	پس از روی نیاز سلوک طریق ایجاز اختیار نموده میگوید **مصراع** خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست	[illegible]
[illegible]	رفعت جناب اعلی وعظمت عتبهٔ علیا **ف** در مرتبه ایست که نه سیاح دور اندیش وهم بسر اوقات آن تواند گشت ونه سیاح عقل روشن رای بساحل دریای بیان آن تواند گذشت	لاجرم قدم تجاسر بر بساط انبساط نانهاده التزام طریق صمت مینماید **مصراع** وَفِیْ مِثْلِ هٰذَا مِثْلُنَا لَا یَتَکَلَّمُ	[illegible]
[illegible]	درجهٔ وصف ووالا ورتبهٔ نعت معارف ازان زیاده است که بسفارت عبارت ودلالت تشبیه واستعارت ان راه تک وپوی وازان باب جستجوی تواند فرمود	پس بفکر قصیر ولسان کثیر التقصیر چگونه دران باب شروع تواند نمود **مصراع** من از کجا وادای صفات او ز کجا	[illegible]
[illegible]	اندیشهٔ فلک پیما از ارتقای معارج اوصاف علیه **ف** قاصر است وخرد خرده شناس در تصاعد بر مدارج نعوت سنیهٔ او عاجز وفاتر	پس دست تامل این فقیر بدامن چنان مطلوبی کجا تواند رسید ودیدهٔ تفکر این حقیر بچهرهٔ این صورت کجا تواند دید **مصرعه** لِسَانِیْ عَاجِزٌ فَالصَّمْتُ اَوْلٰی	[illegible]
[illegible]	عنقای قاف خرد هوشمندان را در هوای ادای دعا وثنای **ف** بال تامل شکسته است وشهباز بلند پرواز فکر سربلندان را در ساحت تفاصیل صفاتش جناح نجاح از هم گسسته	پس تحریر بیان وتقریر زبان بسرحد توضیح وتبیین آن رسیدن از جملهٔ محالات ومقولهٔ مستحیلات میتواند بود **مصرعه** فَهٰهُنَا غَایَةُ الْبَیَانِ السُّکُوْتُ	[illegible]

تتمهٔ نوع اول از افتتاح مقبول

ابیات عربیه	سوابق	لواحق	فارسیه
اذا نحن اثنینا علیه فانّما علی الشّمس نثنی والثّناء قصیر	چون دست ادراک خرد کرانمایه را باذیال نکات صفات جلال ف راه نیست و ضمیر فکر قوی پایه از دقائق مراتب و حقائق مناقبش آگاه نه	پس بمفتاح عبارت این ضعیف چگونه فتح ابواب اداء آن میسر تواند شد ع گرد این اندیشه گشتن نیست حد هر کسی	[illegible]
لمّا رأیت الوصف غیر بدایة قلت السّکوت نهایة الافصاح	چون قلم زبان از شرح عروج بر اوج بروج مناقب او ف قاصر است و زبان قلم از وصف صعود بر ذروهٔ سپهر نعوت او عاجز و مقصر	کمینه در جست و جوی عقل و بعضی این شروع نمیتواند و بگفت و گوی وهم در تعریض این امر طریق خود نمیداند ع لا ارتقی رتبا عزّت مراقیها	[illegible]
ارید له مدحا فامن فضیلة تأمّلت الاجل عنها تفضّلا	چون ابصار ارباب افکار چهرهٔ تفاصیل صفات عالی سمات ف ندیده و اقدام اهتمام کرام بحاشیهٔ بساط بسیط تراکیب القاب معالی انساب او نرسیده	یقین که دست جستجوی بدامن آن طلب اعلی و مقصد اقصی رسانیدن متعذر و متعسر خواهد بود مصراع زبان باب اگر دهم زنیم معذورم	[illegible]
تحیّرت الافهام فی کنه وصفه ولو استقصت فیه الف عام	زبان ناطقهٔ شیرین ادا را در بیان تتمه از صفات سامیه ف قوت گفتار نیست پای عاقلهٔ فلک پیما را طریق تحقیق نکته از نعوت اکیدش طاقت رفتار نی	پس این تقدیر زبان را قدرت ستایش ست و وهم را در ساحت ادای آن مجال گنجایش مصراع وکیف یشرع فیما لا انفاذ له	[illegible]
العقل یعجز عن ادنی مناقبه فکیف یشرع فی اعلی مناصبه	چون متصدی طهارت فائق تحریرات و مباشر اثبات حقائق تقریرات از شرح اوصاف کمالات ذات عدیم المثال ف بسمت عجز و قصور متصف است و بنقصان ذهن و فتور معترف	پس فهم قاصر این کمینه بکنه آن چگونه راه برد و وهم عاجز این سر رشته گرد سراپردهٔ آن چسان گردد ع چون منی شرح آن چگونه کند	[illegible]

الابیات المناسبة بالافتتاحات المقبولة لمجلها

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَاذَا اَقُوْلُ وَقَوْلِیْ فِیْكَ ذُوْ قِصَرٍ وَقَدْ كُفِیْتُ اِلَی التَّفْصِیْلِ وَالْجُمَلِ اِنْ قُلْتُ لَا زِلْتَ عُلْوِیًّا فَاَنْتَ كَذَا اَوْ قُلْتُ زَادَكَ رَبِّیْ فَهُوَ قَدْ فَعَلَ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بِاَوْصَافِ صَدْرِ اللّٰهِ هُمْ مَا لِیْ قُدْرَةٌ وَلَیْسَ یُؤَدِّیْ بَعْضَ اَوْصَافِهِ الشِّعْرُ وَلَیْسَ لِقَطْرِ الْغَیْثِ قَدْرٌ لَدَیْ اٰخَرُ یَمُوْجُ مِنَ الْعُلْیَا فِیْ لُجَّةِ الْبَحْرِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بسی بگشت عبارت بگرد خاطر من کہ تا چنانچہ توئی مدح گویدت سزا بعاقبت سپر انداختم ز غایت عجز کہ من کجا یم و این نوع کار بازیچہ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَاذَا اَقُوْلُ وَفِیْكَ الْقَوْلُ مُنْغَلِقٌ وَالطَّبْعُ مُنْجَمِدٌ وَالْفِكْرُ مُنْتَشِرٌ وَمَرَاءُ مَعْنَاكَ قَامَ اللَّفْظُ مُنْقَطِعًا لَا اللَّفْظُ وَافٍ وَلَا مَعْنَاكَ مُخْتَصَرٌ

تتمة الابیات المناسبة بالافتتاحات المقبولة

ایضاً	مصارع	ابیات	فردیات	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گر نجا طر در نگنجد مدح تو شگفت ز انکه مرغ عقل اش در تو ناید یافت از قدرت کم است ابجد نعت تو حاصل زبان دبیرستان شد کاد ستادش علم الانسان ما لم یعلم است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	پایه قدر تو از آن بیش است کز توانم ادای آن کردن بلکه نتوان بصد هزار زبان عشر اوصاف او بیان کردن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کمال قدر ترا غایتی معین نیست که در ثنای تو کس را قرار گیرد رای بپایه که رسید اساس مدح نهند فراز پایه دیگر نهاده باشد پای
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ثنای حضرت تو بیکرانه دریائیست کزو گذر نکند وهم آدمی بشناه ره مدیح دراز است و پای فکر تو لنگ اساس وصف بلند و کمند مرد کوتاه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	پیر خرد که در همه پایی ز روی علم بر مسند بارگاه بلاغات الکن است مدحوا اندر ثنای تو از نطق عاجز است در گفتن مدیح تو از معجز الکن است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وهم را دست بدامان صفاتت نرسد ورچه نه کرسی افلاک نهد زیر قدم هم خود کیست که با دانش خورده بیر خرد در در بیان صفت ذات تو گشته ابکم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	همی گویم که لا احصی چرا زیرا که میگویم که مستغیب از تعریف خورشید جهان آرا چنان در کنه ادراکی تو عاجز گشت فهم من که از بسیاری دهشت نیارم دم زدن اصلا

حرف سوم از کلمهٔ اول در افتتاح اهل طریقهٔ این افتتاح آنست که مناسب هر کس از ارباب مناصب دعائی ایراد نمایند
آنگاه لقب مکتوب الیه بیارند و بعد از ذکر لقب ملاحظه باید نمود اگر مرتبهٔ مکتوب الیه در غایت رفعت است مطلقا نام نوشتن
روا نیست و اگر خواهند مخدوما و مستظهارا و معتضدا و امثال آن نویسند و در باقی نام توان نوشت و آن دعا منثور و منظوم میتواند
بود اما منثور بیش عربی باید و بس چنانچه منثور افتتاح پارسی باشد فقط کما مر و دعای منظوم عربی و پارسی می باید اما دعائیکه بطریق
نثر ادا کنند باید که بزیور فصاحت و زینت بلاغت آراسته باشد و الفاظ کریهه و غریبه در ان نباشند و اگر در ان صنعت اشتقاق رعایت کنند جا
از حسنی خالی نباشد چنانچه نظم الله مناظم نظامها و کمل الله مراتب کمالها کمالا و جل الله معالیه جلالا و امثال این تصرفات را مجال نیست و محال
هست و اگر در ان دعا اشارتی رود بمضمون آن حال که مکتوب ان منطوی خواهد بود هر اینه مستحسن افتد مثلا در مکتوبیکه مضمون آن شکر است
التفات و مرحمت مکتوب الیه خواهد بود چنین نویسد که ادام الله ظلال عاطفته علی مفارق المسلمین و لا سلب مواهب الطافه و میامن [illegible]
عن زمرة المتخصصین و اگر مشتمل بر شکایت از عدم التفات و تاخیر مکاتبات است بر منوال ادام ایدلا زالت ابوة عنایاته [illegible]
و روایح تفقداته لا مقطوعة و لا ممنوعة علی هذا و آنکه دعا را باسم مکتوب الیه مرتبط سازند نوعی پسندیده هست چنانچه لا زال علی السنة
الحامدین اسمه الشریف محمودا و دام قدره کاسمه العالی عالیا و لقب نیز مثل این تصرف میتوان کرد مثلا لا زال امور حضرت [illegible] شاید
که اسم و لقب هر دو مذکور شود چنانچه خلد الله تعالی ظلال اشارة محییا لمراسم الاسلام محمد اعلی السنة الانام و [illegible] که دعا بطریق حیات
واقع شود چنانچه اللهم خلد علی الانام ظلال خلافته و ابد علی الایام ظلال عاطفته و رافته و چون ادعیهٔ منثوره نظر بر تفاؤل
بصیغهٔ ماضی مودی میگردد جمهور متقدمان برایت و تیره عمل کرده اند چون ابد الله دولته و جمعی از متاخرین اسم
الهی را تقدیم فرموده صیغهٔ دعا را بطریق مستقبل ایراد مینمایند چون الله یوید دولته و در همه ادعیه این نوع میتوانند
بود و ما درین اوراق فراخور هر طائفه از اهل طبقات بطریقهٔ جمهور چند دعا آورده ایم تا کاتب هر چه خواهد از ان اکتفا
کند اما اگر بدعای منظوم افتتاح کند عربی یا فارسی مقتضی این مقام آنست که کاتب بهمان اکتفا نماید و بعرض تحیات
و شرح احوال اشتغال نماید و اگر جمع میان منظوم و منثور می شاید اما خالی از تکلف و تعسفی نیست و مقرر است
که منظومات عربیه را با طبقتین رسمی اختصاصی هست و فارسیه همه را شامل ست پس با جهة طبقهٔ اعلی و اشرف دعای
منظوم عربی و فارسی مناسب به هر فقره آورده ایم و جهة طبقهٔ اوسط از منظومات صرف فارسی و در دیگر کاتب دعا ابتدا اجمال مستعمل
هر بیتیکه بنسبت معنی با مکتوب الیه اتم و اکمل باشد افتتاح مکتوب بدان انسب و اولی والله یهدی فی الآخرة و الاولی

الادعية المنثورة في الافتتاح الاسهل لاهل الطبقة الاولى

السلاطين

خلد الله ظلال سلطنته على مفارق العالمين وابد كمال نوال عاطفته الى يوم الدين

لا زالت رايات دولته مرتفعة الى قمة السماك وآيات شوكته مكتوبة على صفحات الواح الافلاك

ما برحت متون سلطنته متشيدة بالنصر والتأييد المخلد واركان دولته موثقة بالفتح القاهر المؤيد

نشر الله لواء عدله في اقطار الارض ومد جناح طوله في الطول من البسيط والعرض

اشرق الله مشارق سماء سلطنته [illegible] رحمته

لا زالت عظمته بنواصي التوافق آخذة واوامره في جميع اقطار المشارق والمغارب نافذة

زين الله سرير الخلافة الزاهرة بميامن ذاته ونور عيون السلطنة الباهرة بلوامع انوار صفاته

اولاد الملوك

لا زالت سماء دولته بكواكب العظمة والجلال مزينة وآيات ابهته على صفحات الكائنات بالدولة والكمال مثبتة

لا زالت رايات دولته منصورة واعداء حضرته مقهورة ومخذولة

رفع الله رفيع الدرجات الوية ممالكه وسلطانه واعلى العلي تعالى شانه شان عدله واحسانه

ابد الله باللطف الابدي ملكه واجرى بالفيض السرمدي في بحار العظمة والابهة فلكه

لا زالت نجوم سلطنته مشرقة الانوار وغصون عظمته مورقة الاغصان مونقة الازهار

ادام الله لادامة مراسم الدين اعلام سلطانه واقام لاقامة لوازم العدل قواعد برهانه

خلد الله ايام سلطنته الزاهرة وجلى ظلام الظلم بضياء معدلته الباهرة

المعظمات

قرن الله ايام دولتها العظمى بالخلود وابد معاقد عصمتها الكبرى الى يوم الموعود

خلد الله مآثر عظمتها الشاملة وابد ميامن عصمتها الكاملة

لا زالت نمارق جلالها مصفوفة وسدة اقبالها بالعظمة والبهاء محفوفة

ارسى الله قواعد دولتها واضاء صفحات الايام بلوامع عصمتها

لا زالت شموس علائها عن الغروب محروسة [illegible] والعظمة مانوسة

لا زال ظل عظمتها ظليلا وطرف الحوادث عن جمال عصمتها كليلا

اعلى الله تعالى بالعلو الكامل معالم قدرها وخصص بمزايا العصمة العظمى مباني خدرها

الامراء والحكام

ابد الله الامن والامان بوجوده وافاض على اهل الزمان سجال عدله في احسانه وجوده

(السجال الدلو العظيمة ۱۲ ق)

رفع الله ايام دولته الغراء بميامن قدره واعلى الوية الملة البيضاء بمآثر امره

لا زال قوام المملكة منوطا بآثار معدلته ونظام اسباب السلطنة مربوطا بانوار عاطفته

لا زالت اطراف الممالك معمورة بمعمار حراسته وانحاء الاقاليم محروسة بآثار سياسته

امده الله بالنصر العزيز والفتح المبين [illegible] واجرى في البسيطة الغبراء بالمعدلة والمكرمة احكامه

لا زال مستقرا على مسند العز والجلالة ومستبدا في امر الامارة والايالة

لا زالت بنيان امارته العالية مؤكدة واركان ايالته القاهرة بالعدالة مشيدة

بقیة الادعیة المنثورة للطبقة الاولی

الصدور والارکان	الوزراء الکبار	ارباب الدواوین	سائر الملازمین
یدیم الله دولته العالیة بالعز القائم ویقیم حشمته الوافیة بالشرف الدائم	لازال مسند الوزارة متحلیا بجمال وجوده وسریر الایالة متزینا بکمال کرمه وجوده	اعلی الله شأنه وادام فی الدولة زمانه	لازال الفتح القریب مقدمة جنوده والنصر المبین مقارنا لصدوره ووروده
ادام الله ایام دولته الغراء ورفع ارکان سدته الشامخة السماء	ابد الله تعالی فی دوام الوزارة وقوام الایالة علو شانه وسمو احسانه	عظم الله معارج شانه ورفع مدارج مکانه	جعل الله ایامه مصروفة بمصالح الخلائق ومقرونة لمراضی الحضرة الخالق
لازالت کواکب صدارته علی ذری الکمال لامعة ونجوم جلالته فی افق الجود والاقبال طالعة	لازالت ریاض العدل باقطار امطار معدلته معمورة ورباع الفضل بادرار مرحمته ممطورة	ادام الله وقاره واطلع من ذروة السعادة بدره	لازالت محافل الفضائل متأرجة بنفحات مکاتباته ومجالس الاعالی والافاضل متنزهة ببرکات مراسلاته
زین الله سریر الصدارة بیمن علائه ونور صدور الایالة بنور عزه وبهائه	اعلی الله العلی بالعلا شانه العالی وزین بدوام بقائه سریر التمکین والتعالی	اعز الله نصره وفضله الی یوم التناد عصره	اجری بالصواب اقلامه وقرن بالخیر والصلاح کلامه
لازالت الممالک باضواء کماله منورة وما دامت المحامد بانوار عزته وجلاله مشهورة	لازالت شموس جلاله علی افلاک الوزارة مستنیرة وغصون دولته واقباله فی ریاض الحشمة مورقة نضیرة	لازال عزه عالیا وقدره رفیعا وقصره منیعا	وفقه الله بتدبیره الامور وشرح بمقاطع اقلامه وشرائع احکامه ریاض مصالح الجمهور
لازالت سدته بجلائل الاقبال سامیة وسحب اجلاله بالفضل والافضال هامیة	لازال مؤیدا بالسعادات ازمانه ومؤیدا بعنایات الله انصاره واعوانه	حفظ الله عن الزوال دولته وادام ایام الاقبال العظیم وشوکته	امنه الله بمیامن الامانة وتمهید معاقد الدیانة من آفات الزمان ومخافات الحدثان
ادام الله مجده وحشمته فی دولته لائحة الانوار واعلی جهة شوکته فی رفعته واضحة الآثار	لازال فی صدر الوزارة والایالة عالیا وظلمات الظلم بآثار انوار العدل متجالیا	عظم الله جلاله وادام علی الانام نواله	لازال عند الکرام مشرفا ومکرما وما دام لدی عظماء الانام مبجلا معظما

الادعیة المنثورة في الافتتاح لاهل الطبقة الثانیة

سادات الکرام	ائمة الاسلام	قضاة الانام	مشائخ العظام
اسبغ الله تعالی ظلال جلال نقابته وخلد میامن سیادته کما ابد مآثر نجابته	خلد الله ظلال جلاله على مفارق قاطبة العباد وافاض میامن فضله وکماله على کافة سکنة البلاد	اعلى الله العلام اعلام الشریعة الغراء بمیامن احکامه ورفع الویة اعلام قواعد الملة البیضاء بمآثر اهتمامه	لا زالت سدته الزاکیة مورد اسنى الکرامات وفي عتبته العلیة مصدر انواع المعالی والکمالات
لا زالت حضرته الرفیعة مشرقة الانوار وسدته المنیفة محمیة الآثار	متع الله طلبة الحق بطول بقائه ومن على کافة البرایا بدوام عزه وعلائه	عظم الله في علاء اعلام الشریعة الشریفة شانه ورفع في نفاذ احکام الملة الحنیفة مکانه	اطلع الله من مشارق ومغارب الذات بدره وشرح بآثار لمعات تجلیات الصفات صدره
اعلى الله تعالى شأن النقابة بوجوده العالی ومد ظلاله وراقته على مفارق السادات والاعالی	لا زالت اعلام العلوم في حریم عزته عالیة واثمان مجاهدات ارباب الفهوم بمآثر تربیته في تقویته عالیة	ادام الله ایامه المبارکة واوقاته المتبرکة لتقریر الحقوق في مقرها وتنفیذ الشرائع الى مستقرها	لا زالت عتبته ولایته مهبطا للانوار القدسیة ومطرحا لاشعة فیضان الاسرار الانسیة
اجل الله بمعالم السیادة والسعادة قدره وشرح بمکارم النقابة والنجابة صدره	لا زال سمط العلوم بنتائج انفاسه منتظما ورسم الفضائل بمیامن النقابة مرتسما	اقوى الله قوائم الملة الزهراء باحکام احکامه وارسى دعائم الشریعة الغراء بوفور اهتمامه	لا زال کمال افادته في سبیل الهدایة دلیلا ومقالته لعطاش بوادي المعرفة الاحدیة سلسبیلا
مهد الله ارکان العلى ببرکة سیادته الکبرى وشید بنیان الهدى بیمنة بقائه العظمى	اضاء الله صدور طلبة الحق والحقیقة بثواقب فضله وافضاله ومن على عامة العالمین بعوائد موائد جماله وجلاله	اسبغ الله على المحکمة العالیة ظلال الالطاف وجعل احکامه الوافیة مقرونة بالحق والانصاف	ابقى الله تعالى برکات آثار کرامته وهدایته واحیى بانفاس قلوب المریدین بنفحات بحار دلالته وولایته
خلد الله في مناقب النقابة زمانه المنیف وعظم بمکارم الولایة والهدایة شأنه الشریف	افاض الله على کافة علماء الانام نتائج انفاسه واضاء مصابیح قلوب علماء الانام بلوامع اقتباسه	مهد الله قوانین الشرع المتین بمساعی معمار ارشاده وشید مبانی الدین المتین بافانین قوانین اجتهاده	من الله على اهل المواجید باسباغ ظله وزین بذاته المحترم اکناف حرم المعرفة وحله
زین الله مسند السیادة بشرف وجوده وروى روضة النقابة من صیب کرمه وجوده	رفع الله في ساحة الهدایة لواء [illegible] وحط رایات الغوایة با[illegible] [illegible] رایته	مد الله ظله السابغ الوارف وصرف عن محکمة جلاله وجوه المکاره والصوارف	جعل الله بقاءه سببا لارشاد ارباب المعارف وموجبا لهدایة اصحاب التعریف والعوارف

تتمة الادعية المنثورة

لاهل الدرس والتقوى		بقية اهل العلوم الشرعية		اهل المناصب الشرعية	
مفسر	نشر الله في تحقيق التفاسير بالخير ذكره وابقى بين الانام لتبيين تاويلات الكلام فضله وبركاته	[illegible]	لا زالت مناصب الاسلام بوجوده ممهدة الاركان والدعائم ومعالم فضله وجوده مستحكمة المباني والقوائم	[illegible]	ادام الله سياسة اهتمامه في احتسابه بين المتوسلين بحبل الدين المترسمين
ايضاً	احيى الله معالم التنزيل بطول بقائه وانار منار التفسير بنور مجده وعلائه	ايضاً	اوصل الله بركات انفاسه الطيبات الى [illegible] جميع الجماعات في الجمعات	[illegible]	نور الله عيون المتشرعين باحكامه وزين [illegible] واهل [illegible]
محدث	متع الله طلبة السنن النبوية باسانيده العالية ومن عليهم بتصحيح رواياته الوافية	[illegible]	ادام الله [illegible] [illegible] اعوان الحق و [illegible]	[illegible]	[illegible]
ايضاً	اسس الله قواعد الاسلام بما من احاديثه واخباره ومهد مباني الكرام بفاخر سنته وآثاره	ايضاً	[illegible] الله بركات مواعظه [illegible]	[illegible]	لا زالت [illegible] بحسن [illegible] وعيون [illegible] [illegible] بنور بقائه
فقيه	افاض الله علينا فوائد فقهه وفوائده ومتعنا مدى الايام بموائد علمه وعوائد تقواه	[illegible]	[illegible] الطلبة [illegible] [illegible]	[illegible]	رفع الله معالم الامامة بيمن [illegible] مناظم الكرامة بحسن صفاته
ايضاً	اجرى الله احكامه بالحق المبين وحرك اقلامه بالتدقيق والتحقيق	[illegible]	وفقه الله لتحصيل العلوم [illegible] لاصابة نتائج المعاني	[illegible]	جعل الله [illegible] وسيلة لتنبيه الغافلين [illegible] لتوجه العارفين
مدرس	لا زال لطلبة المعاني في افق البيان رابطا على اوج [illegible]	[illegible]	لا زالت اسماع المتعلمين مشحونة بلطائف تعليمه [illegible]	[illegible]	عرفه الله بالتعريفات الحسنة ووصفه بالتوصيفات المستحسنة

المتعلقة بالطبقة الثانية

للحكماء وتابعيهم		بقية الحكماء والفضلاء		للمتمازين من العوام	
یوسف رازی	نور الله قلوب المستفيدين باشراق انواره وقدر تكميل نفوس المستعدين بنتائج ابكار افكاره	حکیم	لا زال في اوج السعادة بدرًا لامعًا ومن افق الفضل والحكمة نجمًا ساطعًا	فلاح	زين الله لطواف حريم العرفان كما شرفه بطوف حرم الامن والامان
ایضاً	لا زالت آيات حكمته منظورة لاولي التحقيق ورايات درايته مرفوعة في مضمار التفتيش والتدقيق	ایضاً	اقر الله عيون الاعيان والاهالي بسواد كتابته وزين صفحات قلوب ذوي الفضائل والمعالي بارقام اقلام نجابته	فارس	شرح الله بنور الغزوة صدره ورفع بجهاد الكفار والنصرة على اعداء دين سيد المختار قدره
ایضاً	لا زال حاويا بالقانون ذخيرة الشفاء كاملا في صناعته لدفع الداء بحسن الدواء	ایضاً	جعل الله خطه الشريف نور السواد العيون وسرورًا للصدر المهموم والقلب المحزون	[illegible]	اجزل الله اجره بالعبادة و رزقه في دار الجزاء بالجزاء الحسنى والزيادة
ایضاً	ادام الله انفاسه المتبركة لشفاء الامراض بقي وجوده المبارك لحصول الاغراض	عیسیٰ	ادام الله نفائس اشعاره البديعة وزاد بين البلغاء نتائج افكاره البديعة	[illegible] خان	ابقى الله بركته وادام في الانقطاع من الخلق والتوجه الى الحق همته
[illegible]	ادار الله دوائر الكمالات حول مراكز تعليمه وجعل كرات الفضائل متحركة على محاور تفهيمه	ایضاً	نظم الله عقود جواهر الكلام بنظام نظمه المستعذب ونثره المستحسن بين ظرفاء الانام	[illegible]	ايده الله بجوامع الحالات وزينه بعظائم الكمالات
ایضاً	لا زال قطبا يدور عليه افلاك المراتب العلية ومركزا يحيط به دوائر المناقب السنية	[illegible]	مد الله في البسيطة صيت حكمه شد بالوصول الى حسن القبول اصول نغمه	[illegible] خان	ابدى الله على الفقراء ميامن اشفاقه وايده باكمال مكارم اخلاقه
[illegible] خان	لا زالت كواكب افلاك السعادات منظورة بنظرات حكامه وتقاويم الكمالات مزينة بنقوش ارقامه	[illegible]	زين الله صحائف الواح الاوراق وصفائح اوراق القلوب بنقوش فضله البديع وصور رسمه المرغوب	[illegible]	ابدت بركات اوقاته وابدت شرائف احواله وكراماته

الادعية لاهل الطبقة الثالثة

الاصول	المعارف	الاوساط	العوام	المتفرقات
ابهج الله دنياه وآله امورة في دينه ونظم مصالحه [illegible]	لا زالت اعلامه عزيزة وانعامه عالية لامعة وعطاياه ساطعة	ايّده الله بتوفيق السعادات وايّده بابواب الكرامات والمرادات	دام نعيمه وزاد ارتقاؤه	بلّغه الله تعالى [illegible] في تحصيل معالي افضاله اسباب كماله
زاده الله بسطة وجلالا ورزقه في الشرف ابهة وكمالا	يديم الله تعالى معالم علوه ويقيم في المعالي مراسم سموه	نوّر الله تعالى بصيرته واحسن بالشيم المرضية سيرته	[illegible]	خصّه الله تعالى بالآلاء الكاملة وافاض عليه من نعمته الشاملة
ابقاه الله متعاليا [illegible] بوجوده وشيّد مباني [illegible]	اتمّ الله تعالى عليه مواهبه واكمل بالسعادات مراتبه	خصّه الله بمزيد التوفيق واذاقه من ينبوع التحقيق	[illegible]	زاد الله تعالى في مدارج العز ارتقاءه ورزقنا بالخير والحسنى لقاءه
زيدت معالي اقتداره وقرنت بالنجاح جميع اوطاره	صعّد الله مصاعد اقتداره وعرّج بالحشمة معارج اختياره	دامت دولته بمزيد النعم وطالت مدّته في نشر آثار الكرم	[illegible] عواقبه [illegible] سوابقه	ودام في ضمان الامان من هموم وكشف الطاف [illegible]
[illegible]	جعل الله تعالى آياته [illegible] مقرونة بالدوام ومشرقة بكفايات المهام	صانه الله عن بوائق الايام وحفظه عن طوارق الشهور والاعوام	دام علوه وزاد بالاقبال سموه	وفّقه الله بتيسير الخيرات وشرّفه باقباله على المبرّات
جعل الله دولته مبتسمة الثغور وافاض نعمه متتالية السرور	ابّد الله تعالى شرائف ايامه وادرّ على اراضي مراضيه سحائب انعامه	لا زالت عزيمته قدرا عريضة وسحب عزه مطيرة مفيضة	ابقاه الله تعالى [illegible] عليه النعمة التامة	اعانه الله تعالى ورزقه فيما يحب ويرضى خير الآخرة والاولى
لا زالت [illegible] وسيادته [illegible] من [illegible] الله [illegible]	اقام الله [illegible] ايامه [illegible] دولته [illegible] بكفاية [illegible]	ضاعف الله [illegible]	[illegible] عافية [illegible]	ضاعف الله اقباله وختمه بالخير والعافية اجلاله

الادعیة المنظومة لاصحاب الطبقة الاولی

لسلاطین	الانام	لاولاد الملوک العظام	
لازلت فی فلک الاقبال مرتقیا منوّناً البلاد الشرق والغرب	[illegible]	بقیت ملاذ الانام باسرهم وملکک موفور وظلک دائم	[illegible]
لازلت فی الملک [illegible] [illegible]	شاها اساس ملکت تو استوار باد [illegible]	بقیت [illegible] الدنیا سالماً [illegible] دوام	[illegible]
لازلت فی ملک یدوم دولته یصغر منها منکب الجوزاء	[illegible]	بقیت مدی الدنیا وملکک وافر وبختک مسعود وجندک ظافر	[illegible]
لازلت [illegible] فی العالم مشتهراً بالجد والسلطان [illegible]	[illegible]	بقیت لصحبة الملک فی ظل دولة علیه آیات الدوام تلوح	[illegible]
لازلت فی فلک المعالی مشرقا مستعلیا کالشمس فی الاضواء	[illegible]	بقیت ممتعاً بالملک تسمو من العلیا الی الاعلی المراقی	[illegible]
لازلت متبوعاً و دهرک تابعاً لازلت منصوراً و جندک [illegible]	[illegible]	بقیت بقاء النجم فی مستقره لواؤک مرفوع وظلک سابغ	[illegible]
لازلت فی فلک الخلافة عالیا بالعز والتائید والسلطان	[illegible]	بقیت بعین الله ترعاک دائماً ولازلت فی صدر الخلافة قائماً	[illegible]

بقية الادعية المنظومة

لمخدرات حجرات السلطنة		للامراء واركان الدولة	
يخلد رب العالمين ظلالها ويبقى على رغم الاعادى جلالها	[illegible]	لازلت فى حل الامور وعقدها متأيدا من قدرة الرحمٰن	[illegible]
الله ابقاها وعظم قدرها بالعز والعليا واجرى امرها	[illegible]	لازلت يا ركن الامارة ثابتا فى صدر عز يستمر دوامه	[illegible]
اطلعها الله نجمها العالى من درج الدولة والاقبال	[illegible]	لازلت مختارا وامرك نافذ بين الانام وظل جاهك خاله	[illegible]
من الاله على الاعاظم كلها ببقائها ودوام ظل ظليلها	[illegible]	لازلت فى عز نجوم دوامه ابدا طوالع ما لهن مغيب	[illegible]
ادام الله اقبالها وجلالها ومد على جمع الملوك ظلالها	[illegible]	لازلت فى قصر اقبال قواعده على ذرى قبة الافلاك مرتفع	[illegible]
حماها الله فى اكناف عز وتجلة عصمة وحجاب قدر	[illegible]	لازلت فى شرف يدوم بقاؤه بين الانام وعزه وعلاؤه	[illegible]
وقى الله مغناها الرفيع فانه مدار الاقبال ملاذ الدولة	[illegible]	لازلت فى نعم يلوح شعاعها واخضر من غيث العلو رباعها	[illegible]

الابتدائیۃ للطبقۃ الاعلیٰ

للصدور والمقربین		للوزراء والمدبرین	
الله بقاءه للدنیا والدین و[illegible] عن عزّ و تمکین	دولت صدر حشمت نشانه پاینده و اقبال انتظام ارتباط پاینده	بقیت مالک الوزارة والفخر وظلک ممدود الی آخر الدهر	[illegible]
اشاد ربّ الوری علیٰ بنیان دولته و بالصدارة اعلیٰ شأن رفعته	صدر جهان [illegible] [illegible] پاینده	بقیت علی صدر الوزارة سامیا مدی الدهر فی عزّ و للخلق حامیا	[illegible]
اعزّ الله بین الخلق قاطبة بالعزّ والاقبال والقدر والشرف	دولت اقبال [illegible] پاینده	بقیت منظم العقود [illegible] [illegible]	[illegible]
زاده الله رفعة وجلالا کل یوم حشمة وکمالا	[illegible]	بقیت بقاء الدهر فی العلی وامرک متبوع وحکمک نافذ	[illegible]
خلّده الله فی ظلال جلال ایّده الله فی ضمان امان	اقبال [illegible]	بقیت محفوظا والملک مشرق الی اعلی المناصب والمراقی	[illegible]
خلّده ربّ العلی بالعزّ والقدر [illegible]	[illegible]	بقیت لا زلت فی المجد اسعد کوکب وفی صدر العلی اشرف جوهر	[illegible]
وقاه حفظ الخالق [illegible] وساقه الی الاقبال اعلی المناصب	[illegible]	بقیت مدی الدنیا وصدرا [illegible] عند الصدر والاماجد	[illegible]

خاتمة الأدعية المنظومة للطبقة الأعلى

لارباب الدواوين		لسائر الآدميين	
سعادت یار و دولت همنشین باد / خجسته بخت تا با این چنین باد	بقيت بالإسعاد وبجل العظائف / وعشت بالجاه وحظائك آفاق	رفع الله قدره أبدا / إن يسر الكمال منه بدا	اینت دولت سعادی باد / مدت لطف [illegible] العالی باد
شهنشه ز اقبال جلال تو در باد / و دولت لوائل جهان اسیر تو باد	بقيت على ذروة الإقبال / وعشت على مسند الإجلال	أطال الله بالتأييد عمره آلاف / وأجرى بين أهل الدهر آراء	زمانت ز اسعاد و درخشنده باد / قضا یار و ز بخت فرخنده باد
سایه جاه تو سر بلند زمان ممدود باد / خلق درگاه لطفت مقصود باد	بقيت مدى الزمان أحل آمين / وعشت على سرير الأمان	وقاه الذي ملكه لا يبور / صدا عمره عن صرف الدهور	جهان آرا ز نمای تو باد / سر به فرمان یکتای تو باد
خامه امرت کار ساز عالم باد / کار سازی ترا مسلم باد	بقيت على عموم الإمارة فرحا / وعشت بالسيادة مرحبا	وقاك الإله الخلق من كل آفة / وصانك من أن تلقى مخافة	سعادت و دولت و جهان زیب [illegible] باد / بخت [illegible] بود باد
بامت بلند و در حسن جمیل باد / ظلت ظلیل و [illegible] باد	بقيت مع العلا بالاحترام / وعشت [illegible] ما دام	أدام الله عمره في السرور / وأن يعطه الفوز العظيم	مدت عمر تو از عدد و بیرون باد / تا ابد دولت [illegible] افزون باد
قدر و جاهت ز بیرون اندازه باد / تا ابد ملک تو [illegible] تازه باد	بقيت وأغصان مناك رطب / وعشت وأنظار [illegible]	وقاه الله الحسن البلايا / وزينه بأقسام العطايا	[illegible] ریاض جلالت [illegible] / نسیم لطف [illegible]
فیض عام تو با عالم میسر باد / [illegible] عالمی منور باد	بقيت [illegible] الأولى يات / وعشت [illegible] الكمالات	صرف الله عنك كل بلاء / إن هذا الدعاء خير دعاء	دولت ترا متابع اقبال یار باد / ذات تو [illegible] یار باد

الادعیة المنظومة الابتدائیة للطبقة الاشرف

للنقباء و سادات الکرام		للائمة والعلماء الاعلام	
ربیع دودمان رسالت مطیع تو باد / پناه اهل جهان سدّهٔ منیع تو باد	لا زال للعلیا جنابک مقصدا / ولزمرة الاشراف بابک مرجعا	فلا زلت للشرع [illegible] / وفی [illegible] وجودک [illegible]	محل [illegible] باد / [illegible] فضیلت [illegible] باد
بارگاه [illegible] قبلهٔ اقبال باد / [illegible] کعبهٔ آمال باد	لا زال بابک عالیا ورفیعا / وجنابک [illegible] ومنیعا	فلا زلت صدر الشریعة ناصرا / لدین الهدی [illegible] اعلی افق العلی	[illegible] ملت فروزنده باد / [illegible] دانش [illegible] زنده باد
آستانت ملجأ ارباب عز و جاه باد / [illegible] پناه باد	لا زال عرضک بالسیادة موقرا / لا زال مجدک بالنقابة مشرقا	فلا زلت بین العالمین [illegible] / [illegible] العلی واحیاء المناقب	مسند علم [illegible] منیع [illegible] باد / [illegible] باد
[illegible] تو باد / پناه اهل جهان [illegible] تو باد	لا زال عزک [illegible] بالنقابة دائما / [illegible] ابدا [illegible] ایامه	فلا زلت فی عز منیع [illegible] / [illegible]	[illegible] باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible] باد	لا زال [illegible] / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible]	[illegible] باد / [illegible] باد
[illegible] باد / [illegible] باد	لا زال [illegible] العلی [illegible] / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible]	[illegible] باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible]	لا زال [illegible] / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible] المعالی	[illegible] باد / [illegible]

بقية الأدعية المنظومة

للقضاة وحكام الشريعة		للمشايخ وهداة الطريقة	
أبقاك ربي في سرير قضائه / وبنا بدين المصطفى ببقائه	ای [illegible] / [illegible]	بقيت بقاء [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] / [illegible]
زادك الله كل يوم [illegible] / [illegible]	ای بسعادت [illegible] / [illegible]	بقيت ما [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] / [illegible]
شرح الله بالشريعة صدرك / [illegible]	صفای [illegible] / [illegible]	بقيت بقاء [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] / [illegible]
أدام العز [illegible] العادل [illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible]	بقيت [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] / [illegible]
[illegible] للدين [illegible] / [illegible] للدنيا [illegible]	[illegible] / [illegible]	بقيت [illegible] الولاية عاليا / ودمت [illegible] الكرامة [illegible]	[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible] سعادت [illegible] / [illegible]	بقيت [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] / [illegible]
[illegible] الله [illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible]	بقيت [illegible] العالي [illegible] / ودمت [illegible] العوالي [illegible]	[illegible] / [illegible]

الابتدائیہ لطبقۃ الاشرف

	بقیت اصحاب العلوم			لارباب التدریس و التفضیل	
[illegible]	[illegible]	فقیہ	[illegible]	[illegible]	مفسر
[illegible]	[illegible]	خطیب	[illegible]	[illegible]	خطیب
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	واعظ	[illegible]	[illegible]	محدث
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	مدرس	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	مفتی

تتمۃ الدعوات الافتتاحیۃ

بقیۃ اصحاب العلوم			لارباب التدریس والفضائل		
[illegible]	[illegible]	مفتی	[illegible]	[illegible]	مدرس
[illegible]	[illegible]	ادیب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	محتسب	[illegible]	[illegible]	قاری
[illegible]	[illegible]	موذن	[illegible]	[illegible]	حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ادیب
[illegible]	[illegible]	ادیب	[illegible]	[illegible]	امام مسجد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المنظومة لاهل الطبقة الثانية

للحكماء الاسلامية لبقية اهل الفضائل السنية

[illegible]	فلا زلت ... [illegible]	اجل	فلا زلت تبقى ... [illegible]	حمل
[illegible]	فلا زلت ... [illegible]	[illegible]	فلا زلت في كل الفضائل ... [illegible]	ايضاً
[illegible]	فلا زلت ... [illegible]	ايضاً	فلا زلت ... [illegible]	ايضاً
[illegible]	فلا زلت ... [illegible]	ايضاً	فلا زلت ... [illegible]	ايضاً
[illegible]	[illegible]	[illegible]	فلا زلت ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ايضاً	فلا زلت ... [illegible]	ايضاً
[illegible]	[illegible]	ايضاً	بقيت ... النفوس ... [illegible]	ايضاً

خاتمۃ الادعیۃ المنظومۃ لطبقۃ الاشرف

الممتازہ	للطبقۃ		الفضلا	للتتمہ	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات الدعائیة الابتدائیة لطبقة الاوسط واقسامها

الاعیان	المعارف	الاوساط	العوام	المتفرقة
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حفظ حق پاسبان جاه تو باد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم از سطر اول در افتتاح اخوانیات

صور این افتتاح نیز متنوع است و از انجمله پنج صورت اینجا مرقوم میشود **اول** افتتاح بتقدیم تحیات و تسلیمات **دوم** بحوالهٔ حالات بضمائر **سوم** بقرب معنوی **چهارم** بدوام ذکر **پنجم** بتمهید قواعد محبت قبل الملاقات و شرح هر یک در طی حرفی مذکور میشود **حرف اول** در بیان افتتاح بتقدیم تحیات باید دانست که تحیات در مکاتیب دو نوع است یکی آنکه بعد از ذکر کاتب مذکور شود چنانچه مثلاً بنده مخلص یا داعی متخصص وظایف خدمات یا لطائف دعوات بحضرت کذا یا جناب کذا معروض یا مرفوع میگرداند و این از ارکان مکاتیب است و درین نوع ملاحظهٔ مراتب اهل طبقات باید دانست و در مجلس مبین خواهد شد و **دوم** آنست که بدان افتتاح نمایند و چون دانسته شد که در اخوانیات تساوی مرتبت کاتب و مکتوب الیه ملحوظ است پس هر طائفه از ارباب طبقات با کفاء و اقران خود بمثل این افتتاح مکاتبه توانند نمود و افتتاح بدین نوع چنانست که بیتی عربی یا فارسی مشتمل بر سلام و تحیت در اول مکتوب بیارند و بعد از آن تسلیمات و تحیات ایراد نمایند و مقدار از صفات مسلّم علیه که خواهند مثبت ساخته سخن را با بلاغ تمام گردانند و ابیات منطوی بر سلام و تحیت دو نوع است یکی آنکه در همان بیت ذکر مسلّم علیه باشد چنانچه **شعر** سَلَامُ اللهِ اَعْدَادَ الرِّمَالِ + عَلٰی مَخْدُوْمِ اَرْبَابِ الْکَمَالِ + و بعد از امثال این ابیات تحیات بر سبیل ابتدا لائق است و این را ابتدا خوانند دوم آنکه ذکر مسلّم علیه دران بیت نبود چنانچه **شعر** سَلَامٌ کَاَنْفَاسِ النَّسِیْمِ تَعَطَّرَتْ + بِهَا رَوْضَةُ الرَّیْحَانِ فِی الْاٰسِ وَالْوَرْدِ + و بر تقدیر تحیات را مضاف بدو باید ساخت چنانچه بعد از بیت نویسند که مصحوب با تحیاتی کذا و کذا معروض افتد و این نوع را اقتران گویند و میشاید که همان سلام و تحیت را که در نوع اول گفته شد مرفوع سازند بی ابلاغ تحیات و گاه باشد که یا باشمال یا بنسیم هر یک را مخاطب ساخته ارسال تحیات بدیشان حواله نمایند و درین صورت هم تحیات بر سبیل ابتدا مذکور میشود و رعایت این قاعده در عربی و فارسی یکسان است و ما برای هر یک ازین صور مذکوره فقره چند آورده‌ایم و ابیات لائقه در اول هر فقره اثبات کردیم و بعد از ابلاغ مثل آن ابیات در جدول دیگر مثبت ساختیم تا کاتب رعایت نسبت نموده هر کدام که خواهد ثبت نماید و بیتی چند عربی و فارسی از فردیات و ثنائیات که مناسب این تحریر باشد علی حده آورده‌ایم اَلْحَمْدُ لِوَاهِبِ الْعَطَایَا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی سَیِّدِ الْبَرَایَا وَاٰلِهِ الْاَتْقِیَاءِ.

افتتاح بسلام و تحیت بطریق ابتدا و السلام علی من اتبع الہدی

عربیة	تحیات	ابلاغ	فارسیه
[illegible]	حوالعس تسلیماتی کہ اشعۂ لمعات برکات آن چون بارقۂ نور از عذار جو تابان باشد و نفائس تحیاتی کہ قطرات زلال افضالش چون رشحات سلسبیل بر روضات ریاحین خلد روان گردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مدحاتی کہ صفا زلال از ینابیع خلوص و خصوص جاری باشد و تحیاتی کہ مجاری ورود و مشارب صدورش از شوائب تکلف و کدورت تصلف خالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	تحیاتی کہ پائمال اقدام آلام و دست خوش خواطر و اوہام نگشتہ باشد و دعواتی کہ شل پیراہن افہام تمام از خوض وعوام یوما من الایام نگذشتہ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مراسم ثنائی کہ تنسیم نسیم دلکشایش روائح اخلاص بشامات صحافات ملاء اعلی رساند و مواہب دعائی کہ بسبب قبول ہوائے اجابت افزایش ریاض قدس و حدائق انس را تازہ و تر دارد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دعائے کہ روائح روح آمیزش غبار غم از صفحۂ سینۂ بے کینۂ دوستان بزداید و ثنائی کہ خصائص عطر انگیزش قفل اندوہ از دل بیغش ہمگنان بکشاید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ہدایای تحایا کہ لب غنچۂ اخلاص از لطافت نفحات آن در چمن اختصاص متبسم شود و شامۂ صدق و صفا از طراوت فتوحات آن در گلزار مہر و فا متنسم گردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	صحائف تسلیماتے کہ مہب نسیم در وحۂ شمیم آن چمن صفای عقیدت و حسن نیت باشد و لطائف تحیاتی کہ منبع تسنیم عطریۂ تسنیم آن عین الحیوۃ جمال سریرت و خلوص طویت بود	[illegible]	[illegible]

تتمه افتتاح بطریق ابتدا

ابیات فارسیه	بجناب	املاغ	ابیات
[illegible]	ذمائف دعواتی که نسائم اخلاص آن ریاض اعتقاد را بهجت نضارت بخشد و لطائف تحیاتی که بفاتح اخلاصش گلزار ارادت و اتحاد را لطافت و طراوت دهد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	لوازم دعای که بعطر مجالس قبا بشمائم اوراد صافیه سحرخیزان مواجهه نماید و مراسم ثنایی که در ترویج محافل اهل صدق و صفا با روائح افکار وافیه شب نشینان معارضه نماید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	میامن ثنای که مشارب صفای آن بشوائب انحراف دهر متغیر نگردد و مواهب دعای که مشارع اداش بعوارض انصراف عصر متبدل نشود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	کرائم مدحات خالقة الصفات در روایت دعوات صادقة السمات که روائح آن بشمائم مشک تتار لاف برابری زند و نوبهشتی از نسائم گلزار بهار برتری جوید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	خواص تسلیماتیکه نوار مجالی جلوا تش [illegible] مرایای احوال روحانیان باشد و عوائد تحیاتی که آثار مطالع لمعاتش منور زوایای قلوب کروبیان بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	روائب تسلیماتیکه روائح کمال مودت از نجاوی مطالعه آن فائح و مواهب تحیاتی که از انفاس صفای عقیدت در مطاوی مشاهده اش لامع [illegible] باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	لطائف [illegible] دعوات مترا صفة العقود و شرائف مدحات متنادیه [illegible] با بطراز حسن عقیدت و [illegible] بوشیح صفای ارادت	[illegible]	[illegible]

افتتاح بسلام بطریقه اقتران والله المستعان

عربیه	تحیات	ابلغ	ابیات فارسیه
سلام أریج [illegible]	مصحوب باد ر رفرائد قلائد دعواتی تازه تر از نسیم جانفزای گلشن الانس و مشفوع بعز صحائف تحیاتی روحبخش تر از گلبرگ دلگشای ریاض قدس	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	رفیق دعای عطر پاش تر از نسیم ریاض طرب افزای فردوس و قرین ثنای عبیر آمیز تر از نفحات نزهت سرای خلد برین	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	مرافق ثنای مشتمل بر ادعیه سامیه عرش فرسای و مقارن دعای محتوی بر اثنیه سامیه آفاق پیمای	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	قرین مدحتی چون نسیم عطر بیز بهاری مروح روح و رفیق تحیتی مانند شمیم معنبر باد گلزاری مفتح ابواب فتوح	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	مقرون بپیام اثنیه لائقه که از سطاوی آن نسیم خلاص اختصاص و رزمه شحون وداد ادعیه رائقه که از فحاوی آن رایحه وفاد صفا بظهور رسد	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	مصاحب حاتی که گلزار ضمائر آشنایان عوالم الملکوت از اطائب نفائح آن معنبر شود و مقارن اثنی که از [illegible] خواطر رشتان مجامع جبروت [illegible] نفائس فوائح آن معطر گردد	[illegible]	سلامی [illegible]
سلام [illegible]	منضم بابدای تحایا که از فوائح روائح آن [illegible] بهار مخالفت در ارتیاح آید و از نسیم شمائم ازهار اغصان مصادقت را اهتزاز [illegible] نماید	[illegible]	سلامی [illegible]

بقیه افتتاح بطریق اقتران

عربیة	تحیات	ابلاغ	فارسیه
سلام آثار الالطاف [illegible]	باخوالص دعوات ونفائس تحیات که از فوائح اشارتش روائح مودت واختصاص بمشام جان رسد و از نسائم عباراتش شمائم ارادت واخلاص بوزد [illegible]	[illegible] رساند	سلامی عنبر چو باد بهاری سلامی عطر چو مشک تتاری
سلام کالنعمات الصبا [illegible]	باصحائف ادعیه که نفحات آن نسائم ازهار را نفیر انشراح دهد ونسمات انهمر ریاض را بر مجاری حیاض قوت ارتیاح ارزانی دارد	[illegible]	سلامی چو انفاس عیسی ابن مریم که زو زنده گردد جهانی بیکدم
سلام [illegible]	بافوائح صوالح دعوات مخلصانه که مورد ورود روح الامین جز تلقین آمین آن نباشد و نوائح نفائح تحیا صادقانه که مهبّ ورود آن جز ریاض فیوض قدسی نبود	[illegible] رساند	سلامی جان پاکش گشته همدم سلامی روح قدسش بوده محرم
سلام [illegible]	باطرف مدحائی که مورد ورود نسائم آن محافل صافات صوامع قدس زیبد وتحف تحیاتی که مصدر صدور شمائلش منازل صافات مجامع انس را شاید	[illegible] رساند	سلامی که در صفحهٔ نه سپهر ملائک نخوانند از روی مهر
سلام [illegible]	باطائف تسلیمات که از فوائح ریاض اخلاص روائح گلزار قدسی استشمام توان نمود و بنسائم حدائق اختصاصش بر استراحت قلوب [illegible] آن فرمود	[illegible]	سلامی تازه تر از برگ ریحان که شوید رخ بشبنم در گلستان
سلام [illegible]	باهدایای ادعیه که چون انفاس مطیب معتکفان زوایای ملکوت معطر ومانند قنادیل مرصع خلوات مجاوران خفایای جبروت منور باشد	[illegible] رساند	سلامی چون نسیم سنبل و گل که باشد همدم انفاس بلبل
سلام [illegible]	باالطاف تحیاتی که آفتاب انجلاء از نور ظهور [illegible] تابنده شد و هر ذره از ذرات از پرتو اشعهٔ انوار واشعهٔ [illegible] اسرارش مانند آفتاب درخشنده	[illegible]	سلامی تازه چون روز جوانی بجان بخشی چو آب زندگانی

[illegible]

همین طریقه اقتران بلفظ تحیت

عربیه	تحیات	ابلاغ	فارسیه
تحیات کنفائس العود الفائح [illegible]	باروائب دعواتی که مسند نشینان خطائر حضرت را عندة و صیلا حرزجان و خلوت گزینان صوامع ملکوت را بکرة و عشیا ورد زبان باشد	معروض سدۀ سامیه ف میگرداند	تحیتی چو نسیم گل و شمامۀ سنبل که وقت صبحدم آید ز روضۀ رضوان
تحیات کنفائس النسیم [illegible]	بمراسم دعاتی که نسیم خلوص کاملش از مهب کمال اخلاص وزد و شمیم خلوص شاملش در حریم شمول اختصاص سمت ظهور یابد	نثار درگاه افاضل پناه ف مینماید	تحیاتی که از روح نسیمش ملک را بر فلک جان تازه گردد
تحیات کنفائس النسیم [illegible]	بلوازم دعائی که علامات اجابتش بر صفحات ایام مشاهد و معاین و امارات استجابتش بر جرائد شهور و اعوام مقرر و معین باشد	تحفه مجلس اشرف ف میسازد	تحیتی چو کف موسوی صفا آمیز تحیتی چو دم عیسوی حیات افزا
[illegible]	بانفائس دعواتی که مطاوی عبارتش مواسط اقدام وفود اخلاص فحاوی اشاراتش فهرست جرائد صنوف عقیدت و کمال اختصاص باشد	هدیه معلا جناب ف میدارد	تحیتی که ز فیض روائحش گردد شمال عطر فروش و صبا عبیر آمیز
تحیات کازهار الربیع [illegible]	باتحف دعائی چون موارد اخلاص صاحبدلان از مکدرات عوائق مبرا و هدیه ثنای مانند مشارب اخوان الصفا مروحات حقائق مصفا	در محفل اشرف ف موقف عرض میرساند	تحیتی که نهان از جنوب جیب و شمال کنند ز ناطقۀ دل گذر بسامعۀ جان
تحیات کازهار الربیع علی الربی [illegible]	باقنون تسلیمات لائحة اللوامع که از لمعات حقائق آن مصابیح قلوب فضلا منور گردد و طرب تکریمات فائحة الروائح که نسیمات فائق آن منازل ارواح عرفا مطیب و معطر شود	بر فروع سدۀ عالیه اعلی جناب ف میگرداند	تحیاتی که چون از دل برآید همه روحانیان را جان فزاید
تحیات کنوافح الشمائم [illegible]	بادعوات معطر النسائم و مدحات دریة الشمائم که مشرب عذب آن از شوائب اغراض مصون و مرآت صافی صفاتش از غبار ملالت محفوظ و مامون باشد	بر قانون ادب ساحت دولت اتحاف ف ابلاغ مینماید	تحیتی که بود طراوت و خوبی چو گلبنی که بود بر کنار آب حیات

نوع دیگر از افتتاح

ابیات فارسیه	تحیات	ابلاغ	عربیه
ای صبا [illegible]	بعرض دعای وفا آمیز که نسائم ریاض وروحش مواد وداد و اتحاد انگیز و برقع تمنا صفا آمیز که شمائم ریاحین صدورش از نور لطافت با روح صافی در آمیزد	بسمع ملازمان عظیم [illegible] می گردد	[illegible]
[illegible]	با تحائف سلامی عنبر نسیم بیامی عبهر تمیم که آثار صدق وصفای آن صفحات ادوار لائح و انوار مهر و وفایش بر جبهات شهور و اعصار لامع و واضح باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با هدایای تحیاتی دلکشای که دامن صفوتش از غبار رعونت دریا معرا و مبرا باشد و تحائف حمد جان افزا که جلباب لطافتش بجواهر زواهر صدق و صفا مزین و محلی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بذریع فنون فوائح اثنیه که آثار خلوصش چون مشعل فائز الزند [illegible] و عرض صنوف صوالح ادعیه که از خصوصش گم گشتگان بادیه فراق را از ظلمت هجران بسر منزل وصال ساند	[illegible]	[illegible]
ای صبا [illegible]	با رسائل لوازم مدحت ارادت سمات که چون نفوس مطهره از کدورت اغراض معرا بود و بابلاغ مراسم تحیات معالی آیات که چون عقول مجرده از آلایش حیل مصفا و مبرا بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	به تبلیغ فنون تسلیمات که [illegible] صفات و تقدیم صنوف تعظیمات که [illegible] اخلاص [illegible] لائح و باهر [illegible] اختصاص بمالواح صدورش واضح و زاهر باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بابلاغ اثنیه چون نسیم اسحار و شمیم اشجار که از معطر وادعیه چون روائح بهار و فوائح غنچه نهار روح پرور	[illegible]	[illegible]

ابیات اللائقه بهذا الافتتاح

سلامات عربیه	فارسیه	فارسیه	عربیه
سلام الله ما حن القماری سلام الله ما رنّ البلابل علی تلك المكارم والمعالی علی تلك المناقب والفضائل	سلامی چون نسیم نوبهاری وزان نافہ مشک تتاری	سلامی چو باد صبا مشکبوی [illegible]	سلام من الرحمن نحو جنابه لان سلامی لا یلیق ببابه
سلام کلطف الحق جل جلاله وفیض ایادی الرب عم نواله من الخادم المشتاق عبد عبیده علی المجلس السامی دمت ظلاله	سلامی چو جان [illegible] موسی نفس سلامی چو جان [illegible] عیسی نفس	سلامی از در دریا [illegible] شبنم سلامی از [illegible]	سلام سلام ثم سلام سلامه علی افضل [illegible] الکرام
سلام کو غیث بله الطل سحرة خلال ریاض اعشبت جنباتها علی حضرة الصدر الرفیع الذی له فضائل جمة لا تعد حصاتها	سلامی پر از عنبر تر یاسمین سلامی پر از عنبر تر ارغوان	سلامی [illegible] عطش [illegible] سلامی [illegible]	سلام [illegible] الصباح وفی الرواح علی مفتاح ابواب النجاح
سلام کانفاس النسیم اذا جرت مرفرفة الاذیال من ربی نجد علی المجلس العالی الرفیع جنابه مکنفة الارجاء بالیمن والسعد	سلامی معطر الطیب و فا منور بانوار صدق و صفا	سلامی [illegible] جنت [illegible] [illegible] تازه [illegible]	سلام کاخلاق اهل التقی علی منبع الخیر کهف الوری
سلام کما رق النسیم علی الصبا وفاح شمیم الورد من ورق الورد علی منبع العلیا والفضل والندی ومجمع الانعام والفخر والمجد	سلامی چو آب زندگانی [illegible]	سلامی [illegible] بلند [illegible] [illegible] تازه [illegible]	سلام و سلام و سلام علی منبع [illegible] والانعام
سلام کعرف العود فاح علی الجمر سلام کنشر الروض طل لدی الفجر علی السدة العلیا والحضرة التی یزول بها الاقبال یبقی مدى الدهر	سلامی چو [illegible] موسی ابن عمران سلامی [illegible] عیسی ابن مریم	سلامی چو باد صبا روح پرور [illegible]	سلام من [illegible] علی [illegible]
سلام علی من لست انساه ساعة ولیس فؤادی من محبته یسلو سلام علیه کلما ذر شارق وفی القبة الخضراء انجمها تجلو	سلامی چون گل ریحان معطر [illegible]	سلامی [illegible] صفای [illegible] [illegible]	سلام [illegible] العفو [illegible] علی [illegible]

تتمۃ الابیات اللائقۃ

عربیه	فارسیه	عربیه	سلامات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی جانفزائی روح پرور سلامی مشک بیز عنبر افشان نثار مجلس عالی که آنجا نماید اقتباس علم و عرفان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی کز و دل بروز زندگی سلامی کز آن جان شود شادمان بر آن ذات عالی که از وفائض نیست نوال کرامت بر اہل زمان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی بدو چشم خورشید روشن سلامی بدو جان ناهید خرم بر آن منبع اللطف و دریای احسان که از فیض او خرمند اہل عالم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی که زنگ آید از موکبش فضائی زمین رهد در زمان بر آن مصدر فیض علم و عمل بر آن مطلع نور امن و امان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی چنان کز نسیم شمیمش روان ملک بر فلک تازه گردد بر آن صدر دوران که از صیت جودش بکیهان جهانی پر آوازه گردد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صحیفهای سلامی که چون نسیم بهار دماغ روح معطر شود بنکهت او بآستان فلک شوکتی کنم ایثار که رو شکست جهانی ز مهر طلعت او
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامی چو باد صبا مشکبار سلامی چو عهد صبا دلگشای بر آن آفتاب سپهر کرم که از فیض دارند خلق غذای

بهذا الافتتاح

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات فارسیه
الا ایها النسیم الصبا ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	تلطفی نما ای نسیم باد سحر پیامی از من بیدل بدان چمن برسان ز من نمیرسد آنجا کسی ز روی نیاز تو زود اگر رسی آنجا دعای من برسان
الا ایها النسیم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	هست پیغامی مرا ای قاصد مشکین نفس سست می جنبد صبا ای صبح کار تست بس پیش خورشیدی مرا کاریست لیکن پیش صبح کیست کو در پیش خورشیدی تواند زد نفس
الا ایها النسیم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	ای باد اگر بروضهٔ روحانیان رسی یارا رقیم را برسانی دعای یار ما را ز دست هجر تو با کس حدیث نیست هم پیش یار گفته شود ماجرای یار
الا ایها النسیم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	نه قاصدی که سلامی ز من بیار برد نه محرمی که پیامی بدان دیار برد مگر نسیم سحر دلنوازیی بکند که نالهٔ سحر من بگوش یار برد
الا ایها النسیم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	کو صبا تا ره بیار خوش خرام من برد که سلام او رساند که پیام من برد از خدا خواهم رسولی در دعا صبح و شام تا بیار من دعای صبح و شام من برد
الا ایها النسیم ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	ای باد اگر گهی بسوی آن آستان گذر از من هزار بوسه بر آن خاک در دهی ورد حریم حرمت او بار باشدت از حال خستگان فراقش خبر دهی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صبا برای خدا گر ترا مجال افتد دعای من بجناب خدایگان برسان زمین ببوس چنین بوس بندهٔ خاکی بآستانهٔ آن دولت آشیان برسان

خاتمة الابيات اللائقة للافتتاح

ثنائیات فارسیه	ابیات	سلامات عربیه
تحیتی کز رو بیها شود روشن تحیتی کز و سینه‌ها شود خرم نثار مجلس عالی اشرف الاشراف کزو مجلس فلک وبدر اوج حکم	[illegible]	سلام الله كل صباح يوم على من عنده قلبي وروحي وان لقاءه املي وعندي فتوح في فتوح في فتوح
تحیتی کز انفاس آن نسیم شمال کند مشام جهان پر ز ابراز نسیم کمال پر از سپهر معالی کز کوکب فضیلت زمین مجلس او جلوه گر بر اوج جلال	[illegible]	سلام كايام الشباب اراه وذوق التلاقي بعد طول التهاجر على حضرة ظلت تقبل ارضها شفاه الاعالي يستبين التفاخر
خدمتی کز نسیم مشکینش دم بدم عنبرین شود آفاق تحفه حضرتی که از اخلاقش دل کند بوی روح استنشاق	[illegible]	سلام كل صباح يوم على تلك الشمائل والمحيا فان نسيمها لو هب يوما على ميت لعاد الميت حيا
خدمتی کاهل طاعتش سازند در دو جهان بالغدو والآصال میفرستم بحضرتی که ازو تربیت یافتند اهل کمال	[illegible]	سلام مثل انفاس الصباح مقيم في الصبوح مع الصباح على من نفسه عجب بطيب من الآداب والمجد الصراح
عرض میدارم سلامی تا چو طیب شمال میفرستم خدمتی صافی تر از آب زلال میفرستم سوی عالی حضرتی کز او نقش میرسد اسباب استقبال جاه و جلال	[illegible]	سلام على عاكف منزل به حل من فاق كل الانام سلام على طائف كعبة يطوف بها حجاج الكرام
عبودیتی چون گل بوستان عبودیتی چون رخ دوستان کنم عرضه بر حضرتی کز شرف بود جود اد عالمی درکف	[illegible]	سلام يروح الروح طيبه ويهدي فؤاد الصب في غير غيبه اذا هب ريح او ترنم طائر على اهل ليلى والحجاز وحيه
فرخنده سلامی ای نسیم سحری خوشبوی تر از شمیم گلبرگ تری اندر نفسی که عنبر افشان گذری از بلبل بیدل بسوی گلزار بری	[illegible]	معاشر اخواني سلام عليكم لقد طالت الاشواق مني اليكم اقول وقد طال التفرق بيننا الا ليتني قد كنت بين يديكم

حرف دوم از کلمهٔ دوم در تقسیم بجواب نامهٔ دوستان و این را تفویض لا احوال خوانند این افتتاح نیست که کاتب صورت اخلاص صفت اختصاص خود را به آئینهٔ ضمیر مکتوب الیه جلوه دهد و چنان باز نماید که صدق نیت و صفای طویتش بر خاطر مکتوب الیه مخفی نیست پس در شرح خلوص عقیدت و ... ارادت فوق تا مودّت سخن مختصر سازد و بعرض احوالی که دارد اشتغال نماید و این نوع افتتاح خالی از لطافتی نیست چه ... و توصیفی شامل است مر مکتوب الیه را در روشنی ضمیر و صفای خاطر و در حال افتتاح بیتی عربی یا فارسی آرند و مقدمهٔ تفویض نویسند ... بیان حال و ذکر کرده تتمه تخریج نماید و بیتی عربی یا مصرعی عربی یا فارسی ختم کنند ما صورتی چند بدین شیوه ایراد کردیم والله المستعان علی ما تصفون فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

ابتداء الکلام	الافتتاح بجواب ... وهو لنا من الاخوانیات مقدمة التفویض ...		تتمة	الاختتام
[illegible]	چون بر ضمیر ... ظاهر صورت ... اعی و رصدق فیض لایزال ... انوار عبارات ... و اظهر واضح و لایح است	... ظاهر ... و صدق ...	هر آنکه در آن باب اطناب و اسهاب محتاج نمیداند	[illegible]
جام جهان نمای خاطر ...	چون بر خاطر عاطر ... نذیر نقوش ... ملکوت ... تحقق ظهور ... مع انوار نسبت	ما انکه ... ضمیر این حقیر ... نشانه قلب و تعارف ارواح مقرر و محقق شده	هر آئینه شرح آن از قبیل اعلام معلومات و ایضاح واضحات می شناسد	[illegible]
[illegible]	چون بر مرآت رای ... منفصل ... محال شهود ...	... وداد و محبت ... تجاذب ... بیرون ... فقیر ...	... تحصیل ات صورت ... آن معنی ... معقوله تحصیل ... حاصل خواهد بود	[illegible]
[illegible]	... صورت اخلاص و ... شرق ... انوار ... انعکاس ... ابیان مرسوم شده	... اخلاص و ... ای ...	پس صورت ... این ... مشهود جانبی ... رساله ... میگوید	[illegible]
[illegible]	بعد ما که بر خاطر ... جلوه ... الحات تجلیات قدسی عبارات ... اردو اشارت بدوست	صورت دعاگوئی و رضا ... این کمینه ... و این من الاص خواهد بود	پس ... بشارت ... نشاط ... روحانی ...	[illegible]

بقیة الافتتاح بالتفویض

الابتدائیه	بیانیه	تتمه	مقدمه التفویض		الانتهاء
چون بر مرآت صورت صفات ضمیر ... که محل انعکاس صور حقائق احوال و دقائق تفصیل و اجمال است	صفت تاکید مبانی محبت صافی سمت تمهید قواعد مودت وافی دعاسے مخفی نیست	تخفیفا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر زوائد تصدیع نمی دهد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون در آئینه خاطر ضیاگستر ... که منظر فاضات لاریبی و منظر آفات الهامات حضرت ذوالجلالیست	کیفیت ارادت و داد مخلصان دعاگوئی و صورت عقیدت و اتحاد مخصصان رضاجوئی کماینبغی سمے نماید	پس بزیادت اقدام بر ابرام نانموده از تکلف و تصلف اجتناب و احتراز لازم میداند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون بر برگے عالم آرای شکل گشای ... که مصباح ابوابیه حکمت فراست و مفتاح انوار فطانت و کیاست ست	لوازم هواداری اقل خدام و مراسم خدمتگاری کمینه مستهام چون انوار مهرجهانتاب آثار ماه عالم افروز ظاهر و باهر میباشد	پس مشوش اوقات بابرکات شده هم بشهود معنوی محاکم و منفوض میگرداند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون ضمیر آفتاب تاثیر ... که از لمعات انوار غیبی الهامات اسرار لاریبی مستفیض و مستنیر ست	برارادت وظائف دعای دولت و اقامت مراسم ثنای حضرتش کمینه متصدی شده اطلاعی تمام دارد	بر آئینه تکرار این معنی مفضی با طالت و موجب سآمت و ملامت میداند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون بر جریدهٔ خاطر خورشید ماثر ... که تمور صورت معقول دانی مکرم محاسن تفیض حکمت بروح صافی نغزین تجلی شده	اقامت داعی در مقام اخلاص و استقامت کمینه بر جادهٔ اختصاص سمت ترقیم و رقم ترسیم یافته	پس اعتماد تحقیق این احوال عنان کلام از صوب املال و ابرام منعطف میسازد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون دیدهٔ معانی دیدهٔ ... که نقوش محاسن صادقان بنظر فراست از صفحات احوال هرکس فرو میخواند	لاشک صورت موالات داعی را که خالی از شوائب ریا و حالی بحلیه صدق و صفاست مشاهده نموده	پس در اظهار این حال اطناب و اطالت را محال نمیدهد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون صحیفهٔ ذهن نقاد و جریدهٔ طبع وقاد ... که محل نقوش اسرار حق گذاری و تلویح رسوم موافقت و هواداریست	بر توهم اطاعت این ملازم عقیدت و اعتقاد اخلاص و صدق و صفا منقوش و محشی گشته	پس در توضیح آن ابواب از ابرام و اطناب که لائق ارباب آداب نیست اجتناب می نماید	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات المناسبة بهذا الافتتاح

ثنائیات	المصاریع	فردیات	فردیات
إذا وصف الناس أشواقهم فإن اشتياقي لا يوصف وكيف أعبر عن حالة ضميرك أعلم مني بها الغرض	ضمیرک اعلم منی بها [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]
با وجود ضمیر انور تو من چرا حال خود کنم تقریر که قلم هر چه بر زبان راند هست روشن بر آن ضمیر منیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ضميرك مرآة سر النهى وفي جنبه البدر مثل السها فكيف أعبر عن حالتي وقلبك أعلم مني بها	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گفته بودم که درد هجران را با تو گویم که هم تو درمانی باز گویم چه حاجت گفتن که تو خود درد دل نکو دانی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گفتم که درد دل بر آرم پیشت وز شوق بسی ناله بر آرم پیشت چون رای تو آگه است حاجت نبود کاحوال بشرح عرضه دارم پیشت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هر چند که خامه قصد تحریر کند کی صورت حال با تو تصویر کند حالی که مراست با تو گفتن نتوان دل خود بر تست با تو تقریر کند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
با خیالت که مونس جانست مدام هر دمی حالت روحانی دل افزونست جان من متکفلست برسم خدمت با تو گوید که مرا حال محبت چونست	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم از کلمهٔ دوم در افتتاح بقرب معنوی این افتتاح مبنی بر آنست که کاتب منشی را ادا کند که بعد مکانی و دوری جسمانی مانع قرب جانی و وصل روحانی نیست و اگر بصورت از شهود لقاء و شرف التقا حرمانی ست اما بحسب معنی وصال مدام بر دوام میسر ست پس مکتوب الیه بحقیقت حاضر دانسته مخاطب سازد و در بیان شوقی که لازم اخوانیاتست شروع نانموده بعرض احوال پردازد و نفس الامر این افتتاحی مرغوبست و بلطافت و استحسان منسوب و او را ابتدائی باید و مقدمه و بیان قرب و تتمه و انتهای چنانچه مرقوم میگردد و من الله المدد

الافتتاح بقرب المعنوی و هو ثالث من الاخوانیات

ابتدات	مقدمه القرب	بیانه	تتمه	الانتها
[illegible]	چون همواره جمال با کمال ف از زوایای مرایای خیال طالع ست اما بحکم آنکه گفته اند ع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل ست	کثافت حجب جسمانی را مانع مشاهدهٔ انوار روحانی نمی‌شناسد	و از شدت آفت بیان و تکلف بیان تحاشی نموده اینمعنی ادا میکند	[illegible]
[illegible]	چون دیدهٔ بصیرت بکحل الجواهر تجلی ست از مشاهدهٔ جمال با کمال محروم نیست بر وفق این ع [illegible]	پیوسته خود را انیس خلوت موالات و جلیس محفل مصافات می‌بیند	و بدین سبب طریق اختصار مرعی داشته میگوید	[illegible]
[illegible]	چون شهود بیرونی که نتیجهٔ سریان علم محبت ست بحجب تفرقه و ابدان تباعد ارواح مکان محجب نمیگردد پس بنا بر قانون ع [illegible]	لمعات انوار جمال با کمال از روزن خیال در زاویهٔ دل را روشن دارد	لاجرم سبیل اختصار مسلوک ساخته بعرض میرساند	[illegible]
[illegible]	هر چند مانع الملبس محسوس ملاقات جسمانی که در جامهٔ بشریت ساخته اند میسر نیست اما نظر به معنی که گفته اند ع [illegible] بعد مکانی	لباس اختصاص که حنایط اخلاص بر قامت استقامت دل دوخته مردم بطراز تجدد مطرز ست	و بدین جهت طی بساط انبساط نموده معنی این بیت مطمح نظر بصیرت می‌سازد	[illegible]
[illegible]	اگرچه بحکم تباعد دیار دیدهٔ صورت اوست [illegible] تلاقی [illegible] میسر فاما بمضمون [illegible] که گفته اند ع [illegible]	و در خلوتخانهٔ وصال حقیقی [illegible] خیال [illegible] حال ست	و بدین سبب خرسندی تمام و خوشدلی بالاکلام یافته میگوید	[illegible]
[illegible]	اگرچه بنای تلاقی صورت بحسب روزگار روی بانهدام نهاده اما بمقتضای این کلام حکمت علام که ع [illegible]	تاکید اساس اخلاص که مساعی معمار اختصاص تصعف ستحکام پذیرفته زمان افزون ست	و لهذا شکایت مفارقت لائق [illegible] اند	[illegible]

بقیة الافتتاح بالتقرب

ابتدائات	مقدمه القرب	بیانیه	تتمه	الاستشهادات
[illegible]	چون اتمام امور جسمانی نزد ارباب معانی اعتباری چنان و مقداری چندان ندارد پس بنا بر قاعده مقرره ع + غائبی از چشم و در دل حاضری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه بعد مسافت از جناب اعلی مناب موجب ملال و مقتضی سامت و کلالست اما بر مضمون ع اَلرُّوحُ بِالرُّوحِ مُمتَزِجٌ وَمَقرُونٌ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون شکایت فراق صوری مباعدت ضروری از تولا قلوب بتعارف ضمائر و تناظر ارواح و تلاقی سرائر دلی نیست پس بفحوای ع + یار چون نزدیک باشد که منازل دور با	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون محبوب بوجه مهاجرت صوری شعله چراغ تشا ـ قلوب و تعارف ارواح را منتفی نمیشوانند ساخت پس قانون ع بِظُلمَةِ الجِسمِ لَا یَخفیٰ سَنَاءُ الرُّوحِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون فوائح روائح قرب جانی با وجود بعد مکانی از ریاض مخالصت استشمام میتوان نمود پس بنا بر معنی ع دوری جا منگر و نزدیکی جان را به بین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون با وجود دوری مکان و دیری زمان خلاصه دل و نقاوه جان ملازم آستان معالی نشان اند پس فحوای کلام ع اَللّٰهُ یَشهَدُ اِنِّی بِالقَلبِ عِندَکَ حَاضِرٌ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه قوای ظاهری بسبب بعد مسافت از استیفای حصهٔ مشاهده جمال محروم اند اما مقتضای ع تم اینجا ولی جان من آنجاست	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الافتتاح بالقرب

ابتدات	مقدمة القرب	بیانه	تتمه	الانتها
[illegible]	هرچند مدتی مدید و عهدی بعید گذشته تا دوری ضروری حجاب دیده شوق گشته فاما بمقتضای مصراع ع تن گر ز تو دور است چه غم دل با تست	حجاب مباعدت صوری را موجب اختفای خلوات شاهد معنوی نمی شناسد	و بزبان حال این نکته ادا میکند	[illegible]
[illegible]	چون با وجود مفاتحات جنود روحانی حجب و ستار مکاوحات و قیود جسمانی را مقداری و اعتباری نیست پس بحکم ع انّی ملازمکم بالقلب والشوق ح	خود را ملازم مجلس شهود وافر السعود حضور موفور السرور می شناسد	و بزبان حال بدین مقال مترنم میباشد	[illegible]
[illegible]	چون ریاض مودت جانی و محبت جنانی از رشحات ینابیع مصافات و نفسانی تمام و طراوت لاکلام دارد لاجرم بقانون ع جلوه روح پاک را جسم حجاب کی شود	در حدائق مشاهدات روحانی خبر انوار ازهار صفا تحفه البرکات نظر اطلاع در نمی آید	و پیوسته با این معنی متذکر میباشد و وظیفه میسازد	[illegible]
[illegible]	اگرچه ترکیب ظلمانی جسمانی از ملازمت ف دور مانده اما خلاصه نورانی روحانی مجاور عتبه عالیه میباشد بحکم ع القلب یدرک ما لا یدرک البصر	بدیده سر و بسر دیده مشاهده لمعات جمال آن مظهر کمال می نماید	و بساط شرح و بسط استکشافی نموده این معنی بعرض میرساند	[illegible]
[illegible]	با انکه مسافت ما بین سمت بعد المشرقین داشته باشد ملاقات ضمائر و شاهد سرائر موجب شاهده بحری میتواند بود گفته اند ع سر من بیگانه شد جان آشناست	و بدین تقدیر … عروة الوثقای مصادقت و حبل المتین محبت از … انصرام و عروض انفصام مصون …	پس اقدام ابرام نمودن از طریق ادب بعید می نماید	[illegible]
[illegible]	چون وداد … یکجهتی منشا آن تعارف ارواح باشد تلاقی اشباح … دوری از منه تغیر پذیر نیست پس بمقتضای ع الجسم مفترق والروح متصل	علی الدوام پرتو جمال با کمال آن و لمعه معالی و افضال آن بی اهمال دیده روح صافی مشاهده میکند	و بتحرای این معنی جهت ادای شهادت معروض عرض می آورد	[illegible]
[illegible]	اگرچه … صورت باختیار یا ضرورت از شهود لقای شریف محروم مانده اما بنابر آنچه گفته اند ع بعد صورت … با مدد اصلاح قرب معنویست	دل و جان بخدمت عزیز وصل است و شرف مشاهده حاصل بی کلفت دیده بدین حال	پس بر ادای این نکته کلام را باختتام میرساند	[illegible]

الابیات اللائقة بهذا الافتتاح

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن حالت الایام بین لقائنا فنحن لعین القلب یلتقیان تصورت فی قلبی لفرط صبابة کأنك نصب العین بکل مکان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ان قلت غبت فقلبی لا یصدقنی اذ انت فیه جلیس الروح لم تغب ان قلت ما غبت قال الطرف کذبنی فقد تحیرت بین الصدق والکذب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ان کنت عن عالی جنابك غائبا متباعدا بالقالب [illegible] روح فالله یشهد والملائك اننی فی ذا الجناب ملازم بالروح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن کانت الایام فرق بیننا فنحن بقرب القلب مجتمعان وصاحرنا ان شتت الدهر شملنا الیس لنا قلبان مؤتلفان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما غبت عن القلب ولا عن عینی وما بینکم وبیننا من بین ان قلت قد اوحشت فهذا شین الوحشة والفرقة للاثنین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یا من تفرق بین الوصل والبین لا فرق بینهما عند المحبین اذا تعانق ارواح وافئدة فلا یضر نوی الاجسام بالبین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن بعدت عن نظری بشخصی وفرق بیننا بعد المسالك فما لی غیر ذکرك فی سهادی وما لی فی الفؤاد سوی خیالك

خاتمۃ الابیات المناسبۃ

ثنائیات فارسیه	ملمعه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف چهارم از کلمۂ دوم در افتتاح بدوام ذکر و این افتتاح نیز مقبول طباع اهل فصاحت است از ین صورت استدلال بر کثرت محبت توان کرد که من احب شیئا اکثر ذکره و در ین باب فقره چند نوشته میشود بعضها فی مناسبت آن الله و به المستعان و ما توفیقی الا بالله

ابتدا آت	مقدمات	بیان دوام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	مطلع الاحوال الامور والنداء که هو علیم بذات الصدور دانا و بینا است	که لا یزال صحائف اوقات لیل و نهار و جرائد ساعات عشی و ابکار ذکر مناقب زاکیه و نشر مراتب عالیه جناب ف معرشح و محلی دارد	[illegible]
[illegible]	معلم عالم خلق الانسان علمه البیان جل جلاله و عم نواله علیمست	ابیوسته ریاض ارادت ف برشحات منابع حسن عقیدت تازه و شاداب میدارد و ایات بنیات خلوص و خصوص بر صفحات اوقات سے نگارد	[illegible]
[illegible]	فتاح خزائن بخید مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بعلم قدیم مید اند	که علی الاستمرار در ذکر محامد و معالی ف افزاید همگی اوقات را بنشر نفحات مکارم اخلاق آن یگانهٔ آفاق معنبر و مشرف دارد	[illegible]
[illegible]	دارای ممالک لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء آگاه است	که همواره زبان جان بنشر طرایب و دعا و جان زبان به بسط مناشیر ثنائی و ف جاری دارد و جرائد اوقات و مجامع ساعات را بذکر مفاخر علیه و مآثر سنیه مرشح و مرصع می سازد	[illegible]
[illegible]	حضرت علام الغیوب که عالم الغیب الا الله بر همه احوال مطلع است	که علی طوالی الازمنه و الاوقات و تواتر الادنیه و الساعات مجالس عظما و محافل کبرا را بنشر فضائل و بث معالی ف مزین و محلی و مسامع اعزه کرام و اجله انام را مشرف و معلی دارد	[illegible]
[illegible]	و انتفاء سر انه یعلم ما تکون صدورهم و ما یعلنون بعلم کامل مطلع ست	که مدام الدهور و کر استمرار الشهور بر وظائف ذکر و مراسم شکر ف مداومت و مواظبت نموده آنرا سرمایه اعتبار و پیرایه روزگار خود می سازد	[illegible]
[illegible]	قیوم قدیم انا و قد وش تو اناکه و هو علیم بعلم الغیب السموات والارض صفت ذاتی او شد علیمست	که در اغلب اوقات و اکثر آنات ذکر محامد و مناقب آن خلاصه انام و زبدهٔ صحائف لیالی و ایام اعنی جناب ف بمحافل و مجامع باوازی در مسامع میرساند	[illegible]

بقیة الافتتاحات

ابتدات	مقدمات	بیان و تمام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	دانا علیم قدیم و هو بکل شیء علیم تعالی شانه و عظم برهانه عالم است	که همیشه خود را بفکر اک دولت ف بازبسته نشر مراتب رفیعه و ذکر مناقب منیعه را مقارن نسان و ملاحق جان و جنان دارد	[illegible]
[illegible]	و هب العقل والنهی که ما تسقط من ورقة الا یعلمها از صفات اوست آگاه است	که در اکثر اوقات صفحه لسان و صحیفه جان و دل را مرقوم ذکر ماثر علیه و شرح مفاخر سنیه ف شرفی تمام و زیبی لا کلام داده میدهد	[illegible]
[illegible]	ملک علام که یعلم سرهم و نجواهم نکته ایست از احاطهٔ علمیه او دانند	که دست امید بحبل المتین ارادت ف زده در هر مجلس رفیع و محفل منیع بوظیفه کرد دعا و راتبه شکر و ثنا اشتغال سے نماید	[illegible]
[illegible]	دانای نهان که مکنونات ضمائر بحکم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون بر علم قدیم او مخفی نیست میدانند	که علی تعاقب الازمان و توالی الملوان جواهر زواهر مناقب ذات ملکی ملکات ف و درر غرر ماثر صفات سامی سماتش بزبان خلاص و در سلک بیان سے کشد	[illegible]
[illegible]	علیم علی الاطلاق که سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا در مکتب تلقین او خواند گواه و آگاه هست	که در خلا و ملا تبکر از فضائل و تذکار حسن شمائل ف مشغول ست و غلب از منه و اوقات بذکر محمد و معالی آن خلاصهٔ اماجد و اعالی مصروف	[illegible]
[illegible]	عالم الغیب والشهاده که مضمون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم از علم قدیمش شمه ایست میدانند	که علی حسب الطریقة المستمره در دعاگوئی و رضاجوئی ف بر جادهٔ اخلاص و منهاج اختصاص قدیم بقدم یکجهتی مستقیم میباشد	[illegible]
[illegible]	علیم الاسرار که معترف بنقصانش والله یعلم و انتم لا تعلمون ذات مقدس اوست دانند	که بالغدو والآصال بل فی جمیع الاوقات والاحوال بذکر محامد بغایت و نشر مکارم بی نهایت ف رطب اللسان و عذب البیان میباشد	[illegible]

بدوام الذکر

ابتدآت	مقدمات	بیان دوام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	خبیر علیم که علم قدیم صمدانی علم ما تبدون وما کنتم تکتمون و عالم غیب شهادت بدانسته آگاه است	که علی کرّ الشهور والایام ومرّ الدهور والاعوام از نشر جرائد ادعیه وبسط صحائف اثنیه ف غافل وذاهل نبوده ونیست	[illegible]
[illegible]	عالم الاسرار که بصفت کامل قد احاط بکل شیء علما موصوف ومنعوت ستا آگاهی دارد	که لیلا ونهارا وسرا وجهارا ذکر مکارم اوصاف وشکر میامن الطاف واعطاف ملازمان سدهٔ سنیه ف را انیس خاطر فاتر وجلیس ضمیر کسیر داشته و سے دارد	[illegible]
[illegible]	علیم خبیر که آیه والله یعلم ما فی السموات وما فی الارض نشانه ایست از دفتر علم قدیمش داند	که صبح وشام بی وصمت انفصال وانصرام بر لوازم ذکر الطاف وانعام ومراسم شکر افضال واکرام ف مواظب بوده عوارض ترکزال را باساس اخلاص راه نمیدهد	[illegible]
[illegible]	دانای مطلق و دانای برحق که صفت یعلم سرکم وجهرکم ذات مقدس او را نیز آگاه است	که بکرةً وعشیاً مصباح دل غافل را باشعه لمعات تذکار و تکرار صفات نورانیة السمات ف برافروخته زوایای آفاق واقطار را بلوامع آن منور ومعلی دارد	[illegible]

الابیات اللائقة بهذا الافتتاح

عربیه	عربیه	ثنائیات	عربیه
[illegible]	[illegible]	ما غیّر البعد حالاً کنت تعرفه ولا تبدلت بعد الذکر نسیانا ولا ذکرت خلیلاً کنت آلفه الا جعلتك فوق الکل عنوانا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	وحقکم ما غیّر البعد عهدکم وان طال عهداً وتغیّر حال وان لسانی لیس یذکر غیرکم بحال ولم یخطر علیه ملال	[illegible]

تتمة الابیات المناسبة بهذا الافتتاح

فارسیه	فارسیه	ثنایات فارسیه		ابیات
[illegible]	[illegible]	از دعای تو زبانم نیست خالی یکنفس در ثنا خوانی رشتهٔ من نیست بند هیچ کس	از دعای تو و ثنای تو هم نیست فارغ یکزمان جز ثنای آشکارا و دعای در نهان	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگر از شرف خدمت تو محرومم گهی الطاف کرده میکنیم تکرار	بجز ثنای توام نیست هیچ کار دگر گهی ز الطاف مدح تو میکنیم از بر	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مرا است گر عطای ز صحبت اوقات بجز ثنای توام نیست ورد هیچ وقت	مرا است مدح ثنای تو زیور احوال بجز دعای توام کار نیست در همه حال	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مرا نیست تن غافل ز جانان فارغ زبانم بنام تو مشغول دل بیاد تو خوش است	بیاد تو ز جهان و جهانیان فارغ نه دل است یکی ز تو نی زبان فارغ	[illegible]
[illegible]	[illegible]	همنام آسایش جان است مرا والله که دعای دولت افزون است	هم یاد تو راحت روان است مرا هر شام و سحر ورد زبان است مرا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ما با تو از میان دل و جان مقیم فکر تو میکنیم در آنندم که خاموشیم	در در تحریک محبت و اخلاص صادقیم ذکر تو میکنیم در آنندم که با طفیلیم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نیم خالی ز تو در هیچ وقتی تنی بی نام تو میگویم حدیثی	نیم فارغ ز تو در هیچ آنی نی بی یاد تو باشم زمانی	[illegible]

حرف پنجم از کلمهٔ دوم در افتتاح باظهار محبت قبل الملاقات و این افتتاحی ابغایت مرغوب است و منشی نخجوانی در کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب آورده که چون حق سبحانه تعالی خواهد که میان دو کس طریق مصادقت مسلوک گردد و عقد دوستی در دل ایشان افگند تا قبل از ملاقات صوری مجرد استماع احوال جانبین معتقد یکدیگر شوند و آن محبت بحقیقت مستفاد از محبت حق عز وعلا خواهد بود چنانچه قائل فرموده **شعر**

وَ اِذَا اَحَبَّ اللهُ یَوْمًا عَبْدَهٗ اَلْقَی اِلَیْهِ مَحَبَّةً لِلنَّاسِ ٭ و این اشاره بحکم اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُّجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ نتیجهٔ تعارف ازلی و تالف میثاقیست بعد از آنکه آن محبت میان شخصین در دل متقرر باشد مظهر آن باید که امارات آن بنا بر وضوح نتایج علامات آن نفس اصلیت مهاجبه و ظهور رسد و از انجمله است که چون بحسب موانع ملاقات متجانسین متعذر باشد بارسال مکاتبات و ابلاغ مخاطبات قاعدهٔ محبت و اساس الفت را محکم و موکد سازند تا ببرکات نسیمات علم ریاض مهر و محبت طراوتی و نضارتی یابد بنا بر این افتتاح با تعارف میثاقیست یا باستماع مکارم و فضائل مکتوب الیه چنانچه فقره چند از آن بلفظ ما مناسب است درج

ابتدا	بیان حال	منظومه	انتها
[illegible]	بحکم اِذَا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَخَاهُ فَلْیُعْلِمْهُ و قبل از سعادت ملاقات برای اظهار کمال محبت و مصادقت این مباسطت نمود تا معلوم شود که رشتهٔ مودت و مصادقت فـ ساحت دل از خزینهٔ موجبات مودت بسابقهٔ ازلی و عالم ارواح ساخته گشته	[illegible]	امید بتفضل حضرت عزت حضرت است که حجاب مباینت مرتفع ساخته شرف ملاقات اشرف نبوی میسر گرداند
[illegible]	بموجب قضیهٔ اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُّجَنَّدَةٌ مدتی مدیدست تا این منت عزیز دیده و توسط عبارات شوریده رابطهٔ وداد و قاعدهٔ اتحاد بجناب فـ مؤکد و مبرم و مستحکم بوده و دل بنیل آن راز از هاتف غیبی ندای تجیبهم تجیبونه شنیده	[illegible]	امیدوار است بعنایت حضرت بارئ جل شانه عظم سلطانه چنانست که اسباب ادراک سعادت لقا بروفق مقاصد مهیا گرداند
[illegible]	هر چند بدور شهود از وقوف بجریان موسوم ست فاما دل را دراینکه در شناسائی آشنائی فما تعارف که عبارت از مشاهده و اجلوه روحانیست بـ تماشای ملاقات جسمانی و مقالات لسانی ترجیح دارد و یقینی تمام حاصل گشته	[illegible]	رب بالطف مفتح الابواب جل و علا توفیق ملاقات و توفیق تمام و ادراک دولت ملاقات صوری علی اوفق الوجوه سرانجام یابد
[illegible]	فاتحهٔ این اخلاص که بطریق مسابقت و مصادقت و مصاحبت در کتاب قبل از شروع صحبت فـ اسدا می افتد محل استغراب و مقام استعجاب نیست زیراکه پیش از تقاضای شیاع بعضی از مراتب ارواح محبت جانی و اتحادات دلی ثابت بوده	[illegible]	منتهی از موهبت مفیض با عطایا عز شانه و عظم سلطانه آنکه تعیین التقاء و تشابه لقاء در عالم فانی میسر گرداند
[illegible]	اگرچه بی سابقهٔ صوری که واسطهٔ مباسطت و رابطهٔ مباعدت و مراسلات بوده تواند بود توسل بازدیاد ایجاد شریعهٔ محبت بانگیز تشبث بامدادات اجسام وسیلهٔ مودت آمیز تقدیم میسر است اتشاهد سر تعارف روحی منظور دارد	[illegible]	مسؤل از عنایت حضرت احدیت جل شانه و تقدست صفاته آنست که حجب موانع مرتفع گشته دولت دیدار بشری ارزانی فرماید

بقیة الافتتاح باظهار المحبة

ابتدا	بیان الحال	منظومه	انتها
[illegible]	اگرچه بحسب ظاهر دیده منتظر دراکتحال بکحل الجواهر مجاورت حضرت ف نقصرت نامامیوه سامعه باستماع استجماع مواد فضائل آن نقاوهٔ افاضل خزانه جواهر محامد و مآثر ست	[illegible]	مسئول از فیض فضل ربانی آنکه باحراز ملاقات جسمانی مصراع خورشید مراد از افق غیب برآید
[illegible]	اگرچه دیده رمد دیدهٔ مخلص خالص العقیدت لتشرف لقای دلگشای ف مشرف نشده امّا باستماع صیت معالی آن خلاصهٔ اعالی بحار اشواق متلاطم و مواد اشتیاق متراکم است	[illegible]	مامول از شمول نعم سبحانی آنکه بدریافت لقای شریف مصراع از شاخ وصل چیده شود میوهٔ مراد
[illegible]	بر بموجب حکم الجوان لم تره فقد سمعنا خیره همواره دل بخیل را بلقای شریف و لقای عزیز ف داعیه محبت بدرجهٔ کمال و مادهٔ مودت بحد فوق الاعتدال بوده	[illegible]	مطلوب از کرم الٰهی انست که برقع ستار موانع صوری مصراع از برج وصل کوکب دولت کند طلوع
[illegible]	هرچند اتفاق مباسطت مراسلات و مفاتحت مخاطبات با جناب ف نیفتاده امّا تواتر اخبار مکارم اخلاق و تظاهر آثار میامن اشفاق آن عمدهٔ آفاق همواره محرک دواعی اشواق لتشرف مواصلت بوده	[illegible]	متمنی از مواهب نامتناهی الٰهی چنانست که عنقریب ببرکت ملاقات مصراع نهال باغ دولت در برآید
[illegible]	اگرچه بحسب مباعدت مانع مشاهدهٔ جمال و مال ف شده امّا از استماع اخبار محامد و مناقبش تحفها بگوش هوش واصلست و مطالعهٔ انوار آثار فضائلش دیدهٔ دل را از روزن جان حاصل	[illegible]	مطموع از آثار رحمت رحمانیت آنکه میمنت ادراک لقای شریف مصراع آفتاب عیش برآید از اوج مراد
[illegible]	هرچند دیدهٔ ظاهر بسعادت لقای انوار ف فائز نگشته امّا از استماع اخبار فضل و کمال آن منظور نظرات الطاف ملک متعال که عرصه عنبر آگینه خضرا نهر مسه صدای آن زیور گوش هوش شده مهیج شوق عظیم ست	[illegible]	مرجو از الطاف لایزالی آنکه بهر ضعیف ز تیر نظهور نور جمال با کمال بخندد می صبح بر چمن دل وزد نسیم سعادت
[illegible]	مدتی مدید میرود و عهدی بعید میگذرد که نوامی صدای علم شهامت و ندای صلای فضل و کرامت ف از جمیع السنه و افواه بگوش هوش رسیده و بدین سبب دل مشتاق را آرزوی مشاهدهٔ لقای شریف از حیز بیان متجاوز ست	[illegible]	مدعو از عطیات حضرت ذی الجلال همانکه از مطالع طلعت همایون مصراع خورشید صفا درافتد از روزن دل

قبل الملاقات

ابتدا	بیان الحال	منظومه	انتها
[illegible]	اگرچه دیده ظاهر در عالم ملک عنصر ناسوت بمشاهده طلعت میمون و مطالعه محیای همایون مشرف و بهره‌ور نگشته اما در ساحت ملکوت و فسحت لاهوت بحکم تعارف میثاقی [illegible] نشاه و تلاقی حاصل ست	[illegible]	از خزانه جود بی امتنان عطیات نقدی که بدان دیدار بصورت متجسم و مشهود و تقارب آید ع می جویم امید که گردد حاصل
[illegible]	هرچند در عالم شهادت از استعداد بسعادت لقای همایون ف محروم ست اما در محافل قدس و مجالس انس دیده بصیرت بتماشای جمال آن عدیم المثال اشتغال دارد	[illegible]	بفیضان فضل قدوسی تهیه اسباب سعادت آستان بوسی مامول ست ع و یعطی الله سؤل من استعان
[illegible]	اگرچه در جلوه‌گاه صورت دیده دیده هجران کشیده از اکتحال تراب جناب ف محروم مانده اما اساس مودت میثاقی که در مجامع جبروت و صوامع ملکوت ابرام و استحکام یافته بسمت انقطاع و انفصام ندارد	[illegible]	از مهب فیاض مطلق امید [illegible] صلت صوری [illegible] ع امید که زودتر میسر گردد
[illegible]	هرچند در جلوه‌گاه صورت بمشاهده طلعت زیبا و مطالعه غره غرا ف سرفراز نشده اما باستماع مکارم اوصاف آن منبع الطاف که در آفاق و اقطار دایر و سایر ست خلاصه روح مفتون و مشغوف گشته بغایت متعطش زلال وصال می باشد	[illegible]	از میامن عنایات ازلی طلوع کوکب آن مظهر سپهر جمال مطلوب ست ع والله یعطی الطالبین مرادهم
[illegible]	اگرچه قواعد تالف ارواح بتواصل اشباح ممهد نشده در رابطه تعارف میثاقی متناظر احداق موکد نگشته اما شمایم نسایم اقوال افعال و فواتح روایح معالی و افضال ف مشام دل مستهام را معطر و مطیب [illegible]	[illegible]	از دقایق افضال لایزالی ظهور لمعات جمال اشرف را متصدی باشد ع امید که حق روا کند حاجت ما
[illegible]	هرچند بحکم تباعد دیار و تراخی اقطار دیده صورت دست امانی تلاقی اشباح نرسیده اما در خلوتخانه دل دیده جان از موائد فوائد ف نوالها نوال میباید [illegible] تقریبات وصال از روزن دل بر ساحت احوال می تابد	[illegible]	غایت المراد از خزانه کرم ملک علام احراز دولت ملاقات ظاهر ست ع والله یجیب من دعاه
[illegible]	هرچند دیده هجران دیده را مشاهده جمال روز افزون و مطالعه غره غرای همایون ف دست نداده اما جان محنت کشیده و دل محبت ورزیده در جمعیت آباد عرصه ملکوت و وحدت سرای عالم لاهوت دم موافقت و وداد و دم مرافقت و اتحاد میسر شد	[illegible]	توجه بقبله‌گاه نیاز آورده از کرم بنده نواز [illegible] اعزاز تشرف لقای آن سرفراز استدعا مینماید ع [illegible]

الفقرات و الابیات اللائقة

الفقرات	الفقرات	ابیات
بحکم الارواح اذا التقت ... منها بیانا اگرچه از راه صورت ملاقات جسمانی نبوده اما از روی حقیقت تلاقی روحانی و نسبت ... آشنائی ازلی منابعت رفت	قبل از ظهور نشأت عنصریت و بروز صورت بشریت در خلوتخانه غیب و عرصه عالم لاریب از اقداح تجلیات جمال و شراب تدلیات لایزالی مصراع مست دیدار یکدگر بودیم	[illegible]
بنابر قاعده و فوق کل ذی ... بالخبر چون صفوت محاسن اخلاق و فنون میامن اوصاف ... بود موجب این جرأت و سبب این مباسطت گشت	بحکم الظاهر عنوان الباطن صورت را با معنی ارتباطی عظیم ست مصرع پرستش ظاهر ... باطن ... پس ... و مراد اصلی آنست که با مداد عنایت ازلی و اسعاد سعادت لم یزلی ع ... که هست	[illegible]
درینوقت بسبب استماع ذکر جمیل سلسله ... که در تجدید رواج ... الاتفاق ... بود در حرکت آمده باعث بر این انبساط سخن شود	اگرچه بحسب ظاهر بخدمت ... مشرف نشده اما دل را که حرم دولت آباد نظر از افاضات عالم غیب و حرم خلوت سرای اشراقات افق لاریب ست یتجاذبه ما تعارف منها ائتلف بدان جناب معلی علاقه روحی ست	[illegible]
هرچند که بشرف مشاهده جمال ... مشرف نشده ... تمام ... اوصاف گرامی خورسندی نیافته ... باعث انبساط شد	هرچند بنده بشرف سعادت حضور ... مستسعد نگشته و در سلک مجاوران عتبه علیه شرف انتظام نیافته اما همواره آثار فضائل آنجناب را مقتفی و بانوار کمالات ایشان مهتدی بوده خود را مشاهده لقای اشرف میداند	[illegible]
هرچند ... از دولت مشاهده و سعادت مطالعه جمال ... بهره‌مند نبوده فاما روائح مکارم مرضیه مشام عقیدت ... استشمام را معطر ساخته بدین جرأت اقدام رفت	هرچند ... انوار ملازمت ... این ... قبول ... اخلاص ... انسانی ... ع ... ذکر ...	[illegible]
...	هرچند اتصال روحانی ... عالم معانی اصلی مقرر ...	[illegible]
بحکم ...	...	[illegible]

المناسبة بهذا الافتتاح

ثنائیات عربیه	ثنایات فارسیه	ابیات
بيني وبينك في المحبة نسبة مستورة من اهل هذا العالم نحن الذين تعارفت ارواحنا من قبل خلق الله طينة آدم	گرچه رویت ندیده ام ای دوست وصف حسنت شنیده ام ای دوست سالها در فضای گلشن قدس گل وصل تو چیده ام ای دوست	[illegible]
ارتاح اذا هبت نسيم السحر من فضلك يستعير نشر الزهر اهواك ولم ارك بلقياك نعم في حبك قد بادر سمعي بصري	آوازهٔ حسنت ز جهان می شنوم اوصاف تو از پیر و جوان می شنوم آن بخت گرم نیست که بینم رویت باری نامت ز این و آن می شنوم	[illegible] از دیدن خیزد وقلبي كان قبل العين يهواك
سلام على من شاقني بوصاله وان لم ارى الا طيف خياله عشقت وما ابصرته غير انني سمعت على الحالين وصف جماله	با آنکه میان ماست دوری حائل هر لحظه بدین شکسته گردد واصل اسرار کمالات از ره منفذ سمع انوار جمالت از ره روزن دل	[illegible]
اسدي اليك محبتي ومودتي قبل اللقاء تعارف الارواح ومن القلوب الى القلوب شواهد يشهدن قبل تشاهد الاشباح	زبس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده ای که گویا ترا سالها دیده ام	[illegible]
ان النفوس لاجناد مجندة لله في الارض بالاهواء تختلف فما تعارف منها فهو مؤتلف وما تناكر منها فهو مختلف	ای از تو مرا گوش پر و دیده تهی خوش آنکه ز گوش پای بر دیده نهی تو مردم دیده نه آویزهٔ گوش از گوش بدیده آ که در دیده بهی	[illegible]
اهوى العقيق ولم احلل نواديه فكيف البين قد كفت عواديه فكم دعاء عن الاخلاص متصل على لسان الصبا والبرق اهديه	میان اهل محبت تعارف ازلیست که بی وسیله نام و نشان نشان بدهند محققان بتقاضای آشنائی روح بسا که شرح موالات بیزبان بدهند	[illegible]
ولا بد لي ذكركم في مسامعي بعشقكم قلبي ولم تركم طرفي فوا عجبا اهل عاينت عين لو ترى يا عجب من شخص يعشق بالوصف	تا گهر وصف ترا شد صدف سامعه بر باصره دارد شرف دیده نشاند ز حسد خون که چند از غیرت گوش نشود بهره مند	[illegible]

سطر ثانی از صحیفهٔ اولی در بیان صفات منثوره و منظومه

مخفی نماند که درین زمان لطافت نشان اغلب منشیان خراسان در مکاتبات و مرسلات بسط نعوت و صفات مکتوب را مطوی ساخته اند و لوای ایجاز و اختصار در ساحت شمار بلاغت و براعت برافراخته و فی نفس الامر اینصورت برعایت قوانین ادب اقرب ست و بسلوک طریق حرمت و باداء حقوق حشمت اولی و انسب اما چون قدما از اهل انشا طریقهٔ ایراد صفات مسلوک میداشته اند و در ان باب هیچ دقیقه نامرعی نمیگذاشته و حالا افاضل عرب باجمعهم و اکثر از فضلای عجم در عراق و ماوراء النهر اقتفای آثار ایشان نموده ذکر مناصب و مناقب و ثبت مفاخر و مراتب مکتوب الیه را از قبیل زیادتی اجلال و اکرام و تتمیم قواعد اعظام و احترام می شمارند بنابر تتبع ایشان تا این اوراق ازان صورت خالی نماند جهت هریک از ارباب طبقات کلمهٔ چند از نعوت سامیه و صفات عالیه بالفاظ عربی بر وجهی که طباع سلیمه از قبول آن ابا ننماید و جهت بعضی خواص [illegible] از طبقات [illegible] بزبان فارسی که در بعضی محلها بکار آید آورده میشود و همین صفات و نعوت را بحسب مقتضای [illegible] در [illegible] عبارات ایراد [illegible] [illegible] و کاتب باید که تامل نموده از صفات مذکوره انچه مناسب رتبت مکتوب الیه [illegible] بر وجهی که بجانب غلو مائل و از حسن نباشد و از وصمت الخطاط و قصور نیز معرا باشد اختیار فرماید و اگر مکتوب الیه جامع مفاخر متنوعه و مناصب متعدده باشد چنانچه مثلا رتبت [illegible] با شرف [illegible] [illegible] [illegible] یا منصبی از مناصب شرعیه تجمیع باشد [illegible] [illegible] نمونه [illegible] ایمای فرماید بعد از ایراد صفات [illegible] [illegible] اگر [illegible] بتهی با زیادت عربی یا فارسی [illegible] [illegible] تعظیم و صا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] الله [illegible]

صفات الملوك والسلاطين

منثورہ عربیہ	ایضا	ایضا
السلطان الاعظم مالك رقاب [illegible] ناصر كلمة الله العليا المترقي على الدرجات العلى خليفة الله في بلاده وظله الظليل على مفارق عباده العطوف على الرعايا الرؤف بين البرايا	سلطان الاسلام ظل الله على مفارق الانام رقي في سماء المجد المغارب مالك ملوك المشارق والمغارب اية الله بين بريته المجتهد في اعلاء كلمته عامر بلاد الله ناصر عباد الله	سلطان سلاطين الزمان المتمكن على مسند العدل والاحسان محي حوزة الاسلام مروج قواعد الشريعة الغراء باجراء الاحكام صاعد مصاعد السلطنة الباهرة عارج معارج الايالة القاهرة
السلطان الاعظم مولى ملوك العرب و العجم كهف السلاطين امام الخافقين مؤسس بنيان الاسلام منصور الالوية و الاعلام اسوة اعاظم السلاطين قدوة اماجد الخواقين	السلطان المعظم الخاقان الاعدل الاكرم ضابط اقطار الامصار بالقوة القاهرة مربط اطراف الآفاق بالدولة الباهرة رابط امن البلاد واسط امان العباد	السلطان الاعظم ظل الله على مفارق الامم مزين سرير السلطنة الكبرى بنشر الفضل والانصاف مشيد مباني الخلافة العظمى بدفع الجور والاجحاف مغيث المظلومين مجير الملهوفين
السلطان الاعظم والملك الاقدم الاكرم المنصور بالتائيدات النازلة من السماء المظفر بورود الجنود الغيبية على الاعداء ملاذ البرايا معاذ كافة الرعايا	السلطان المقدم والخاقان المعظم المكرم المحكم اية عظمته بالصدق الصريح والحق اليقين المعلم راية عزيمته بالنصر العزيز والفتح المبين	السلطان الاعدل الاكمل الصاعد باقدام الهمم على قمم الدين والدول ناصب رايات الشفقة بعد اندراسها مظهر آثار العدالة عقيب انطماسها مجير الاسلام مغيث الانام
السلطان المعظم والخاقان المكرم اصدق السلاطين قولا ودينا احق الملوك والخواقين صدقا ويقينا واسطة طلوع انوار الامن والامان ووسيلة وفور آثار العدل والاحسان	السلطان العادل العالي والخاقان الكامل الوالي ظل الله في بسيط الارض عامر المعمورة في الطول و العرض سلطان سلاطين المشرقين برهان خواقين الخافقين	سلطان اعاظم السلاطين حارس ثغور الملك والدين باسط اجنحة الامن والامان على اهل الايمان [illegible] [illegible] والاحسان [illegible] [illegible]
السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الافخم الاكرم برهان ملوك الامم عامر المعمورة بآثار الجود والكرم ناصب رايات الفتح والظفر رافع الوية العدل بين زمرة البشر	سلطان سلاطين الزمان مفيض سحائب العاطفة على رياض [illegible] الانسان امان كافة الانام مركز دائرة الاوامر والاحكام مؤسس مباني الانصاف هادم قواعد الجور والاعتساف	[illegible] [illegible] الخافقين [illegible] المشرقين والمغربين [illegible] على الانام

بقیة صفات الملوک

منثورہ عربیه

اَلسُّلْطَانُ الْمُؤَيَّدُ الْمُعَظَّمُ وَالْخَاقَانُ الْمُمَجَّدُ الْمُكَرَّمُ اَعْضَادُ السَّلَاطِيْنِ عَلَى الْاِطْلَاقِ مَلَاذُ اَعَاظِمِ الْمُلُوْكِ بِالْاِسْتِحْقَاقِ حَارِسُ حَوْزَةِ الْاَنَامِ حَامِيْ بَيْضَةِ الْاِسْلَامِ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْعَلَّامِ

اَلسُّلْطَانُ الْاَكْرَمُ عَضُدُ سَلَاطِيْنِ الْاُمَمِ اٰمِرُ الْعِبَادِ بِاِقَامَةِ النَّفْلِ وَالْفَرْضِ الْمَخْصُوْصُ بِتَشْرِيْفَاتِ هُوَ الَّذِيْ جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ الْمُؤَيَّدُ بِالْعِنَايَاتِ الْاَبَدِيَّةِ وَالْمُسَدَّدُ بِالرِّعَايَاتِ السَّرْمَدِيَّةِ

اَلسُّلْطَانُ الْعَالِيْ الْمُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللّٰهِ عَلَى التَّوَاتُرِ وَالتَّوَالِيْ نَاشِرُ الْاَمْنِ وَالْيُمْنِ فِي الْاَقْطَارِ بَاسِطُ الرَّاْفَةِ وَالنَّصَفَةِ فِي الْمُدُنِ وَالْاَمْصَارِ نَاصِرُ الدِّيْنِ الْمُبِيْنِ حَافِظُ الشَّرْعِ الْمَتِيْنِ

سُلْطَانُ الْمُلُوْكِ وَمَلِكُ السَّلَاطِيْنِ الْمُتَصَدِّيْ لِاِظْهَارِ اَسْرَارِ الْخَوَاقِيْنِ ظِلُّ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِيْنَ اَنْوَرُ مِنْ بَدْرِ الدُّجٰى فِيْ اٰيَاتِهِ الْغَرَّاءِ اَظْهَرُ مِنْ شَمْسِ الضُّحٰى فِي الْعَدَالَةِ بَيْنَ الرَّعَايَا

اَلْمَلِكُ الْاَعْدَلُ وَالسُّلْطَانُ الْاَكْمَلُ اَعْظَمُ عَاظِمِ السَّلَاطِيْنِ بِرِعَايَةِ قَوَاعِدِ السَّلْطَنَةِ وَالْخِلَافَةِ اَكْرَمُ اَكَارِمِ الْخَوَاقِيْنِ بِتَمْهِيْدِ قَوَانِيْنِ الْعَاطِفَةِ وَالرَّاْفَةِ

منثورہ فارسیه

حضرت جمجاهی خلافت پناهی صاحبقرانی سلیمان مکانی دارای جمشید فریدون خورشید منظر جهاندار سپهر اقتدار خلاصهٔ سلاطین روزگار

شهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دائرهٔ جهانداری طراز کسوت سلطنت و فرمان روائی نگین خاتم عظمت و کشورکشائی

پادشاه اعظم سلطان سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان فرمانفرمای زمین و زمان آفتاب تابان فلک جهانبانی ماه درخشان سپهر گیتی ستانی

خورشید روشن رای جمشید جهانگیر آرای آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت پروردگار قوهٔ باصرهٔ شهریاری و کامگاری غرهٔ ناصیهٔ بختیاری و جهانداری

خجسته طالع همایون بخت فرزند تاج و برازندهٔ تخت سکندر جاه سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه جهانگیر عالم آرای خصم بند قلعه کشای

ابیات عربیه

مؤیّد الملک کهف السلاطین
وملجأ لذوی عزّ وتمکین

مولی الملوک امان الخلق مقتبةً
اذا انت بعزته اعناق ذی مجد

اجلّ ملوک الارض قدرا ورتبة
واکبرهم مجدا واشهرهم ذکرا

هو البحر فیضا والملوک جداول
رأی کل ذی ملک الیه مصیرا

مولی قاعدة الملوک بعربه
وقیامه بمصالح الاسلام

مولی الانام امان الخلق کلهم
بالعدل والاحسان والفضل والکرم

ملک یقیم النصر تحت لوائه
ویفیض فی الآفاق بحر عطائه

شاهی که قدر او ز ثریا نشان دهد
درگاه عالیش ز حوادث امان دهد

شهریاری که فزون از جم و فریدون نسبت
خاکپایش شرف تاج سر گردون نسبت

شهی که نقش نگین جلال شد نامش
کمال یافت خلافت ز فر ایامش

شهریار شهریاران آفتاب ملک و دین
خسرو لشکرشکن شاهنشه روی زمین

شاهی که یافت ملک ز شمشیر اقتدار
خورشید ماه طلعت جمشید کامگار

شاه کشورگیر گیتی بخش گردون اقتدار
آفتاب عدل و احسان سایهٔ پروردگار

منشآت و منظومه

فارسیه	ثنائیات وفردیات عربیه		ثنائیات فارسیه
شاه پیروز و ... علم و خرد در اقلیم ... / تاج ملوک ... فخر سلاطین [illegible]	ملاذ ... الحق ... / ... [illegible]	و ... من العدل ... / ... الفضل ... [illegible]	داور خورشید رتبت گر کمال مکرمت / مهر زمان بر سر زند سرمایهٔ دریا و کان / شاه ابوالغازی معز ملک و دولت گر شرف / خاک درگاه ویست اکسیر عز جاودان
... سرافرازان / ... سر بلندان [illegible]	ملاك الاولوية العالية ... / ملاك الابدية العالية ... [illegible]	ملاك الدولة العالية ... / ملاك الصولة الغالية ... [illegible]	دارای شرق و غرب شهنشاه بحر و بر / کاو صاف بحر جودش از اندازه برترست / خورشید تیغ زن که ز تیغ گهر نمای / از شرق تا بغرب جهانش مسخرست
خسرو دارا ... / ... [illegible]	غیاث الملك برهان ... / عماد السلطنة ... [illegible]	... في كل ... / هو السلطان ظل الله في الارض [illegible]	سلطان بر و بحر که ز آثار عدل او / باشد حریم مملکت از امن چون حرم / از فر پادشاهی و انوار دولتش / زینت گرفته افسر کی و تخت جم
... گردون ... / ... [illegible]	... الملك عدل عام ... / واهب ... خلق الله افضل ... [illegible]	امين الحق سلطان الخواقين / ... خاقان السلاطين [illegible]	آفتاب سلطنت شاهی که اجرام سپهر / کم ز دیرست پیش چتر گردون پیکرش / شاه عالمگیر دارا احتشام ... / تا ... میگردد ... ملک ... خنجرش
سر گردون ... / ... [illegible]	ملك ... بالعدل ... / ... الامان ... [illegible]	خليفة الحق ... الملك ... / ... برهان ... [illegible]	... نیر دوران و خورشید سپهر سلطنت / خان ... خاقان ... / آنکه پیش حزم و عزم ... / خاک ... [illegible]
... از لطف ... / ... [illegible]	مولى ... / ... الشديد [illegible]	... الملك ... / ... [illegible]	شهی که ... خورشید ... / [illegible] / [illegible] / [illegible]
خسرو ... / ... [illegible]	ملك ... / ... [illegible]	... الملك و سلطان ... / ... [illegible]	... تازه شد ... / گرفت روی زمین نور ... / [illegible] / [illegible]

صفات اولاد الملوک

منثورۂ عربیہ	ایضا	منثورہ فارسیہ
السلطان بن السلطان مظهر أنوار الفضل والبذل والإحسان غياث نفوس كافة الأمم ملاذ عموم العرب والعجم واضع قوانين الانصاف قامع أفانين الظلم والإجحاف	نقاوة سلاطين الآفاق وارث ممالك الخواقين بالعدل والاستحقاق معز أولياء الله بأنوار العدالة مذل أعداء الله بآثار الإيالة	شاہزادہ جہان مطرح اشعۂ عدل جہان نو دیدۂ سلطنت کبری نور حدیقۂ خلافت عظمی درتاج شاہی فروزی ابراج الطاف الٰہی
حامی حمی الأنام راعی رعاة كافة الأنام [illegible] آثار السطوة الباهرة [illegible] أنوار الدولة القاهرة مجری [illegible] العاطفة والرأفة في رياض السلطنة والخلافة	خلاصة أولاد الخواقين زبدة أبناء الملوك والسلاطين أزهر كوكب طالع من أفق الدولة الباهرة أظهر در خرج من صدف السلطنة القاهرة	خلاصہ ملوک عالم نقاوۂ اولاد امجاد آدم گوہر صدف شہریاری ملحوظ نظرات عنایات حضرت باری درۂ برج سروری و نامداری بدر برج کامرانی و بختیاری
زينة [illegible] [illegible] المشرقين حاكم [illegible] أقطار الأعيان [illegible] المتين	ناشر ألوية النصفة والعدالة باسط بساط الأبهة والجلالة والإيالة نقاوة ملوك الآفاق عضد السلاطين بالاستحقاق نور حدقة الخلافة نور حديقة الرفعة والإفاضة	شاہ و شاہزادہ انام اعتضاد ملوک و حکام فرازندۂ اعلام دین و دولت فروزندۂ رخسار ملک و ملت خلاصۂ اولاد ملوک نامدار نقاوۂ احفاد سلاطین کامکار
[illegible]	[illegible] أعلام النصفة بالمرحمة الكاملة رافع أركان الرأفة بالمعدلة الشاملة مفيض سحائب اللطف والإحسان على بساتين قلوب نوع الإنسان	شہزادہ جمشید سریر سلیمان جاہ آصف تدبیر مہر سپہر سلطنت و جہانبانی زیور سریر مملکت و گیتی ستانی آفتاب ذروۂ خلافت و اقتدار گوہر گرانمایۂ بحر ایالت و افتخار
[illegible] أبناء الخواقين [illegible] السلاطين [illegible] في بسيط [illegible] ناشر [illegible] البذل على [illegible] الدولة القاهرة	السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان المنبسط في نواحي البلاد أياديه الشائعة المنتشرة في الأداني والأقاصي من العباد أنواره الساطعة	شاہ دارا رای سلطان جہان خدیو ملک تخت و فر و سپاہ سکندر بخت جمشید دستگاہ قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت مشتری سیرت بہرام سطوت خورشید شوکت ناہید بہجت عطارد فطنت قمر طلعت سہیل میمنت

والخلفاء العظام

عربیه	فارسیه	ایضاً	ثنائیات فردیات
[illegible]	مراع نه ناصیه سرکشان تیغ زن تارک گردن کشان	خداوند فلک تخت و جوان بخت که برخوردار باد از بخت و از تخت	خدیو ملک ستان شاهزادهٔ دوران که بر ملک زجهان زیبدش سر افرازی شهی که شهپر شاهین [illegible] بشکست دل عقاب سپهر از بلند پروازی
[illegible]	شهی کز لمعات دل منور او صد آفتاب تجلی کند ز منظر او	خسرو مرایت جمشید جام صفدر مهر آیت گردون غلام	محل یزدان شهنشها و شهنشها شیرا که دارد و جهان پیش کفش مقداری آنکه خطش پی دفع حوادث مردم گر تعویذه اسم [illegible] دیوارست
[illegible]	سلیمان دولت جمشید پایه زچتر افگنده بر خورشید سایه	جم رفعت و سکندر ثانی درجهانگیری و جهانبانی	عنقای قاف سلطنت و [illegible] [illegible] خضر سکندر آئینه [illegible] [illegible]
[illegible]	جهانگیر جهان بخش جوان بخت تنه خورشید تاج و آسمان تخت	ستاره لشکر و خورشید جاه و گردون قدر سکندر آئینه جمشید جام دارا رای	[illegible]
[illegible]	عادل دین پرور گیتی ستان شاه ملک خوی فلک آستان	پناه سلطنت شاه جوان بخت که هم تاجش سزاوار است و هم تخت	[illegible]
[illegible]	سر خیل سپاه تاجداران سرمایهٔ عمدهٔ شهریاران	سر آرای ملک تاجداری طراوت بخش باغ شهریاری	[illegible]
[illegible]	افرازندهٔ رایات شاهی برافروزندهٔ نور الٰهی	نسترن کاسه روی ظفر خنجر او رونق سلطنت تیغ ظفر پیکر او	[illegible]

صفات معظمات

منثور بعضها عربیه	بعضها فارسیه	فارسیه	فارسیه
مَلِكَةُ الْمَلِكَاتِ حَاوِيَةُ أَنْوَاعِ الْمَيَامِنِ وَالْبَرَكَاتِ نَتِيجَةُ أَعَاظِمِ الْخَوَاقِينِ نُقَاوَةُ أَكَارِمِ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ نَادِرَةُ الْأَدْوَارِ الْفَلَكِيَّةِ بَارِقَةُ الْأَنْوَارِ الْمَلَكِيَّةِ	الْمَلِكَةُ الْعُظْمَى مَظْهَرُ أَنْوَارِ الْإِيَالَةِ الْكُبْرَى دُرَّةُ تَاجِ السَّلْطَنَةِ الزَّاهِرَةِ دُرِّيَّةُ أَبْرَاجِ الْمَكْرُمَةِ الْبَاهِرَةِ بِلْقِيسُ الزَّمَانِ زُبْدَةُ الْعَهْدِ وَالْأَوَانِ	مقیم پرده عصمت که پیش سده جاه بهشتیان همه جاروب کرده شعبد عطا	حضرت بلقیس عهد کز فلک سابعه خوانند زحل هر دوشش را بعه ثانیه
صَفْوَةُ مَلِكَاتِ الْعَالَمِ خُلَاصَةُ بَنَاتِ حَوَّا وَآدَمَ دُرَّةُ أَصْدَافِ السَّلْطَنَةِ الْعُظْمَى دُرِّيَّةُ أَفْلَاكِ الْخِلَافَةِ الْكُبْرَى بَارِقَةُ لَوَامِعِ الدَّوْلَةِ الْأَبَدِيَّةِ لَامِعَةُ بَوَارِقِ الْعِصْمَةِ السَّرْمَدِيَّةِ	صَفْوَةُ الْأَيَّامِ نُخْبَةُ سَلَاطِينِ الْأَنَامِ حَامِيَةُ حَوْزَةِ الْإِيَالَةِ حَارِسَةُ الْمَمَالِكِ بِجُنُودِ الْعَدَالَةِ النَّامِيَةِ فِي حَجَلَاتِ الدَّوْلَةِ الْبَاهِرَةِ وَالنَّاشِيَةِ فِي حُجُرَاتِ الْعِصْمَةِ الزَّاهِرَةِ	بلقیس روزگار که ظل ظلیل او تا تمامت بر سر نعتی تمکنست	آنکه عطف دامن اقبال او جیب دولت را طراز حشمت ست
مَالِكَةُ رِقَابِ الْأُمَمِ مَلِيكَةُ مَالِكَاتِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ صَافِيَةُ الصِّفَاتِ بِصَفَاءِ الشِّيَمِ سَامِيَةُ السِّمَاتِ بِالْأَقْسَامِ بِمَعَالِي الْهِمَمِ ثَانِيَةُ الرَّابِعَةِ بِالْهِمَّةِ الرَّابِعَةِ التَّامِّيَةِ بِالْعِصْمَةِ وَالْعِفَّةِ	نُقَاوَةُ الْمَلِكَاتِ ذَاتُ الْمَيَامِنِ وَالْبَرَكَاتِ وَالسَّعَادَاتِ نَتِيجَةُ مُقَدِّمَاتِ الْجَلَالِ مُقَدِّمَةُ نَتَائِجِ الْكَمَالِ الْمُخْتَصَّةُ بِعِصْمَةِ الذَّاتِ الْمَخْصُوصَةُ بِأَحَاسِنِ الصِّفَاتِ	آنکه از منقبت عصمت او می نازد حوریان حرم عفاف ملکوت	آنکه هرگز با همه گستاخی خود آفتاب پیش نامحرم کنار مسند او پیدا نکرد
ملکه سلطنت پناه مظهر لوامع عزت و جاه زیب ده حجله سلطنت و شهریاری زینت ده حجره مکرمت و بختیاری بانوی عرصه جهان بلقیس تختگاه عاطفت و جهان	مَلِكُ الْمَلِكَاتِ الْمَخْصُوصَةُ بِأَشْرَفِ الْمَلَكَاتِ نَادِرَةُ الْأَعْصَارِ خُلَاصَةُ الدُّهُورِ وَالْأَدْوَارِ رَبِيبَةُ	بلقیس فلک قدر که خورشید جهانتاب از رای ضیاگستر او کسب ضیا کرد	بلقیس عهد که بهر رضای حق با سیرت سپهر شعار او مریم ست
	الْعَصْرِ فِي اسْتِجْلَابِ الْكَمَالَاتِ بِلْقِيسُ الدَّهْرِ فِي اكْتِسَابِ أَسْبَابِ السَّعَادَاتِ	سایه حق آنکه از فیض رخ خورشید عفاف روز و شب از سایه خورشید میرا نهان	عهد علیا عصمت بنا و دین گزین دل و ست رونق بنیان ملت و قوت ارکان ملک
مالکه عصمت شعار مالکه عفت دثار فروغ باصره دین و دولت چراغ افروز شبستان ملک و ملت	نقاوه ملکات عالم خلاصه ذریات آدم صفوة معظمات زمان زبده مکرمات عهد و اوان سهیل	بلقیس ثانی آنکه بصد پایه قدر او بالای هشت رابعه آسمان نشست	بلقیس تخت سلطنت آن کز کمال عقل ملک است ز حمایت تدبیر رای او
تخدیره ... حجاب عفت و کرامت ... مت ... امت	یامین مین نامه ری زهره شهره ... فلک شان و شهریاری	قبله شاهان عالم آنکه از فرط عفاف سجده روحانیان برگوشه دامان اوست	مهر علیا آفتاب فر و عصمت که هست آسمان بر درگه قدرش نطاق چاکر

حجرات السلاطین

ثنائیات	وفودیات عربیه	ابیات فارسیه	ثلاثیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مهد اعظم مریم بلقیس ایام زمان تسلیم اعالی عصمت الدنیا امان روزگار بر صحن دین پرورش هر دم علی رغم حسود پادشاهی را شکوه و پارسائی را شعار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آن که از شکوه تشعشع داران برم او بشکسته قدر و مرتبهٔ تاج قیصری دست گهرفشان کنیزان درگهش با خاک داده خاصیت زر جعفرے
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آفتاب دین و دولت آسمان عز و جاه مهد اعلی ستر اسنی عصمت دنیا و دین آنکه تا بر چتر او گردون نمید از و نظر میکشد در دیدهٔ اش خورشید میل آتشین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلقیس روزگار که بخت بلند حال نازد بر آستان جاهش بجا کرے گردی ز خاک درگه گردون جناب او بر فرق سروران جهان کرده افسرے
[illegible]	[illegible]	[illegible]	قبله ارکان عالم زبدهٔ شاهان عصر آفتاب ملک و ملت عصمت دنیا و دین گو بپاسے گرته اش تسبیح خیرات احسان گوشهٔ دامنش حبل المتین حور عین یاد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنکه از بهر تفاخر پادشاهان سوده اند چهره چون خورشید بر خاک جنابش ماه و سال مشعل آتش شود فی الحال اگر حرز و باز در هوائی بارگاهش نگذرد باد شمال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنکه پیش مهد او بیرون کنند آفتاب و ماه را از پیشگاه نازک عصمت بدوزد چشم چرخ گر کند در سایهٔ چترش نگاه

صفات الامراء

منثورهٔ عربیه	منثورهٔ عربیه و فارسیه	ابیات فارسیه	ابیات فارسیه
الامیر الاعدل الاعظم اعتضاد الاوان فی المهام ضابط قوانین الممالک منجی الخلائق من ورطات المهالک یمین الدولة القاهرة امین السلطنة الباهرة غوث البرایا ناصر الرعایا	الامیر الاعدل الاحکم اعظم الامراء وامیر العظماء بین الامم منطقة ذروة الشهامة والجلالة نقطة دائرة الامارة و الایالة مراءة الممالک الخاقانیة مقوی ارکان الدولة السلطانیة	قضا نفاذ قدر قدرت فلک رفعت بزرگ منصب خورشید قدر بحر نوال	داور سلطان نشان معظم که ہست ہمچو قضا کامران ہمچو قدر کامگار
الامیر الکبیر امیر الامراء واکبر الکبراء قطب فلک الابهة والجلال محیط مرکز السطوة والاقبال نظام العباد بالعدالة قوام البلاد بحسن الایالة ضابط الامور مدبر مصالح الجمهور	الامیر الاکرم ملک اعاظم الامراء بمعالی الهمم المستغنی بنصرة الدین وحمایة اهل الایمان عن اقامة الحجة وایراد البرهان ملجأ المظلومین بکفایة المهام موئل الملهوفین بالرعایة والاهتمام	ابر نوال بحر کف مہر محل مشتری انجم صفت ستاره حشمت صدر نشین نشان	امیر صدرنشین و صدر شاه نشان که رای روشن او ہست مہر رخشان
الامیر الاشجع الاقدم مقدمة امراء العرب والعجم سلطان امراء المشرقین مدار ممالک الخافقین ملاذ صنادید الزمان مرجع امراء العهد والاوان	نوئین کامگار قدوه قهار رفیع مقدار عظیم قدر عالیشان مسند نشین شاه نشان صاحب سریر امارت کبری صاحب لوای ایالت عظمی	آسمان قدر رعد قدرت و بہرام احتشام صاعقه تیر فلک موکب سیاره سپاه	امیر مشرق و مغرب که ملک و دین دارد که رای روشن او افتخار و استظہار
امیر امراء الآفاق محیی قواعد رسوم الامارة بالاتفاق مولی النعم علی کافة البریة مولی الانام بحسن التحیة وعموم العطیة دیباجة قوانین الایالة فهرست آفاق الامارة والجلالة	امیر کبیر خصم شکار عالمگیر نوئین جهان بخش شهسوار فلک رخش مؤتمن سلاطین کامگار مقرب خواقین جهاندار صاحب قران عهد نامداری عظیم الشان عصر کامگاری	بزرگ قدر قدر قدرت و زمانه پناه سپهر رتبت خورشید رای کیوان جاه	جهانداری که زیب ملک و دین ست ضمیر و عقلش روح الامین ست
الامیر الکبیر نصیر الملة البیضاء بحسن التدبیر ملجأ اعاظم بنی آدم المرتقی علی مراقی الامارة باقدام الهمم لیث الوغی فی المعارک غیث الندی علی اهل الممالک برهان الامراء والکبراء	امیر عالی رای دارای عالم آرای بانی مبانی جهانبانی ممهد قواعد ملک ستانی راعی رعیت پناه حامی رعایت دستگاه مربی معاقد امارت بختیار رشید مراسم عدالت کامگاری	میر روشن ضمیر صلح دل حامی حق و ماحی باطل	امیر عالمیان بخت سلطان نشان که خورشید نهد روی بر آستان
		جهان پناه مظفر و موید بخت زحل محل فلک رتبت و ملک سیما	بزرگ منصب والا نژاد و عالی رای خجسته طالع فرخ رخ و ہمایون فال

والحکام

ثنائیات وفردیات عربیه	ابیات	ثنایات فارسیه
ذُوهِمَّةٍ كَيْوَانُ دُونَ مَكَانِهِ وَبِرَائِهِ النَّجْمُ الْمُنِيرُ تَحَيَّرَا تَنْشَقُّ مِنْ أَنْوَارِهِ حُجُبُ الدُّجَى وَتَسِيرُ مِنْ جَدْوَاهُ أَفْئِدَةُ الْوَرَى	[illegible]	میر ملک آرای روشن رای کز نور دلش روز روشن خورشید و مه زینت روشن شبگاه قطره از لطف او سرمایهٔ دریا و کان پرتوی از رای او پیرایهٔ خورشید
أَمِيرٌ يُرَى مِنْ سَيْفِهِ وَسِنَانِهِ أَمَارَةُ أَمْنِ الْخَلْقِ مِنْ صَفْحَةِ الدَّهْرِ تُجَلِّي غَيَاهِبَ الْخُطُوبِ بِرَائِهِ كَمَا صَدَعَ الصُّبْحُ الدُّجَى مِنْ سَنَا الْفَجْرِ	[illegible]	امیر شاه نشان داور زمین و زمان که صیت عدل وسیت از سماک تا بسمک محیط امر کز رفعت کتیغ معدلتش کند ز صفحهٔ گیتی رقوم حادثه حک
أَمِيرٌ لَهُ أَمْرٌ لَدَى الْكُلِّ نَافِذٌ وَرَأْيٌ بِهِ يَسْهُلُ الْأَمْرُ مُشْكِلَا كَأَنَّ نُجُومَ الْأُفْقِ يَتْبَعْنَ أَمْرَهُ فَلَوْ خَالَفَتْهُ عَادَ ذُو الرُّمْحِ أَعْزَلَا	[illegible]	امیر صدر نشین حاکم زمین و زمان اسپهر مهر شرف آفتاب اوج کمال تهمتنی که ز نکهت شمایل او پر از عبیر کنار صبا و جیب شمال
هُوَ الْفَارِسُ الْفَرَّاسُ كُلَّ مُقَاطِعٍ إِذَا اخْتَلَفَتْ وَسْطَ الْحُرُوبِ حِرَابُ رِقَابُ حُمَاةِ الدِّينِ عَزَّتْ بِحَامِهِ وَذَلَّتْ لِأَشْيَاعِ الضَّلَالِ رِقَابُ	[illegible]	میر لشکر کش دشمن شکن ملک آرای شیر رستم دل دستان صفت روشن رای ثابت از تقویت صولت او ملک و ملل ایمن اندر کنف همت او خلق خدای
أَغَاثَ الْوَرَى كَهْفُ الْأَمَاطِمِ بِالْبَذْلِ مُشَيِّدُ آرَابِ الْمَمَالِكِ بِالْعَدْلِ أَمِينٌ يُشْمِلُ الدِّينَ وَالْمُلْكَ نَاظِمُ وَفِي مَسْنَدِ الْإِجْلَالِ وَالْمَجْدِ كَالنَّجْمِ	[illegible]	تهمتنی که ندارد به هیچ سینه غبار اگر سیاست او گرد فتنه بنشاند چراغ مهر شود کشته زیر دامن چرخ اگر مهابت او آستین برافشاند
[illegible]	[illegible]	تهمتنی که بروز وغا توان گفتن که از زمین و زمان سر کشد به استقلال قضا نفاذ و قدر حکم آفتاب لقا فلک شکوه ملک خلق مشتری اقبال
[illegible]	[illegible]	آنکه اقبال در گهش را بوسه داد دست آفتاب وانکه گرد موکبش بر سر نهاد دست آسمان هم براق دولتش را فرق فرقد پایگاه هم همای همتش را برج جیس آشیان

صفات الصدور

منشورات	منثورات	ابیات فارسیه
الوالی الاعظم والعالی الاعدل الاقوم مشیر الدولة القاهرة نائب السلطنة الکاملة الباهرة یمین الخلفاء وامین الخواقین مقرب الملوک والسلاطین	الصدر الاعظم الاقدم ملاذ جماهیر الاعاظم بالجامع الامم مالک ازمة المجد والجلال ملک ممالک الصدارة والاجلال الدائم بالعز القائم والقائم بالشرف الدائم	اهین شاه جهان کامگار صدر نشین که رای روشن او شد چراغ دولت و دین صدری بزرگ قدر که از روی فضل هست هم شرع را مقوی و هم ملک را پناه صدری بزرگ قدر که گردون غلام اوست دور سپهر و سیر کواکب بنام اوست
مقبل الدولة السلطانیة منظور الحضرة الخاقانیة محرز المناصب الجلیة جامع المناقب الزکیة والمراتب السنیة کهف الملة الزاهرة موتمن الدولة الباهرة	صدر الصدور وامان الجمهور فی کل الامور مطرح الانوار السلطانیة بالشرف المخلد مرآة الانظار الخاقانیة بالمجد المؤبد ملجأ ارباب الملل موئل اصحاب الدین والدول	جهان پناه بزرگی که چرخ فیروزه گشوده بر رخ او باب فتح فیروزی داور دور زمان صدری که خاک پای او از شرف در چشم گردون توتیای میکشد سرافراز جهان دارای اعظم بهمت کارساز اهل عالم
الوالی الاعظم مقتدی اعاظم الامم مهبط النظرات السلطانیة مطرح اشعة الملاطفات الخاقانیة المنظور بما من الانوار الابدیة المخصوص بمواهب الانظار السرمدیة	صدر معالی پناه عالیجاه ایالت دستگاه منتظم انتظام امور عالم پناه اکابر عرب و اعاظم عجم مستظهر انوار نامداری مصدر آثار کامکاری و بختیاری	صدری که ملک را به بسارش بود یمین بر سنی که خلق را به همیش بود یسار جمال مشرق و مغرب پناه خلق خدای مشیر مملکت و داور مبارک رای نجوم گو که بصدری کرد جمیع امور اکابر از نظرش یافتند فتح الباب
الصدر العالی ملاذ الاعاظم والاعالی مرتب قوانین الدولة باصابة تدبیره مزین اوضاع الملة باقامة تقریره وافاضة تحریره مالک ازمة الصدارة قائد ازمة الامارة	دارای صائب رای و والی مسند آرای عصام دولت قاهره قوام ملت باهره سهیل یمن دولت و اقبال حبیس برج عصمت و جلال مهر سپهر شوکت مرکز محیط عظمت و سطوت	صدری که زو کمال کسب دنیا شرف گرفت اقبال از معالی وی ذره گرفت کعبه ارکان دولت قبله ارباب دین ناصر شرع منیر مظهر لطف خدای
مدبر امور الممالک السلطانیة مرتب مهام الولایات الخاقانیة مجلی مرآة الدولة والاقبال محلی ارکان السطوة والاجلال مجدد الانام بانتظام اسباب الایالة ظلیة جمهور اهل الایام برعایة قانون العدالة	والی صدر نشین صاحب سریر عزت و تمکین معتمد سلاطین روزگار مستشار ملوک عالی مقدار صاعد ذروهٔ معالی و مناقب عارج رتبه مفاخر و مناصب	صدر صدور اعظم زبده جمع کرام دین بدو می را کمال ملک جهان انتظام دارای دین مقرب حضرت که از علو شد پایمال همت او فرق فرقدان

والمقرّبین لدی الملوک الانام

ثنائیات و فردیات عربیه		ابیات	ثنائیات فارسیه
مُنیلٌ رحیبُ الباعِ صدرٌ مکمّلٌ جمیلُ المحیا کاملُ البذلِ عادلٌ	ففی راحتِهِ للمؤمّلِ مُجتدی وفی ساحتِهِ للمروّعِ موئلٌ	[illegible]	صدری که نور شمع معانی ز رای اوست عنوان روزنامهٔ دولت لقای اوست فرمان وهی که حل مقامات ملک و دین اندر صریر خامهٔ مشکلگشای اوست
هو الصدرُ رحبُ الصدرِ فی ذاتِهِ جری له الکبریا المشتری فی سعودِهِ	وقارٌ و افضالٌ و نشرُ الفوائدِ وسودُدُ بهرامٍ و فهمُ عطاردِ	[illegible]	آن سروری که مسند دولت سریر اوست جام جهان نما صفتی از ضمیر اوست آسایش خلائق و آرایش جهان از طلعت مبارک و رای منیر اوست
امیرٌ له فی عتباتِهِ مآثرُ کالمساکِ بل اضوعُ	بقربِ الملوکِ له رفعةٌ عن الشمسِ ابهرُ بل ارفعُ	[illegible]	داور بردار امیر صدر اعالی کز شرف سدهٔ جاهش بود اهل معانی را کنف فتح و دولت بستانش را الحق از حضرت بخت و نصرت چاکرانش را قرین اندر صف
صدرٌ یجیرُ عن الزمانِ اذا اعتدی ومقیمُ زیغِ نوائبٍ وصروفِ	ماضٍ علی العزماتِ ینصرُ رائِهِ من ربِّهِ التوفیقُ والتشدیدُ	[illegible]	سروری عالی مراتب آنکه خورشید سپهر در مقام خسرو انجم از زمرهٔ خدام اوست نقطه پرکار دولت کز کمال مکرمت سروران دهر را سر بر خط فرمان اوست
امیرٌ یغیثُ الخلقَ من محضِ لطفِهِ ویسقی عطاشَ الفقرِ من شربِ عطفِهِ	عند السلاطینِ عزیزٌ مطاعٌ لدی الخواقینِ مکینٌ امینٌ	[illegible]	آن بحر مکرمت که ز امداد فیض او دایم غریق نعمت و امن است روزگار وان قطب معدلت که سپهر کمال را پیوسته گرد مرکز فیضش بود مدار
امیرٌ له التمکینُ والمجدُ والعلا وبذلُ اللّذی والنصبُ المرفّعُ	مؤیّدُ الدین یلقی الناسُ کلُّهم بالبشرِ لو لم یکن ذاک الشخصُ من بشرٍ	[illegible]	دارای دور صدر جهان کز علو قدر شاید که بر معارج گردون نهد قدم عالم بیارگاه رفیعش برد پناه گیتی با آستان شریفش خورد قسم
هو الذی سدّ کلَّ مُنسلِمٍ وظمّ بالجودِ کلَّ مُنتشرًا	صدرٌ له الهمّةُ العلیاءُ والشرفُ بذا یباهی به الاخلافُ والسلفُ	[illegible]	داور ردار امام صاحب کز علو مرتبت روزگارش عبده الاصغر نویسد در خطاب آستان عزتش ارباب دولت را امان بارگاه حرمتش اصحاب ملت را مآب

صفات الوزراء

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
الدستور الأعدل الأعظم مالك أزمّة مطايا المجد والكرم الكامل الكافل لمصالح الأمم الحاكم الناظم لأمور الجمهور في العالم سلطان أعاظم الوزراء برهان أماجد الكبراء	الآصف الأعظم مدبّر أمور العالم رابط مناهج الخلائق بآرائه الباهرة ضابط مصالح الممالك في بسيط الساهرة الكفى كفاة الدنيا رافع أعلام الوزراء إلى ذروة العليا	آصف سلیمان اوان سلطان نشان آصف زمان صاحب صاحبقران [illegible]	[illegible] وزارت [illegible] [illegible]
الدستور الأكرم والآصف الأعظم مثبت حقوق النعم في الأمم معالي الهمم المتصف برزانة الرأي ومتانة الروية الثاقبة المختص بمحاسن التدابير الوافية والأفكار الصائبة	الآصف الأعدل والوزير الأفضل الأكمل المختص بالتدابير الصافية المستفيض من المبادي العالية رابط المناهج في بسيط الأرض ضابط مصالح المعمورة بالطول والعرض	آصف [illegible] صاحب [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
صاحب الديوان الأعلى مركز دائرة العز والعلى موئل ولاة الأمم مرجع سراة العرب والعجم لخداعة المعـ[illegible] إلى الهمم الصاعدة [illegible] مصاعد الدولة إلى أعلى القيم	وزیر آصف مکان آصف سلیمان شان خلاصه وزرات آفاق وارث سریر وزارت از روی ارث و استحقاق مقدم وزرای عالم مکرم اولاد آدم	[illegible] صاحب [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
[illegible] الصفة [illegible] [illegible] بجميل تدابيره الشريفة [illegible] المنتظم [illegible] أسباب [illegible] الله [illegible]	صاحب صاحبقران وزیر عالیشان شاه نشان قطب فلک نامداری مرکز دائره بزرگواری واسطه افاضت امن وامان رابطه انتشار آثار عدل و احسان	آصف [illegible] کفایت [illegible] جمشید فر [illegible] اوج وزارت [illegible] آصف دارا [illegible] جاه سکندر وقار [illegible]	[illegible] [illegible]
[illegible] الدستور [illegible] الأكارم [illegible] المستفيض برزانة آرائه صناديد العرب والعجم المتوسّل بترادف الآلاء أرباب السيف وأصحاب القلم مشير السلاطين منهم الدولة بالرأي الرزين	آصف جم جاه دستور ممالک پناه عالی رای عالم آرای کارفرمای مشکلکشای ناظم مهام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصه اماجد واکابر مطرح شعو مناقب و مفاخر	حضرت دستور گردون نعمت دریا نوال صدر والاقدر عالی همت رضا کمال حسب آصف جم جاه فریدون علم صدر فلک قدر کواکب حشم	[illegible] [illegible]

والعلماء الاعلام

ثنائیات وفردیات عربیه	ابیات	ثنائیات فارسیه
إمامُ طريقِ الشرعِ والدينِ صاحبُ ذيولِ المعالي وهو للمجدِ لابسُ وأعلى منارِ العلمِ حينَ أطالَهُ زمانٌ لأبناءِ الفضائلِ بائسُ	[illegible]	سپهر مهر شرف آفتاب دولت و دین امام دور زمان مقتدای [illegible] نصیر حق که ز سهر صلاح خالقش [illegible] خدای [illegible]
شمسُ الدينِ كطودِ العلى زينُ الهدى كهفُ الورى بمراتبٍ ومناقبِ عالي ذرى الشرفِ الرفيعِ رتبةً مشهورةٌ بمفاخرٍ ومناصبِ	[illegible]	خورشید آسمان معالی که آفتاب بارهٔ اوچو [illegible] عقل مجرد آمده در حیز وجود روح مصور آمده در صورت بشر
ملاذُ كرامِ الدهرِ بالفضلِ والهدى وحاكمُ أهلِ الشرعِ بالعزِّ والقدرِ هو البدرُ فضلاً والكرامُ كواكبُ فشتانَ ما بينَ الكواكبِ والبدرِ	[illegible]	مستجمع انواع شرف بحر فضائل گر قدر بود درگه او کعبهٔ افاضل در تیرگی جهل بمانند خلائق گر پرتو فکرش نکند حل مسائل
سلطانُ أربابِ البيانِ فكلُّهم [illegible] على الإطلاقِ [illegible] إمامُ الورى في كلِّ [illegible] [illegible] الكمالِ مؤيدا	[illegible]	کاملی کز اثر دانش او روشن شد آنچه بر خلق جهان بد ز دقائق مستور فکر تکبرش [illegible] قضا را محرم دل پاکش نظر لطف خدا را منظور
هو الكعبةُ [illegible] أقسامُ المعالي [illegible] هو [illegible] العالمين [illegible] [illegible]	[illegible]	آن قبلهٔ اعاظم و آن کعبهٔ افاضل آن منبع معالی و آن مجمع فضائل خورشید راز رایش روشن شده دقائق بر جبین راز درسش حاصل شده مسائل
من فيه فاقَ جميعَ الناسِ كلَّهم [illegible] الشرف علامةٌ [illegible] العلم [illegible] [illegible] المعاني بالبيان [illegible]	[illegible]	صدر سپهر مرتبت و آفتاب قدر کز وی چهار بالش دین زیب و فر گرفت اسلام را حمایت جاهش پناه داد دین رهنمای تقوییش زیر پر گرفت
[illegible] عماد [illegible] [illegible] شمس [illegible] العلى [illegible]	[illegible]	نظام قاعدهٔ مکرمت امام همام نصیر ملت صدر الوری علیه سلام شهنشه علمای زمان که پیوسته ممهد است بجاهش قواعد اسلام

صفات قضاة الاسلام

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
مولانا [illegible] اقضى قضاة الاسلام في الايام صاحب الدراية في رعاية الاحكام الشرعية حاوي الرواية في انتظام المستتاب الفرعية مقتدى آيمة الدين قدوة فرقة المجتهدين	سلطان قضاة الممالك منقذ المسلمين عن ورطات المهالك عمار المعالي نعمان الثاني كاشف الغمة عن غرة اليقين ناظم احكام الشرع المبين	آنکه اسلام در حمایت اوست / شرع در سایهٔ رعایت اوست	قاضی دین افضلیت که از روی شرف / خاک ره‌اش سروران و طرهٔ تاج سرست
مولانا الاعدل الاعظم اقضى قضاة العرب والعجم علم مجامع الهدى علامة جوامع الفتاوى الملة الحنفية حافظ الشريعة الشريفة المختص بمزية الافهام في اجراء الحدود وتنفيذ الاحكام	قاضي محكمة الاسلام نافذ الاقضية والاحكام مقرر قواعد الشرع مدبر معاقد الاصل والفرع ظهير الاسلام باعلاء اعلام الاعلام مجير الانام بارساء مباني الاهتمام	شه اماجد قاضی قضاة روی زمین / مغنست ملت اسلام و رکن دین متین	سلطان شرع و ناصر دین باد که یافت / آثار دین همن سایهٔ او ظهور
سلطان قضاة الاسلام اعدل ولاة الانام في الايام مطاع الملوك والسلاطين متبوع الخلفاء والخواقين مروج الدين المتين مقوي الشرع المبين	قاضي قضاة الاسلام مالك ازمة الاحكام في الايام مخلص الانام باسنة الاقلام عن بوائق المهالك ومزالق الاقدام كاشف الحقائق الامور مصلح مصالح الجمهور	فضیلت و قاضی شرع و حامی دین / که همت خاطر او ترجمان سر قضا	مالک ملک شریعت و والی اقلیم فضل / حامی اقسام دانش حاکم احکام دین
افضل القضاة والحكام احق الولاة في تنفيذ الاحكام شريح العهد والزمان ملاذ اهل الايمان وطلاب الامان محيي مراسم السنة والفرض ناشر الفضائل والمعالي في بسيط الارض	مولانا الاعدل الاعلم اسوة قضاة العرب والعجم شمس مشارق المعالي تاج مفارق الاعالي رافع اعلام السنة السنية الشهيا قامع اباطيل البدعة الردية الظلماء	امام ملت و دین قدوهٔ زمین و زمان / معین شرع الهی همام صدرنشین	قاضی قضاة عصر که صدر رفیع او / بالاتر از معارج گردون اعظم است
قاضي قضاة الممالك في الانام والي ولاة ولايات اهل الاسلام القاضي بالحق [illegible] والحاكم بالعدل الصحيح رافع [illegible] ابنية [illegible] الاحسان	اكمل حماة الانام واعدل ولاة الايام منضر حدائق الاسلام برشحات الاقلام مزين رياض الشرع بازهار الاحكام حامي بيضة الدين راعي حوزة الشرع المتين	قاضی قضاة ملک معانی که ذات اوست / هم کارساز ملت و هم افتخار شرع	سر دفتر ائمهٔ دین ملل که هست / هم شرع را تقوی و هم علم را مدار

حکام محکمۃ الاسلام

ثنائیات عربیہ

قاضی الوری یخشی الاله و یتقی	للعدل فی احکامه
تجلوا علی صفحات شرع محمد	احکامه فی حله و حرامه
القائم العدل الذی جلی لنا	عن وجه دین الله کل قتام
قاضی القضاة معظم متأید	بالعز والاجلال والاکرام
قاض شریف حاکم بین الوری	والمستجار به من الحدثان
منه استقام اساس دین محمد	وبه تجدد رونق الایمان
اقام عماد الشرع والشرع حامل	ونوه ذکر الفضل والفضل جامع
بصیر باسرار العلوم کانما	یری بعیون العقل ما هو واقع
قاضی الوری عم البریة عدله	قاضی القضاة نقاوة العظماء
وبه تلوح معالم الاسلام	والی اولاه خلاصة العلماء
قاض اغر اشتبه الامر ابان	قاضی البریة رافع الشبهات
له رای یولف بین الماء والنار	رکن الشریعة دافع الکربات
قاضی قضاة الدین فیض نواله	قاضی الممالک صار فی ایامه
ورد الطلاب الحقائق فائض	بالمکرمات علی الکرام مرجحا

ابیات فارسیہ

[illegible] رونق شرع
[illegible] قاضی قضات [illegible]
[illegible] جیب [illegible]
[illegible]
[illegible] عدل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زبان
[illegible] شرع مبین
[illegible]

ثنائیات فارسیہ

آنکہ قوت یافت از احکام او دین مبین
آنکہ رونق صد گرفت از وجود او شرع شریف
خوش دل اندر ظل فیضش ہم غنی و ہم فقیر
ایمن اندر حصن لطفش ہم قوی و ہم ضعیف
آنکہ شرع مصطفیٰ را رفت از عدلش صد صفا
بر چنین حاکم معظم آفرین باد آفرین
مسندش را دست فطرت بگذرانید از فلک
کی شریعت را بود ہمچنین مسند نشین
قاضی شرع و حاکم دین آنکہ حکم او
ضبط امور خلق بہ ہنجار میکند
برصمیں کہ آسمان بودش مسند قضا
بر درگہش بجاکری اقرار میکند
آنکہ منشی قضا بنوشت در روز ازل
از برای دولتش منشور حکم جاودان
گشتہ احکام شریفش با عدالت ہم نفس
بودہ ذات بی‌بدیلش با معانی توامان
زیور شرع معلی زینت دین متین
کز فروغ رای او شد رونق ملت فزون
از تمام ذات او رایات حق افراختہ
از نظام حکم او اعلام باطل سرنگون
امام محکمہ شرع و صدر مسند حق
ہمای ملک شرف والی جمیع امم
منور از وی آئین حکم حق روشن
بسعی عدالتش رکن شرع و دین محکم
اقضی القضاة آنکہ میزان شرع و عدل
سنجیدہ راہ روشن اد کار ملک و دین
از فیض اوست آئینہ ملک مستنیر
وز حکم اوست [illegible] شرع مستبین

صفا مشائخ الدین

منثورات	منثورات	ابیات فارسیہ
شیخ الاسلام الاعظم ہادی طوائف الامم صاحب رایات الحکم السبحانیۃ کاشف آیات النعم الرحمانیۃ مفتاح مفاتح الغیب فتاح خزائن لاریب غوث البرایا غیث العطایا	شیخ شیوخ الدنیا مظہر کلمۃ اللہ العلیا مطلع انوار الکرامات منبع آثار الالہامات سلطان اعاظم الاولیاء بیمن الارشاد برہان اماجد الاصفیاء بحسن الافادۃ والاسعاد	[illegible]
سلطان المشائخ فی الآفاق وارث مناصب الاولیاء بالاستحقاق حجۃ اللہ علی عبادہ رحمۃ اللہ الفائضۃ فی بلادہ سالک مسالک الشریعۃ والطریقۃ واقف مواقف الحق والحقیقۃ	سلطان مشائخ العظام قطب الایام ومرشد الانام قدوۃ اولی النفوس المقدسۃ الطاہرۃ اسوۃ ذوی القلوب المتألہۃ الباہرۃ مخزن الاسرار اللاہوتیۃ مطلع الانوار الجبروتیۃ	[illegible]
شیخ المشائخ فی الزمان موئل ارباب العلم والعرفان المؤید بالالہامات العرشیۃ المخصوص بالواردات القدسیۃ حائز العوالی فی جمیع الاطوار جامع المکارم والمعالی فی الازمان والاعصار	الشیخ الحقانی والمرشد الصمدانی مقتدی اعاظم الملوک عارف دقائق الجذبۃ والسلوک المتوطن فی قباب السبحات السبحانیۃ المستہلک من بارقات لمعات الجذبات الرحمانیۃ	[illegible]
شیخ الانام مقتدی طوائف الاسلام اکمل ہداۃ الایام ینبوع الکشف ومنبع الالہام مجمع خصائص النورانیین مستجمع فضائل الروحانیین وارث مواریث الصدیقین واجد مواجید اہل الکشف والیقین	سلطان المحققین خاتم اولیاء الہند یقین کاشف اسرار الملک والملکوت ناظر انوار القدس فی مناظر الجبروت القائم فی محال القدس بالعبادۃ السائر باقدام الکشف فی کشف عوالم الغیب بالشہادۃ	[illegible]
الشیخ المرشد والہادی الموحد فرد الافراد وقطب الاقطاب ترجمان الرحمان بالحکمۃ وفصل الخطاب الفاصل عن المرکز الناسوتیۃ الواصل الی دوائر المعارف اللاہوتیۃ قدوۃ الاصفیاء قبلۃ الاولیاء	شیخ المشائخ الطود الشامخ والعلم الراسخ المنقطع عن کدورات العوائق النفسیۃ المستأنس بفیوضات المیامن القدسیۃ منبع العلوم الروحانیۃ مجمع الفیوض السبحانیۃ قطب فلک الہدایۃ مرکز دائرۃ الولایۃ	[illegible]

وھذا ۃ اھل الحق والیقین

ثنائیات عربیہ	ابیات	ثنائیات فارسیہ
شیخ الشیوخ لسان القدس من خضعت له رقاب الاعالی اذ راو شرفه شیخ تفاخر الدنیا بخدمته وانما الفوز فی العقبی لمن عرفه	[illegible]	سلطان خانگاہ ولایت کہ [illegible] چون کعبہ قبلہ ہمہ اولاد آدم است ہر چیز کاولیائی زمانہ ز فیض ہست اصناف جملہ حضرت او را مسلم ست
هو المرشد الهادی لاهل زمانه امام الوری بحر العلی علم الهدی علیه من النور الالهی لمعة اذا نظر الساری تلالا بها اهتدی	[illegible]	مہر گردون ولایت کہ ضمیر روشنش ہر سحر خورشید رخشان میکند نور اقتباس بحر عرفان آنکہ برج حقائق را قمر تخت بن را بادشہ قصر ولایت را اساس
هو المرتجی اسامول حقا وقد بدا علی فلک الارشاد والفضل بدره مقبل ارباب الولایة بابه ومخزن اسرار الهدایة صدره	[illegible]	شیخ جہان پناہ کہ از ردی مکرمت ہر سروران عالم تحقیق سرورست والای ملک عفت و کرم ہادی امم کاوصاف ذات پاکش از اندیشہ برترست
[illegible]	[illegible]	مویدی کہ جناب ہمت او قضای ساحت افلاک کبریست [illegible] دل منورش انوار فیض را مطلع ضمیر انورش [illegible] را محرم
[illegible]	[illegible]	آنکہ باشد در شرف اوصاف ذات [illegible] برتر از [illegible] بالاتر از وہم و گمان [illegible] اخلاق او [illegible] [illegible] کلی تو امان
[illegible]	[illegible]	روشن دلی کہ جلوہ گہ جناب پاک او [illegible] ست پیداست بر ضمیر [illegible] [illegible] کہ در حجاب خواطر [illegible] ست
[illegible]	[illegible]	[illegible] سر ولایت [illegible] [illegible] [illegible] مرتبت او [illegible] [illegible] آفتاب [illegible]

صفات ارباب

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
تفسیر	مولانا الاعظم افضل فضلاء الامم سلطان المفسرین برهان اهل الحق والیقین منبع اسرار الفرقان مطلع انوار معانی القرآن قدوة علماء التفسیر اسوة العظماء بحسن التقریر	امام همام فی التفاسیر ... و حجة علامة فی القرآن ...	صدر ... جهان حقائق بیان ... معانی ارباب بیان ...	[illegible]
ایضاً	المولانا الاعظم بحر المعانی والحکم مقرب حقائق التنزیل بدقائق البیان مؤسس مبانی التاویل بمبانی التبیان کشاف مشکلات الآیات والسور مفتاح معضلات الفرقان بکمال الفکر	... التفسیر ... الارکان ... المکارم ...	فضل ... ارباب بیان ... جامع ...	واقف تفسیر قرآن ... عارف تاویل قرآن ...
ایضاً	الحبر الهمام والبحر القمقام مظهر دقائق اسرار التاویل مظهر حقائق انوار التنزیل المطلع علی مطالب خواص الترکیب فی فن المعانی المشرف علی غوامض اعجاز القرآن والسبع المثانی	... التفسیر ... التاویل ...	... تفسیر ...	... تفسیر ...
حدیث	المولی الاعظم مستند افاضل العرب والعجم علامة الزمان عالم دقائق الصحاح وحقائق الحسان مخبر الاحادیث النبویة وارث المواریث المصطفویة	... الصحاح ...	...	... حدیث نبوی ...
ایضاً	صفوة المحدثین قدوة المدرسین فردوس اخبار سید المرسلین جامع الاصول والفروع من احادیث الرسول الامین مشکوة مصابیح الاسلام ضیاء مشارق الاحکام	... السنة النبویة ...	...	...
ایضاً	سند الاعالی مستند ارباب المعالی عارف دقائق الصحیح والحسن ناهج سنن الاحادیث والسنن الشارق من مشارق انوار الاخبار الطالع من مطالع اسرار الروایات والآثار	... انوار ... مصابیح ...	...	...
فقہ و [illegible]	مولانا الافقه الاعظم اکمل فقهاء العالم مفتی الفریقین مقتدی ائمة الخافقین ضابط الاحکام الشرعیة حفظا و روایة جامع النکات الاصلیة والفرعیة درکا و درایة	...	...	...

العلوم الشرعیة

	منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
مفتی	مولانا الاشرف الاورع قدوة ناهج مناهج التقوى والورع العالم بدقائق فصل الخطاب الواقف على الفتاوى المستخرجة من السنة والكتاب مؤيد الاسلام مبين الحلال والحرام	[illegible] في القضايا [illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولى الاكمل والحبر الاعظم الافضل محيي مراسم المذهبين امام المجتهدين في الخافقين مجمع الفقه والفتوى منبع الزهد والتقوى	له الفضل في الفقه والفتوى وقطع القضايا / ونشر علوم الشرع من غير [illegible]	[illegible]	[illegible]
مدرس	مولانا الاعظم ملاذ افاضل الامم كاشف المشكلات العقلية فاتح المغلقات النقلية محرز النفائس من مباحثات الفروع والاصول مظهر الغرائب في مناظرات المنقول والمعقول	تشرف [illegible] افاضل وفضائل الاشراف / [illegible] الاماثل مثل [illegible] الاطراف	[illegible]	[illegible]
ایضاً	قدوة المدرسين بدء المذكرين قطب فلك العلوم مركز دائرة الدرايات والفهوم مصدر دقائق المناظرات مظهر حقائق المظاهرات اعرف مجامع البشر اعلم جوامع اهل النظر	مقرط آذان الدهور فضائلا / ومقلد اعناق الشهور مآثرا	[illegible]	[illegible]
ایضاً	واضع ابنية الفنون العربية رافع الوية القوانين الادبية مفتوح مباحثات العلوم الكلية ومنظم مناظرات الفنون الاصلية وحيد العصر بافاضة العلوم فريد الدهر بافادة الحدود والرسوم	امام الانام وبدر التمام / ونجم العلوم وشمس الظلام	[illegible]	[illegible]
خطیب	المولى المعظم مقتدى خطباء الامم قبلة ارباب الخطابة قدوة اصحاب المجد والنجابة صاحب اعنة الفصاحة الكاملة مالك ازمة البلاغة الشاملة	[illegible] في الخطابة وفضله / [illegible] خطيب وخطيب	[illegible]	[illegible]
ایضاً	اورع مصاقع الخطباء ابرع اكارم النجباء افصح مجامع الملة الباهرة ابلغ جوامع الامة الزاهرة اخطب الفريقين العرب والعجم الجامع بين المنقبتين العلم والكرم	[illegible] الخطابة والاسلام [illegible] / [illegible] نصاب الفضل [illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیہ صفات العلماء

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
مفسر	المولى الأعظم قدوة أئمة الأمم أعلم أفاضل المذكرين ناصح أعاظم الملوك والسلاطين العارف بجوامع التفسير والتأويل الواقف على بدائع حقائق الإجمال والتفصيل	يا أعظم [illegible] الذين والدول [illegible] العلم والعمل [illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	زبدة المفسرين قدوة المذكرين صاحب النصائح البليغة الجليلة مورد المواعظ النجيعة الجميلة بتوى الفضائل في التذكير وملكي الشمائل بحسن التقرير	يا صاحب النصائح [illegible] يا أمان من [illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	أفصح البلغا وأبلغ الفصحا أعلم الفضلا وأفضل العلما واقف غوامض آيات الكلام عارف دقائق أحاديث سيد الأنام مظهر أنوار التنزيل مظهر أسرار التأويل بحقائق الأقاويل	يا [illegible] في المنطق [illegible] كل منطوق يا [illegible]	[illegible]	[illegible]
محتسب	مولانا الأعدل الأعلم مقتدى أعاظم الأمم الآمر برعاية قواعد المعارف والناهي عن إشادة مباني العوارف قامع البدع والأهواء دافع الكربة عن أهل اللواء	يا [illegible] الأمر والنهي [illegible] يا فضالة [illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ممهد قواعد الاجتناب مشيد مباني الأمر والنهي في كل باب المجد على إقامة حدود الله المانع عن كل ما يحرّمه الشرع ونبهها لا مقوي أركان الدين هادم بنيان المتمردين	يا من فضله وأعلى أمره الله [illegible] الكفر والإلحاد	[illegible]	[illegible]
حافظ	الحافظ الأقدم زينة محافل العرب والعجم قدوة الحفاظ في الآفاق صدر مجالس أهل الله مستحق مصدر محفل حملة القرآن [illegible] حفظة سور القرآن	يا [illegible] الصدارة [illegible] يا زينة المجالس [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	قدوة المجودين ومقتدى الحفاظ قد حوى جواهر [illegible] تجويد [illegible] تنزيل الكتاب بتجويد [illegible] معاني حقائق [illegible] التأويل	[illegible] هو [illegible] الحفظ والنسيان	[illegible]	[illegible]

و مدبری الامور

ثنائیات عربیه		ابیات	ثنائیات فارسیه
وزیر اضاء الدهر لمعة علمه وصفی آدابه بحسن کلامه	مفرح جیوش وفی مقام حمامه لطالع من اقلامه و حسامه	[illegible]	دستور ملک آصف دوران که ذات او از روی لطف صورت روح مجسم است رایش نهاده بر طبق عرض یک بیک هر نکته که در تتق غیب مدغم است
وزیر بانار الملک من لمع فضله فصار به صدر الکمال مسجلا	اذا اشرقت بالبشر صفحة وجهه کان علیها البدر حین تهللا	[illegible]	آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم آن که ادراک صفاتش قاصر اند اهل کمال درگه او قبلهٔ صاحبدلان من کل باب آستانش بوسه جای مقبلان فی کل حال
یشید المجد باعماله قصرا ولا یخون خطاه سجل القدم	هو الوزیر الذی باهت به الامم وقد تفاخر منه السیف والقلم	[illegible]	زیور فهرست دولت زینت توقیع فضل دفتر مجد و علا دیباچهٔ عز و شرف حضرت دستور اعظم کز حوادث دمبدم رای ملک آرایش آرد عالمی را در کنف
هو الصاحب الصدر الذی فی زمانه تنتظم امور المعالی بالمیامن	مشید بنیان الوزارة بالعلی ممهد اس ارکان الایالة بالفضل	[illegible]	جهان مکرمت بحر ایادی پناه مملکت دستور اعظم نبوده بعد ازین مشکل که باشد وزیر مثل او والله اعلم
وزیر یحفظ الملک من بناء ودثر وقد باهر بنا شمس تضحی بالقمر	وزیر کامل ادرکه من عدله یحکی کلام الطایر اللغة	[illegible]	وزیر شاه نشان آفتاب برج وزارت که زیر دست نشیند قوام صدر نشینش همیشه فتح و ظفر همعنان در رکابش مدام دولت و اقبال بر یسار و یمینش
الصاحب الصدر الذی هو الوری اولی باحراز المناقب والعلی	الصاحب الصدر الهمام الکامل والمنعم البر الحلو والعادل	[illegible]	وزیر اعدل افضل که از آسمان آید خطاب حضرت او آصف سلیمان فر یگانه صاحب عالیجناب چرخ شکوه که در عزائم تدبیر اوست فتح و ظفر
وزیر شهیر عادل متفضل امین مکین کامل الرای باذل	وزیر الانام وصدر الکرام مغیث البریة بالاهتمام	[illegible]	والا وزیر ملک که خلق خدای را دارد مدام در کنف اهتمام خویش چون دید از زمانه که دارای عالم است فی الحال از این بداد بدستش زمام خویش

صفات ارباب الدولة

منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
الصاحب الاعظم کهف طوائف الامم والی اقالیم المجد والکرم مالک ازمّة اهل السیف والقلم ممهّد قواعد الرای والتدبیر بالعقل الکامل مشیّد مبانی التقریر والتحریر بالفضل الشامل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الاکرم الاعقل والوالی الاقدم الاعدل مجیر البرایا بآثار عدله مغیث الرعایا بانوار بذله ناظم الامور مرتّب مصالح الجمهور رافع مراقع العدالة عاقد معاقد العزّ والجلالة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الاعدل الاکرم ناظم مهام الممالک بلسان التدابیر مناجح الملک والملّة ضامن انتظام مصالح الدین والدولة ناظم امور العباد فی البلاد کافل مهام البلاد رعایة لمصالح العباد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب المعظّم والوالی المکرّم المقدّم صاحب اذیال الاقتدار رعایة اغراض الدهور والاعصار قدوة عظماء الزمان اسوة ارباب الدیوان مدار الممالک سبب قرار المسالک رافع اعلام العدالة جامع اقسام الایالة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الارفع الاعلی والوالی الاشرف الاولی منجبر ریاض امور الامم بالرشحات الفائضة عن سحاب القلم منوّر زوایا العالم باللمعات الساطعة من آثار المجد والکرم ملاذ الطوائف منبع آثار العواطف	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف اہل القلم

منشورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
المولی الاعظم الاعدل والمطاع الاکرم قائد ازمۃ المعالی واسطۃ انجاح مرامات الاعالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشہیر المکرم والمطاع المعظم کہف الانام بحسن التدبیر المتبوع لکل مامور وامیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوالی الرفیع اولی الکبراء بالقدر المنیع منجح المرامات السنیۃ وسیلۃ حصول المرادات الکلیۃ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الاعظم الاعلم مدبر قوانین الفضائل واحکم لسان الدولۃ الزاہرۃ ترجمان الحضرۃ الباہرۃ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاحکم مستجمع بدائع الحکم مجمع الآداب والعلوم مالک رقاب المنثور والمنظوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مالک ازمۃ البیان قائد اعنۃ الکلام بالتبیان منشی الممالک السلطانیۃ منشاء العواطف الخاقانیۃ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اشرف جماہیر الکتاب مختم ابرار الالباب فی الحساب فہرس صحائف الفضائل دیباجۃ دفاتر المواہب والفواضل	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات من یتعلق به الدیوان

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
مشرف	الصدر المکرم والاخص الارفع المعظم مثبت ارقام الفیض علی اوراق احوال الامم منبت ریاض الافاضات بسحائب القلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محاسب	المولی الرفیع والصاحب البصیر المنیع ممهد قوانین الدواوین [illegible] قیم الجبایة [illegible] الاجلال والعز والتمکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عامل مال	الصاحب الاعظم موسس بناء السؤدد الکریم ناظم الآیات الباهرة فی نظم الامور اصبح الرایات الزاهرة فی رعایة الجمهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب العادل والصدر الفاضل جامع آیات الافتخار اثر آیات الاقتدار عون البریة ذو سیر الرعیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب الرفیع والصدر الحسیب المنیع قدوة اشراف الاطراف واسوة المتخصصین بمیامن العدل والانصاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عامل [illegible]	الصاحب الاکرم الاعظم ملجأ افاضل الامم مرجع الجمهور فی نظم الامور ممهد قواعد السرور رکن ارباب الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب المعظم مستکمل قوانین امور الامم کاشف غمة الامة باعلاء اعلام الاهتمام کافل مهام الانام باظهار آثار الانتظام	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف سائر ابدر صین

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
ایضاً	الامیر المؤید المکرم والشهیر المسدد المعظم افتخار الفوارس الشجعان سابق الفرسان فی مضمار الجرأة ومیدان الامتحان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الشجاع الاقدم المطاع الاعظم ضابط الحدود والاطراف حارس الانحاء من شرور اهل الاعتساف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صاحب	الامیر العزیز المحفوظ بعون الله فی حرز حریز المعتلی علی ذروة العز والجلال المرتقی علی درجات الحشمة والاقبال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توقیع	الامیر الاعظم صلاح العالمین ومصلح الامم مخزن اسرار السلاطین ناظم منشآت امور الملک [illegible] الدین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	المولی المعظم [illegible] حماة الامم جامع اشتات اسباب [illegible] ای الهمم ناصب رایات غایات [illegible] کرو [illegible] کم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	اسوة الماجد [illegible] منتسبات علی الاطلاق مؤسس [illegible] ارکان الرعایة [illegible] اشعار الکمال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible] الایام والسید [illegible] اولیاء الدولة والی ولاة الزمان [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف النقبا

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
مرتفع ممالك الاسلام موئل اعاظم النقباء العظام علامة الهدى لسان الورى فتى ابناء الرسالة زبدة ابيات النقابة وبحر قدوة الزمرة العلوية اسوة العترة النبوية	صدر الامة الباهرة بدر الملة الزاهرة طرة ناصية السيادة غرة جبهة السعادة طاهر الاحساب طاهر الانساب نبوي الاخلاق والمآثر علوي الاعراق والمناجب	[illegible]	[illegible]
سلك اعاظم السادات المتحلي باقسام الكرامات والسعادات ملاذ اكابر النقبا اسوة الزمرة المنتسبة الى الطبا زبدة اولاد السبطين قدوة امجاد الخافقين	المرتضى الاحسب الاقدم والمجتبى الانسب الاكرم برهان اساطين الماء والطين سلطان النقابة وبقية السلاطين نور عين الامامة عين نور الكرامة	[illegible]	[illegible]
المرتضى الامجد الرفيع والمجتبى الاسعد المنيع بقية نقباء الآفاق محرز مناصب السادات بالاستحقاق مطمح انظار بدور العزة والاجلال مطلع انوار شموس النقابة والايالة	السيد المجيد والشريف الايد جليل الاصل في ذاته جميل الوصف في اخلاقه وصفاته انسان عين السادة عين انسان السيادة سند آل طه ويس نبوي البناء على اليقين	[illegible]	[illegible]
المرتضى المعلى والمجتبى المزكى خلف اعاظم الاسلاف شرف اشراف الاخلاف من آل عبد مناف بقية الارومة المكرمة الهاشمية خلاصة الجرثومة الشريفة العلية العلوية	نقيب النقبا والاطهار اقدم مشاهير السادات في الآفاق والاقطار الذي باح برواية حسابه طوامير الانساب واشتهر بالانتساب الى عالي جنابه كرائم الالقاب	[illegible]	[illegible]
المرتضى الاشرف الافضل والمجتبى الاعظم الاكمل زبدة اماجد	خلاصة اولاد الرسول سلالة احفاد البتول زين العترة	[illegible]	[illegible]
النقباء قدوة اعاظم النجباء ملاذ	المصطفوية جمال الزمرة	[illegible]	[illegible]
سادات الخافقين خلاصة ودائع اني تارك فيكم الثقلين مقتدى السادات مرجع ارباب السعادات	الوافية الصفية سيد السادات العظام مجمع السعادات بين الانام	[illegible]	[illegible]

السادات النجبا

ثنائیات عربیه	ابیات	ثنائیات فارسیه
انتم طويل الباع من آل احمد حوى قصبات السبق في كل حلبة وسدته العليا ارفع سدة ومنظرته السماء ارفع حضرة	[illegible]	[illegible]
حسيب له علم وقدر ورفعة ولا جزر في بحر الزمان لمده علا بجلال القدر من طوق مدحتي امداح من جبريل خادم مدحته	[illegible]	[illegible]
نسيب له عين الامامة منبع حسيب له برج الكرامة مطلع فيا نسبا كالشمس ابيض واضحا ويا رتبة من هامة النجم ارفع	[illegible]	[illegible]
شريف لآيات النقابة موضح وقرم لرايات النجابة رافع له نسب في ذروة المجد بالغ الى اصله المجد المؤثل راجع	[illegible]	[illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات ائمة الاسلام

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
الامام الاکرم مربی افاضل الامم نائب وصی رایات الملة البیضاء ناشر رایات الشریعة الغراء مقصد آمال طلاب الفضائل محرز قصبات السبق فی مضمار الافاضل	المخدوم الاعظم ملک الاعاظم من اهل العلوم والحکم نعمان الاوان بنعمان الاتم شافعی الزمان بالفضل الاشم والمجد الاعم علم الهدی علامة مجمع الوری	[illegible]	[illegible]
الامام الاقدم والهمام الاعظم مستخرج حقائق العلوم مستنبط دقائق الحدود والرسوم المسمی من سماء المجد بامام الائمة المدعو فی عوالم القدس بصدر الاجلة والائمة	امام الامم مظهر علو الهمم نقطة دائرة الامامة منطقة کرة الفضل والشهامة موئل ... الی الانام ملاذ اعاظم الایام ... المناقب الشریفة صاحب المناصب المنیفة	[illegible]	[illegible]
مولی الانام والامام الهمام البحر القمقام ... الخبیر المقدم سلطان الائمة والافاضل الفارق بین الحق والباطل الحاوی للریاستین الحسبیة والحکمیة الجامع للفضیلتین العلمیة والعملیة	مقتدانا الاعظم مقتدانا الافضل الاعلم ... مشکلات ... الاسلام مبین غوامض فقهاء الآفاق نقیة مشاهیر السلف استاذ جماهیر الخلف واسطة عقد الموالی رابطة استمال الاهالی	[illegible]	[illegible]
مولی الائمة امام الامة مکمل علوم الاولین ... الآخرین منقح مقاصد المتقدمین و ... المتأخرین حلال مشکلات ... بالدلائل الیقینیة خلف اشراف ... الاخلاق اکرام	الامام الاعلم والهمام الاشرف الاقدم ... والآداب المجتهد ... کاشف الغمة عن قلوب الائمة حاوی اساس الاصول والفروع حافظ حدود المعقول والشروع	[illegible]	[illegible]
[illegible]	... شیخ الاسلام ... ملاذ اعاظم ... محقق القوانین بالدلائل اللائحة مقرر الافانین البراهین الواضحة	[illegible]	[illegible]

اصحاب العلوم

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
حافظ	الحافظ الشریف المستغنی عن التوصیف قرۃ عیون ارباب الالباب المخصوص بفضیلۃ اہل القرآن ہم اہل اللہ الواقف علی مواقف الوقوف العارف بدقائق الکلمات فی الحروف حامل القرآن المجید عامل القرآن الحمید	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مولانا المکرم زبدۃ الحفاظ بحسن الشیم قدوۃ القراء فی الزمان اسوۃ الامثال من حملۃ القرآن حافظ احکام القراءۃ بالوجد والخضوع مصداق اسرار التلاوۃ بسرایۃ سر الآیۃ فی الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معلم	جامع الفضائل باسط الشمائل درۃ بہجۃ الکمال دری درجۃ الافضال جامع الاسالیب العربیۃ ناظم المناہج الادبیۃ زین المحافل والمجالس زینۃ الجامع والمدارس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معلم	المولی العالی والحالی بالمفاخر والمعالی ناظم عقود الجواہر العربیۃ ضابط صنوف المآثر الادبیۃ مبارز محافل البحث والتعلیم مبادر مضامین التلقین والتفہیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مولی الانام خلاصۃ الایام سحاب ریاض الامانی ہلال سماء الآمالی باعث عیون المسائل باحث فنون الدلائل رونق المحافل مجمع الفضائل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولی الوالی الاولی بالتقدیم علی الموالی فارس میادین المباحثات حارس قوانین المناظرات المجد فی استفادۃ الاسرار الواصل بالاستفاضۃ الی غایۃ الافکار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
امام مسجد	المولی الاعظم قدوۃ اخیار الامم مقتدی اماجد الاصحاب زینۃ ارکان المسجد والمحراب اکمل المتورعین افضل المتشرعین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمہ صفات العلما

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
امۂ مساجد	مولانا امام متبوع اهل الاسلام فی الایام امام اهل الطاعة والاطاعة ناصب رایات المساعی فی اقامة الجماعة مقتدی الامم مثبت الحقوق فی الذمم	امام ذکی بارع متورع صفی تقی صادق متشرع	در دریا امامت قائد جمیع امم اختر برج کرامت گوهر کان کرم	مسجد را قامتش مستور محراب از قامتش مزین
موذن	مولی الموالی مجمع المحامد مؤسس بنیة الکرامة مشید ارکان الاذان الاعلام مصدر النغمات المحقونة فی التجمیع [illegible] الالحان الموزونات بالصوت الرفیع	له نغمات طیبات سماعها تروح ارواح الکرام الاماجد	لحن دلکشای ورد روح بخش نغماتش لذیذ و جان افزا	اگر چون صوت بلندش آوازه گردد اذان از صدایش زهره گردشان ملایک جا
ایضاً	المولی الشریف والاعلی من رتبة التعریف مترصد الازمنة والاوقات مراعی شرائط الاونة والساعات ذو المحامد والمعالی ذخر الایام واللیالی	اذانه راحة الاذان فانتبهت وقت الاقامة من الحانه المبهج	نوای زمزمه عشاق صوت دلکش او انیس خاطر مشتاق نغمه خوش او	در رحمت اذان دری کشاده از فیض منادیا ینادے
معرف	مولانا الاکرم جامع المعانی والحکم مقرر جرائد فصول التوصیف محرر صحائف اصول التعریف جامع اشتات الامور عالم مراتب الجمهور	ممیز ارباب المراتب جمة بحدس قوی کامل بالتفرس	عقل ما خبر ماند از تعریف او پس همین تعریف و توصیف او	مختار مجامع اماسے نظام جواهر معاسے
ایضاً	المکرم الوحید المؤید بالتشئید قدوة اصحاب التعریف المصون ذهنه عن التحریف وکلامه عن التصحیف رابط نظم بدائع وقائعها واسطة عقد الجامع ونظامها	من استشمت قلوب القوم طائفة عرف المعارف من تعریفه الحسن	معرفی که از و تازه میشود دلها چراغ محفل اعیان و شمع محفلها	آنکه از نطق مجالس را هر زمان زینت دگر باشد
ادیب	مولانا [illegible] العدیل فی العالم المتحلی بمحاسن الجمیل نسبته المتخلی عن ذمائم الخصال الدنیة مجمع الآداب مقبول قلوب اولی الالباب	جامع الفضل مجمع الآداب ناشر العلم قدوة الاصحاب	آنکه در وصف حسن تادیب هرچه گویم هزار چندانست	با ادب جانفزا با سخن دلفریب باخرد بیاران با هنر هشیار
ایضاً	المولی الادیب الشریف الاسعد الادیب الاریب لازال التوقیر وحید التحقیق فی الاسالیب الادبیة واقف القوانین العربیة مدون دواوین الآداب جامع افانین السؤال والجواب	له ادب من لمعة الشمس المع وفضل عن التعریف اعلی وارفع	مکتب ادبش عقل پیر میخواند سبق [illegible]	ادیبی که از نور تعلیم او چراغ علوم است افروخته

صفات الحکما و طبقاتہم

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	مولیٰ موالی الانام افضل عظماء الایام اکمل المدققین کاشف اسرار المحققین سلطان اساطین الحکماء مغیث النفوس باجماع العلماء	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مقتدی اکابر الامم برہان حکماء العرب و العجم افضل ارباب الفضل و الحکمۃ فائض بحار المعانی الجمۃ بعلو الہمۃ جمال مجامع الفحول کمال محافل اصحاب العقول	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	کشاف مشکلات الحقائق مفتاح مغلقات الدقائق و معضلات الرقائق مخزن نفائس جواہر اصناف الحکم مرسل رخواص الحروف فی القیم غایۃ المطالب فی محاسن نہایۃ المقاصد الانسانیۃ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الحبر الاعظم و البحر الاخضم احکم ارباب الحکمۃ اسبق سباق العلم بسمو الہمۃ مکمل النفوس بجوامع الکمالات متمم فضائل العقول بترادف افاضات السعادات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مولانا الاعظم قدوۃ اعاظم الاطباء فی العالم مسیح الثانی مستخرج قانون المعانی نقاوۃ المجردات و المادیات خلاصۃ البسائط و المرکبات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ملک ملوک الاطباء حاوی کمالات الاولیاء جالینوس الزمان بقراط العہد و الاوان واقف اسرار الامراض رافع استار الاعراض مسیح الزمان لشفاء نوع الانسان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولی الاعظم مبارک الوجہ و القدم راحۃ الارواح شفاء القلوب و الاشباح وارث منصب جالینوس مزیل العوارض عن النفوس دافع انواع الالام شافی اصناف الاسقام	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیہ صفات الحکما

فارسیہ	فارسیہ	عربیہ	منثورات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	حاوی کمالات البقراط وجالینوس مقوی الارواح ومربی النفوس الحی بنفحات مسیامن انفاسہ قوی الابدان المبدی بلمعات بدائع کمالاتہ اسرار الامزجۃ والارکان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مولانا الاعظم مجمع العلوم والحکم محرم الاسرار الفلکیۃ مہبط الانوار الملکیۃ العارف باوضاع الافلاک الدائرات الواقف علی حرکات النیرات السائرات ناظم البدائع الہرمسیۃ جامع النفائس الہندسیۃ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المولی الاحکم اسوۃ مشاہیر الامم العارف بسیر الثابت والسیار الواقف علی دقائق الفلک الدوار زبدۃ اصحاب الہیئۃ والتنجیم محلل رموز صحائف الزیج وصفحات التقویم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ملجاء الحکماء المنجمین زبدۃ العلماء المتقدمین الطالع من مطالع الاقبال الشارق من مشارق الافضال قطب افلاک الفضائل نحور محاسن الاخلاق والشمائل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المطلع علی جوامع حقائق العلوم المشرف علی غوامض دقائق النجوم الصائب برزانۃ رائہ فی استنباط الاحکام الثاقب بمتانۃ رویتہ فی استخراج خواص الاجرام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المولی الاعظم مجمع المعانی [illegible] حسان الزمان سحبان الوقت فی البیان سابق مضمار البلاغۃ مجری [illegible] آخذ اعنۃ الفضل فی العصر [illegible] النطق [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لسان الزمان سحبان البیان صاحب الکلمات النجیعۃ ناظم الابیات اللطیفۃ البدیعۃ مستخرج درر المعانی من اصداف بحار قریحتہ الزاخرۃ مستنبط اعراب البیان من انابیب افکار طبیعتہ الزاہرۃ

طبقات الحکماء

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
[illegible]	افصح بلغاء العصر فی انشاد الاشعار ابلغ فصحاء الدهر فی کشف الاسرار نادرة الاهالی ناظم الدرر واللآلی ینبوع زلال البیان فیاض سجال التبیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مبدع البدائع مخترع الروائع نظام عقود جواهر الابیات صراف نقود زواهر الکلمات المختص بقوة الملکات فی الصناعات الممتاز بالحدس الکامل والفهم الوافر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	المولی المعظم محیی ذوائب ریاض الفضل برشحات القلم العالم بقواعد اصول المفردات العارف بقوانین فروع المرکبات مقلة حذقة الزمان یاقوت معدن العرفان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	سلطان اعاظم الکتاب برهان الزمان باتفاق اولی الالباب محرر الخطوط اللوحیة علی طبقات الالواح مقرر النفوس العرشیة علی صفحات الاطباق	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مترجم عجائب اللوائح الانسیة بالانامل مظهر انموذج البدائع الانسیة بالفضائل مصور النفوس القدسیة بالصور الروحانیة منقش الهندسة الروحانیة بالادوات الجسمانیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مروج المجالس المحافل باظهار آثار المعانی البدیعة مزین النوادی فی المنازل باعلاء اعلام الفاظه النجیعة زبدة الندماء قدوة البلغاء محبوب القلوب المفرح عن الکروب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مطبوع الشمائل مقبول الخصائل مجموع الفضائل محبوب الافاضل المفلق اللسن فی انشاء محاوراته الفصیح المنطق فی اداء مخاطباته مزیل الهموم والاحزان مفرح [illegible] الاخوان	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ الاوصاف للطبقات

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
نقاش	اُستاذُ الزَّمانِ اُعجوبةُ الدَّورانِ وحیدُ العصرِ فی غرائبِ انتظامِ صنائعِهِ عدیمُ النَّظیرِ فی عجائبِ ارتسامِ صنائعِهِ مُصوِّرُ الرُّسومِ البدیعةِ منقِّشُ الرُّقومِ اللطیفةِ النَّجیعةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ما لِی الثّانی فی صنائعِهِ و ثانی المانی فی بدائعِهِ المخصوصُ بفنونِ اللطافةِ فی الاختراعاتِ الشریفةِ المنصوصُ علیهِ فی مقامِ الظرافةِ بغرائبِ الابداعاتِ اللطیفةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	زُبدةُ نتائجِ الادوارِ خُلاصةُ اربابِ الصنائعِ فی الاعصارِ نقّاشُ الصُّوَرِ اللطیفةِ علی صفائحِ الالواحِ مُصوِّرُ النقوشِ الظریفةِ علی سطوحِ الصفائحِ بعونِ المصوِّرِ الملکِ الفتّاحِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اہل ادوار	حاوی اقسامِ الفضائلِ زینةُ محافلِ الاعالی والافاضلِ فی اضعافِ الاوتارِ والاغانی واقفُ رموزِ الثالثِ والثانی فیثاغورسُ الزمانِ فی استخراجِ الابعادِ واستنباطِ الالحانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	انیسُ اعاظمِ الملوکِ محبوبُ قلوبِ اربابِ الذوقِ من اهلِ السلوکِ مُزیّنُ الاصواتِ بتحسینِ النغمِ موجِدُ الالحانِ المحبوبةِ والنغماتِ الموزونةِ بالزیرِ والبمِّ مفقودُ النظیرِ فی الاعصارِ عدیمُ العدیلِ فی الاقطارِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
موسیقی	ناظمُ الفرائدِ الموسیقیةِ فی سلکِ الحقیقةِ بلا مجازٍ خاتمُ اهلِ الغناءِ من الترکِ والعجمِ والاعرابِ والحجازِ فاتحُ ابوابِ الفتوحِ علی وجوهِ العشّاقِ المشهورِ باستخراجِ قواعدِ الاصولِ بین اهلِ خراسانَ والعراقِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	جامعُ فنونِ الفضائلِ مروّجُ المجالسِ و مزیّنُ المحافلِ نزهةُ القلوبِ مزیلُ الاحزانِ والکروبِ مذهبُ سیّئاتِهِ لعمومِ مجلی غیاهبِ المکارهِ والغمومِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الداخلة في الحكمة

	منشورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
[illegible]	مولانا الاعظم مستجمع اسباب الحكم مقوّي مراسيم التعبير مروّج القلوب بحسن التقرير ثاني ابن سيرين بالحكم المتين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	عنوان طوامير التاويلات الصحيحة توقيع مناشير التعبيرات الصريحة عارف دقائق رؤيا الانام كاشف الاستار عن وجوه المنام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مولى الموالي موئل الاهالي الذي علت قوم اشكاله عن رسم التعريف وجلت رسوم اخباره عن وسم التحريف مختار الاخيار معيار الاخبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولى الاعظم مجمع الاحكام ومنبع الحكم معدن جواهر الحكم مخزن سرائر الاثار من العلم قدوة اهل الرمل بوفور الكياسة والكفاية اسوة ارباب الفضل بالفهم والفراسة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	المولى المقبول الممتاز عن الاقران بشرف القبول العارف بانوار التنجيم الواقف على اسرار التقويم ملك المعزمين مالك مناصب العزم المبين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	استاد الزمان نادرة الدوران طراح المباني اللطيفة مقدم الطراحين بالاختراعات العجيبة الشريفة قدوة المهندسين مقتدى المعمارين والموسسين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم البديعة مخترع الاوضاع الرفيعة معمار عمده المباني استاد المهندسين لاركان المنازل والمعاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات الفرقة الممتازة

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
حاجی	اکرم الحجاج والزوار اکمل الاخیار والابرار المشرف بزیارة بیت الله الحرام الکریم بطواف اطواف الرکن والمقام عارف اسرار العرفات والمناطائف المرفقة باقدام البررة والصفا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	قدوة حجاج الحرمین زبدة زوار القبلتین المعظم باستلام الحجر المکرم بطواف لبیت الازهر الطائف بارکان الحرم والحطیم الواقف لاداء الطاعة فی مقام ابراهیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غازی	الشجاع الاعظم وابطال المعظم ناهج مناهج الجهاد واضع قواعد الاجتهاد سابق مضامیر الشجاعة ضابط قوانین الغزو وحارسها عن الاضاعة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ملك الغزاة والمجاهدین ناصب رایات الاجتهاد فی اعلاء اعلام الدین ضابط ثغور الاسلام بالنصر العزیز حامی عساکر المسلمین ومدخلهم فی حرز حریز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیرزادگان	الشیخ الاقدم مخزن جواهر اسرار القدم زبدة فقراء الاقطاب قبلة عرفاء الامصار ملاذ اهل الفتوة ملجاء ارباب الکرم والمروة مجمع الاداب مقتدی الاصحاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شیخ زادگان	الشیخ الازهد والهمام الامجد مجمع انوار الزهادة منبع اسرار العبادة رئیس المتبرعین جلیس المتورعین افضل المتقبلین اکمل الزهاد والعباد والمتوکلین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صاحبزادگان	الشیخ العارف قدوة ارباب المعارف سادی صرف المعرفة الفنا مرشد مناهج الصدق والوفا مقتدی ارباب الیقظة والانتباه اسوة اصحاب السلوك من فقراء الله	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فی صفات الاصول والاعیان اوصاف المشاہیر والمعارف

منثورات	فارسیہ	عربیہ	منثورات
الصاحب الاکرم مصدر آثار الجود و مطلع انوار الکرم وجیہ الآفاق کریم الاخلاق افرع اعلام الرعایۃ جامع اقسام الحمایۃ والکفایۃ	[illegible]	[illegible]	الصاحب الاعظم حاوی قواعد المجد والکرم علی المراتب والمناصب جلیل المحامد و جزیل الفواضل خلاصۃ الاکارم نقاوۃ ذوی المکارم
الصدر المعظم موفور الاخلاق والشیم کریم العزۃ و عزیز السجیۃ مقبول جمیع القلوب بین البریۃ بدر الزمان زینۃ العہد والاوان	[illegible]	[illegible]	صدر اعظم قدوۃ صواریا الفخر اسوۃ الاعالی جامع المقاصد الی الایام باستیفاء لوازم الکرامۃ بین الانام باستطلاع دقائق الکفایۃ والشہامۃ
عزیز الوجود فی البلاد عظیم الجود بین کافۃ العباد منتہی سحاب الاکرام والنوال منشا اصول الانعام والافضال شدید الحمایۃ کثیر الرعایۃ	[illegible]	[illegible]	الموصوف بشرف الخصال الشریفۃ جوامع العز والجلال مہد مبانی الحمایۃ مشید معالی الرعایۃ عظیم الجود فی ذاتہ عزیز الوجود فی صفاتہ
منبع المکارم جامع مناظم الاکارم معدن جوامع الاکرام والاحسان مخزن نفائس الافضال والامتنان شدید الحمایۃ کثیر الرعایۃ	[illegible]	[illegible]	الصدر الا[illegible] الاخص المنیع الموسوم [illegible] [illegible] الاعیان الامۃ [illegible] [illegible] فی [illegible] اکارم [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] حسیب [illegible] جامع [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة صفات المعارف وتتمة صفات المشاهیر

عربیه	فارسیه	منثورات	عربیه
[illegible]	[illegible]	الصدر المعظم منبع علو الهمم خلاصة الأدوار نقاوة أهل الأعصار كريم الأصل في الزمان شريف النسل بين الأماثل والأقران	فتى جمع العلياء منفرجًا بها وأصبح وهو للمكارم والنهى
[illegible]	[illegible]	الصدر العالي افتخار الأهالي نادرة الأيام والليالي ينبوع زلال المعالي معدن جواهر اللطف العميم مخزن نفائس الطول الجسيم	فتى كان فيه ما يسر صديقه على أن فيه ما يسوء الأعاديا
[illegible]	[illegible]	الصاحب الرفيع ذي العز الشامخ والقدر المنيع محيط المكارم والعوارف بدر سماء الأكارم والعواطف الراقي على درج الجلال الصاعد على ذروة الإقبال	فتى يطلق الكفين بالجود والندى عيانًا يمين الجمع آمال من يرى
[illegible]	[illegible]	المعظم الأوفى والمكرم الأكفى مزين صحائف الأيام برقوم آثار الشهامة والرعاية مجلي صفائح الأزمان بلموع أنوار الحماية والكفاية	فتى في ذاته كمالات وهمة شمائل أهل المكارم والمجد
[illegible]	[illegible]	قدوة الأعيان أسوة الأقران مقبول أهالي الآفاق منظور ذوي المكارم وأولي الأخلاق كفيل المهام في صلاح الأنام ولي النعم جلي الكرم	فتى جمع المكارم والمعالي وفاق على الأماجد والأعالي
[illegible]	[illegible]	منظم جوامع الأمور بالكفاية مدبر مهام الجمهور محسن الدراية ويمن الرعاية أعرف الأشراف وأشرف الأعيان أظهر الآفاق وأوفق الأقران	فتى قد حاز بالنيل الأماني كما قد حاز بالسيف المكارم
[illegible]	[illegible]	افتخار الأعيان الفائض من نوال إقباله على الأكفاء والأقران راقم آثار الحماية على صحائف الإحسان جامع أطوار الرعاية بين طوائف الإنسان	فتى كان مجمعًا للفضائل فيا حبذا إقباله والشمائل

تتمۂ اوصاف المشاہیر — اوصاف الممتازین فی الطبقۃ الاولیٰ

فارسیہ	منثورات		عربیہ	فارسیہ
[illegible]	روساء امراء	الصدر المعظم جامع المکارم الشیم المشہور بالخلائق المرضیۃ البہیۃ المذکور بالخصال السنیۃ الزکیۃ مدبر عظام الامور مستشار اعاظم الجمہور	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ایضاً	صاحب مکارم اکرم الصواری الفخیم مجیر اماجد الاکابر مشاہیر الانام الفائق علی الاکفاء بمحاسن افضاله والسابق من الاقران بکرائم افعاله	[illegible]	[illegible]
[illegible]	روساء قبائل	الصاحب الرفیع ذی القدر المنیع فخر القبائل فی زمانه قدوۃ العشائر بالتفوق علی اقرانه نور عیون الاعیان عین النور فی اعین الخلان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ایضاً	الصدر العالی قدوۃ الاماجد اسوۃ الاعاظم مقدم القبائل والعشائر بانتظام المفاخر واجتماع المآثر کریم النسب بالذات شریف الحسب بحسن الصفات	[illegible]	[illegible]
[illegible]	تجار	صاحب اعظم مقدم تجار الامم شرف اولی الاعتبار سالک مسالک البراری والبحار مبشر صغار المهام قدوۃ اعیان التاجرین فی الایام	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ایضاً	زین الامناء والتجار خلاصۃ اخیار البلدان والامصار معتمد اعالی الآفاق والاقطار المشہور [illegible] والمذکور بالدیانۃ عند اہل [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	روساء [illegible]	[illegible] مؤسس [illegible] مفخر [illegible] الافاضل [illegible] الآفاق [illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف الاوساط		سائر العوام	
منثورات	فارسیه	منثورات	فارسیه
صدر الزمان قدوة الاعیان الموفق باصناف الخیرات المؤید من عند الله ... بجوامع المبرات ... الاهالی ... اسماء المعا[لی]	[illegible]	صدر الزمان موئل الاخوان نقاوة الاماثل الموفق بجلائل الشمائل مروج اسواق الانصاف ... مؤسس ارکان محاسن الاوصاف	[illegible]
حبیب الصالح ... مظهر آثار الکرم نقی الاخلاق وجلی السیر مطرح انوار العواطف مطمح انظار ارباب التوارث	[illegible]	اخص الزمان منبع الامتنان شرف القبائل بالاکرام فخر العشائر بافاضة الانعام اسوة الاهالی سالک طریق الاعالی	[illegible]
اعز الاعیان ... الاقران شرف ابناء الزمن بالتزام التفضل والاحسان صاحب المآثر العلیة جامع المفاخر البهیة	[illegible]	زین الزمان نور عیون الاعیان الواقف عن اصلاح الامور المطلع علی مصالح الجمهور غارس اشجار النجح حارس اطوار الکرم	[illegible]
زینت مشاهیر الاعیان اخیل الجماهیر فی زمانه ... اخوان الصفا اسوة خلان الصدق والوفا عمیم الکرم کریم الشیم	[illegible]	مقدم الاکفاء مظهر الصدق والوفاء نقاوة الاعصار خلاصة الادوار زین المشاهیر امین الجماهیر	[illegible]
شرف الاخیار زین الابرار مخزن الالطاف مجمع الاعطاف قدوة الامناء المتفوق بالمکارم عمدة الاکفاء صدر الانام مصلح المهام	[illegible]	قرة عیون الاماثل عدیم المشابه والمماثل صاحب الایادی زینة المحافل والنوادی المذکور بالخیر لدی الکرام الموصوف بالبر عند الانام	[illegible]
نادرة الایام ساحب اذیال الاکرام مؤسس مبانی الصدق فی اقواله مشید معاقد ... فی احواله صاحب ... مقبول البریة	[illegible]	ذخر الاقران فخر ابناء الزمان وحید العصر فی تکمیل محاسن العادات فرید الدهر فی تحصیل میامن السعادات	[illegible]
شفیق علی احبته ... احبابه ... مخصوص ... بمزید التوفیق ... بالصدق والتسلیمات	[illegible]	صفی الایام مقبول قلوب الانام شرف الاخیار زین الابرار الممتاز من اهالی زمانه الکرام الفائق علی اقرانه بحسن التسلیم	[illegible]

سطر ثالث از صحیفهٔ اولی در القاب بباید دانست که ایراد القاب
جهت تکمیل مراتب عزت و تتمیم لوازم حرمت ست و منشا اکثر او درین باب قاعده ایست
آنچه مصطلح فصحاء عرب ست و اغلب عجم بر همان وتیره میروند آنست که
لقب لفظیست مضاف بملک یا ملت یا دولت یا شریعت یا اسلام یا دنیا یا دین و
امثال آن چون عمدة الملک و امین الملة و عضد الدولة و صدر الشریعة و فخر الاسلام
و همام الدین و امام الدنیا و مانند آن و باشد که لفظ الجندین ازین کلمات
انضمام دهند چون علاء الملة و الدولة و الدنیا و الدین و نسبت امارت و صدرت و نقابت
و سیادت و اشباه آن جهت ارباب این مناصب از ... و مشایخ لفظ حقیقت
طریقت و تقوی و یقین و مانند آن اضافت کنند و ... بجای عتمی باشد چون
شمس الائمه و عین القضاة و سلطان العلما و شیخ المشایخ و قبل ازین در زمان اکابر
عصر یا خلیفه سابق لقب مقرر میساختند چون مستنصر و معتصم و متوکل خلفا و ملوک و سلاطین
را لقب تعیین میفرمودند چون یمین الدولة و ظهیر الملک حالا سلاطین القاب امرا و وزرا و
ایلچیان معین میسازند چون مقرب الحضرت ... عمدة الخواص و امثال آن و در
اوراق تقویم چند مناسب هر طائفه ... و هم انیات نیز ...
ملحوظست و در ایراد القاب ملاحظه اسامی ضروریست چنانچه اسم فاعل را مثلا
نظام الدین و تاج الدین علاء الدین و شرف الدین علی هذا و تعریف بکنیت نیز موجب
کمال تعریف و تعظیم و توقیر ست و کنیت سلاطین را نیز نویسند چون ابو الغازی و ابو المظفر
و ابو النصر و ابو الفتح و ابو الفوارس و ابو المعالی ... سادات و علما و مشایخ را نیز ... چون ابو
و ابو المحامد و ابو المفاخر و حالا بلغای عجم در مکاتیب غیر سلاطین ... ملوک ... انو
و آن نیز از زبان ملوک بملوک کتابت توان کرد و از آداب ... آنست که بعد از
در مکاتیب یکدیگر صفات و القاب ننویسند و ... و ... نیز ...
... عرضه داشت ... مولی ...
... گان ... کتابت ... الا ... راه ... الصواب

القاب اهل الطبقة الاولی	
الملوک	مخدوم
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

تتمه اهل الطبقة الاولى — القاب ارباب

الامراء والحكام	الصدور والوزراء	العمال وارباب الديوان	سائر الملازمين	قضاة وسادات	ائمه وقضاة
عضد الاسلام والمسلمين ... الملوك والسلاطين والدين	امين ... الملك والدولة والدين	... الملك والدولة والدين	سلطان الفقهاء ... والسادة والدين	... والسادة والدين	... والدولة والدين
... والدنيا والدين	... الملك والدولة والدين	الملك ... والدنيا والدين	... الملك والدين	... الملك والدولة والدين	... والدين
... السلاطين ... الملك والدولة والدين	... الصدر والدولة والدين	... الملك والدنيا والدين	... اهل ... الدولة والدين	... والدنيا والدين	... الشريعة ... والدين
... الملك والدين	... الملك والدنيا والدين	... الملك والدنيا والدين	... والدولة والدنيا والدين	... الملك والدنيا والدين	... والدنيا والدين
... الدولة والدنيا والدين	... الدولة والدنيا والدين	... الملك والدولة والدنيا والدين	... الدولة والدنيا والدين	... والدنيا والدين	... الشريعة والملة والدين
... والدنيا والدين	... الملك والدولة والدنيا والدين	... والدنيا والدين	... الفضل ... والدنيا والدين	... الملك والدولة والدنيا والدين	... الحق والشريعة والدين
... والملك والدين	... والدولة ...	... الملك والدين	... والدولة والدين	... والدين	... [illegible]

الطبقة الثانیة		القاب اصحاب الطبقة الثالثة			
مشائخ	اهل مناصب	سائر علما	اعیان معارف	اوساط	سائر عوام
[illegible] والملة والدین	[illegible] والملة والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] الدولة [illegible] الدنیا والدین	[illegible] والدین	[illegible] الدین
[illegible] والملة والدین	[illegible] الاسلام والمسلمین [illegible] الدنیا والملة والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] الدین	[illegible] الدین
[illegible] والملة والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] والدین	[illegible] الدولة [illegible] الدنیا والدین	[illegible] والدین	[illegible] الدولة [illegible] الدنیا والدین
[illegible] الاسلام [illegible]	[illegible] الاسلام [illegible] والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] والدین	[illegible] الدنیا والدین
[illegible] والملة والدین	[illegible] والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] الاعیان [illegible] والدین	[illegible] والدین	[illegible] والدین
[illegible] الاسلام [illegible]	[illegible] الدنیا والدین	[illegible] الملة والدین	[illegible] الدین	[illegible] الدین	[illegible] الدنیا والدین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر رابع از صحیفهٔ اولی در بیان ادعیه معروض میگردد که دعا در مکاتیب دو نوع است معین و غیر
معین اما معین در چهار موضع باشد مفتتح مکاتیب و مختتم آن و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام
ایام دولت مکتوب الیه یا درخواست ملاقات وی و آن از مقولهٔ عرض اخلاص است و غیر معین در اثنای کتابت احوال آورده
میشود و آن یا دعاست که بعد از ذکر آنچه لازم التعظیم بود یا دعای علیه بعد از مذکوری که واجب التحقیر باشد اما
دعوات افتتاحیه دو نوع است مشهور و اسهل و هر دو قسم بر سبیل استیفا سمت ذکر یافته و دعوات اختتامیه
در سطر حادی عشر ازین صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات اثنائیه در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از اسم مکتوب الیه
می باشد شرط اد انست که مکتوب مصدّر بدعا نباشد و الا دعا در اثنای دعا واقع شود چنانچه آفتاب دولت
فلان مد الله ظلاله العالی از مطلع اقبال طالع باد و قدما این طریقه را مستحسن نداشته اند بجهت آنکه ذکر دعای
ثانی پیش از اتمام دعای اول موهم است بقطع آن و بعضی از متاخران این شیوه را پسندیده موجب مزید حرمت
دانسته اند و بهر تقدیر دعائیکه بعد از نام توان آورد از افتتاح اسهل اخذ میتوان کرد چه ادعیه متنوعه جهت هر طبقه
مرقوم گشته اما آنچه استدعای دوام دولت یا درخواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثامن رقم
تحریر خواهد یافت وَاللّٰهُ الْمُجِیْبُ سطر خامس از صحیفهٔ اولی در ذکر کاتب و محل آن بعد از تمام
فقرات افتتاحیه است و در طبقات باید که مبتنی بر تواضع و تخشع باشد و درجات آن متفاوت است و در
اخوانیات مشتمل بر محبت و مخالصت باید و آنرا نیز مراتب است و بدین جهت این سطر مشتمل است بر دو کلمه
کلمهٔ اولی از سطر پنجم در ذکر کاتب بر وجهی که در مکاتیب طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی
مذکور میشود حرف اول در بیان صفت کاتب در طبقهٔ اعلی و چون اهل آن طبقه هشت قسم اند کاتب باید که وصف
خود مناسب هر قسمی ایراد کند و هرچند عالی تر باشد تذلل و خضوع آن بیشتر باید چنانچه در جدول هر قسمی رقم کرده
شده و آخر این سطر نوشته خواهد شد در محل اثبات اسم کاتب بر وجهی که قدما تعیین نموده اند و متاخران مقرر
فرموده اند و الله تعالی اعلم و منه التوفیق و علیه التکلان

ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلا

الموالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اولاد و عم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الملکات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الامرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلی

الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوزرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ارباب منصب القلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ارباب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در صفت کاتب بنسبت طبقهٔ اشرف مبتنی بر خلوص عقیدت و صفا طویت

[illegible]	مخلص معتقد که علی التوالی صحائف ایام و لیالی نعیر در نیک دعای دولت آنحضرت بیدار شد	جا لرخالص خدمتگار متخصص که دولت دین و دنیا و سعادت آن حضرت میزر اولی و اخری امیاسن محبت خداوند سے میداند	دعاگوی نیازمند که لباس ارادتش بطراز اخلاص مطرز و بعلم اختصاص معلم و مقرر است	معتقد نیکوخواه که در منبع دعا و در موقف رضا و وفا مشهور و بصفت صدق و صفا موصوف و بسمت حسن عقیدت معروف است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	نام مخلص که دعای دولت شریعت پناهی را وسیله وصول امانی و ذریعه حصول اقبال می دارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مرید نیازمند که پیوسته از ضمیر منیر خداوندی مقتبس انوار معارف و ملتمس اسرار عوارف می باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ مکاتب با طبقهٔ اشرف و جهت هر یک مثال آن زده شد قس علیه الباقی

[illegible]	محدث	فقیه	خطیب	واعظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محتسب	**قاری**	**حافظ**	**معرف**	**ادیب**
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حکیم	**طبیب**	**کتاب**	**منجم**	**شاعر**
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاجی	**غازی**	**زاهد**	**زاویه‌دار**	**خرقه‌پوش**
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم در وصف کاتب در رسائل طبقهٔ دوم مشتمل بر بیان محبت و دعا و شوق

[illegible]					
اعلی [illegible]	واقف مواقفت اخلاص و ناهج مناهج اختصاص	محب مصادقت شعار و مخلص مخالصت دثار	محب داعی و شائق مداعی	داعی مخلص و هوادار متخصص	مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص
[illegible]	محب ثابت المحبت داعی راسخ الموده	محب واضح النصیحت و معتقد صادق النیت	داعی ثابت الوداد و محب راسخ الاعتقاد	محب ارق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص	معتقد کامل المحبة و متخصص ثابت المودة
[illegible]	واثق بی ریا و محب کامل الوثوق	منهمک [illegible] خود خالص بی اشتباه	آرزومند بی مخلص و هوادار متخصص	ناصب الویه محبت و رافع انیه مودت	محب خالص نیت و نیکوخواه صافی طویت
[illegible]	محب آرزومند	محب مشتاق	هوادار آرزومند	محب خالص	مخلص مشتاق

کلمهٔ دوم در بیان ذکر کاتب بنوعی که در اخوانیات نویسند و هر آئینه آن صورت باید که بر محبت و مخالصت دائر بعضی باشد و یکی از دو نوع مذکور میتواند شد یکی آنکه کاتب خود را بصیغهٔ صفات وداد و اتحاد موصوف و بسمتی از سمات خلوص و صفای اعتقاد موسوم سازد بطریق نثر چنانچه در طبقات مذکور شد و آن در اغلب پارسی نویسند و اقسام آن در حیز حصر نیاید و درین اوراق صورتی چند از آن اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بوصف محبت و اخلاص بیتی عربی یا فارسی بیارد مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص مودت و ادامت وظائف دعا و اقامت لوازم ثنا و هریک از نوعین بحیطهٔ ذکر در می آید حرف اول در ذکر کاتب خالی از حلیهٔ نظم چند صورت باسالیب متنوعه مرقوم شد والله الموفق

صادق ترین هواداران که در مقام اخلاص مقیم و بر جادهٔ هواداری مستقیم است	مخلص ترین هواخواهان که حبل المتین اخلاص متمسک و بعروة الوثقی اختصاص مستمسک است	که بر وظائف موالات و رسوم مصافات بصدق نیت و خلوص طویت مواظب است	که نسیم انفاس متبرکهٔ آنجناب را مروح روح و مفتح ابواب فتوح می شناسد
خالص ترین دعاگویان که مخصص مهر آنجناب و مکین جان و مرغ اخلاص بر جبین دل و جبهٔ جان دارد	معتقدترین نیکوخواهان که مخلص قدیم است و متقلد طوق منت جسیم و لطف عمیم است	[illegible] ارادت و داد و تحمل مراتب اخلاص و اعتقاد [illegible] دارد	که صحائف ارادت را برقوم اخلاص و اختصاص توشیح میدهد
که از فرط وداد و اتحاد [illegible] و اعتقاد [illegible] هواداری و شارع غفران [illegible]	[illegible] طریقهٔ مستمره و وظیفهٔ نیکو خواهی و رابطهٔ خدمتگاری [illegible] داشته و میدارد	که تمر [illegible] رضا جوئی [illegible] موده [illegible]	که شارع طواعیت باقدام صدق نیت مسلوک داشته و خواهد داشت

تتمہ ذکر کاتب در اخوانیات

حاشیہ	۱	۲	۳
[illegible]	خاص ثابت است کہ در ... ... نهال ... مادر همیشه ... ... شاہ ...	صادق ... نیاز ... متعالیہ زلال نوال ... مرافقت ... است ...	کامل ... خاندان کہ ... منہاج اقامت ... ادامت ... دارد
[illegible]	... صورت ... اداء ... آنحضرت ... زبان ... بار ... روا ... دارد	کہ خلاصۂ زندگانی واشرف اعمال و امانی ... صحبت شریف مجمع معالی ومنبع معالی ...	کرده ... مرا ... فی اللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی ...
[illegible]	... مبانی ... ... صحبت ... ... کشیده میگویند	کہ ... را ... ظهور ... محاورات علیہ کانها لؤلؤ ... مکنون عبارات ...	کہ مورد ... از ... اغراض و شائبہ اعتراض ... ومبرا است
[illegible]	... صحبت ... تمام	کہ از میامن صحبت شریف وبرکات لقاء اشرف ملتمس فیوض وافره ... نوار الطاف متکاثره ... باشد	کہ همین ... ... سایہ ... بر فرق ... قدان ...
[illegible]	... ... مرتب ...	کہ ... انتخاب ... اخلاص ... طوبی لهم وحسن مآب بر جبین ...	محب مخلص ... ... اخلاص ... ایشان اقدم اخصاص ...
[illegible]	... صحیفۂ	... مخالصت ... ... بمسافت ... ... همت ...	باستضاءت انوار فیض آن ... ... واستفاده ... ... پیوستہ ... داشتہ باشد

حرف دوم از کلمه ثانی در ذکر کاتب حالی به عبارت عربی یا فارسی و این اسلوب لطیف است

ابیات فارسیه	منشورات مصلح	عربیه
[illegible]	[illegible]	مَنْ كَانَ يَا هُولِكَ سِتًّا وَجِهَارًا بِالصِّدْقِ يَدْعُو لَكَ لَيْلًا وَنَهَارًا
[illegible]	[illegible]	مَنْ لَيْسَ تَفِيضُ عَوَارِفُ الْإِحْسَانِ مِنْ فَيْضِ فَضْلِكَ غَايَةَ الْإِمْكَانِ
[illegible]	[illegible]	مَنْ أَخْلَصَ سِرَّهُ وَقَلْبَهُ فِي حِفْظِ قَوَاعِدِ الْمَحَبَّةِ
[illegible]	[illegible]	مَنْ [illegible] الْإِخْلَاصِ [illegible] الْعَظِيمِ [illegible] بِالْعَهْدِ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذیل در بیان مواضع نام کاتب و نزد فارسیان آنرا چهار محل معین ست اول در زیر سطر که خود را ذکر
میکند چون بندهٔ کمترین یا کمترین بندگان و اینجا نام مجرد باید نوشت و این صورت در مکاتیب اعاظم طبقهٔ اعلی انسب
باشد و اولی دوم در ذیل سطری آخر مکتوب و اینجا نام تنها نویسند بلکه صفتی مشتمل بر تواضع با وی باید نوشت
چنانچه عبد الاقل یا داعی متخصص یا محب مخلص و مثال آن و این نوع برسائل طبقهٔ متوسط نسبتی تمام دارد سوم بر جانب
مکتوب از جانب دست راست و اینجا نیز نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت و یاری و شوق و هواداری با آن انضمام
باید داد چون محب مشتاق یا مخلص هواخواه و مانند آن و این قسم مخصوص اخوانیات ست و سلاطین بیکدیگر
برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب و این نهایت رعایت ادب ست هر چند بکناره کاغذ از جانب شمال
کاتب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود و اینجا نیز نام بوصفی نسبت حال کاتب متضمن [illegible] و کتابت
اعراب نام را داخل سطور مکتوب می نویسند در محلی که اولی ست و چیزی که کتابت اصل و حال کتابت میان
چنانچه محب المشتاق فلان یدعو بالخیر [illegible]

سطر سادس از صحیفهٔ اولی در ادای تحیت

و آن بعد از ذکر کتابت مذکور میگردد و این صورت در طبقات منسوب اند بوده و از اخوانیات در مکاتیبی که
افتتاح به تحیات نکرده باشند پس این سطر منطوی باشد بر دو کلمه یکی در تحیات طبقات و دیگر در آنچه
مناسب باشد با اخوانیات کلمهٔ اولی در تحیات طبقات مرتبه صاحب عظمت [illegible] نیست که در باب
تحیات بغایت متفاوت افتاده از آنجا که خدمت و عبودیت ست تا آنجا که سلام و تحیت پس
هر طبقه را از طبقات ثلاثه علی حده نوعی از تحیات باید و هر نوعی در حرفی سمت تسطیر خواهد رفت حرف
اول در تحیات طبقهٔ علیا و اساس آن در بنیاد قسم بندگی و خدمت و تحیت و عبودیت و امثال آن
باشد و بمدار اقسام [illegible] با تقیید بر طاعت و ضراعت و دعا و مدحت [illegible] آن چنانچه [illegible]
مذکور شده صرف [illegible] کلمات [illegible] تقدیم [illegible] اخیر [illegible] متعلق [illegible] کاتب [illegible] و الله اعلم بالصواب

[illegible]

التحیات للطبقة الاعلی

للملوک	لاولادهم	للمعظمات	للامراء الکرام
قوائم سریر سلطنت بلب خضوع وخشوع مقبل وملثوم گردانیده ومراسم بندگی ولوازم ضراعت	مراسم عبودیات ولوازم اطاعات وضراعات در پایه سریر اعلی که قبله اقبال است	مراسم خدمات بندگانه ولوازم عبودیات چاکرانه که بشرایط اوراد واذکار است بالعشی والابکار	قواعد مسند امارت بلب ادب ملثوم گردانیده ومراسم اطاعت ولوازم [illegible] وضراعت
بتاصین اقبال والهام دولت زمین عبودیت بلب ادب مقبل ساخته ووظائف عبودیت وآستان بوسی	متقاعد استکانت وقواعد بندگی وضراعت را بمزید استحکام مقرون ساخته بروانب نیاز	وظیفه چاکری ورابته خدمتگاری که در دوائم بوده مرتب داشته ضراعت وتهنیات بآستان	[illegible] بندگی [illegible] خدمتگاری [illegible] [illegible] تجدید ساخته ووظائف خدمت
سر طاعت بر خط متابعت داشته وتحیات اوقات بر لوازم اذعان واطاعت نگاشته	تراب عتبه عالیه را مسود جبین ضراعت ساخته وملتزم شفاة اطاعت [illegible] نیازمندی وظائف	قواعد بندگی ودولتخواهی بدعائم ضراعت ناقلباهی ممهد ومؤکد داشته وتحیت نیاز را بر سریر	[illegible] نوافح بلب ضرع [illegible] [illegible] بخضوع وخشوع

بقیة التحیات

للصدور المقربین	للوزراء الکرام	لارباب الدواوین	بسائر اهل زمین
حاشیه بساط دولت روز افزون را بلب ادب مقبل داده ووظائف خدمت	خدمات موفور ودعوات محصور با وظائف مسکنت وروانب نیاز واستکانت مقرون ساخته	رسائل خدمات صافیه [illegible] ووسائل [illegible] سانیه الصفا [illegible] بر دعا وتحفه نیاز بجناب	[illegible] خدمات و[illegible] دعوات صافیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رقیمه [illegible] استکانت از سر خضوع وابتهال [illegible] دالآصال بجناب جلال	سر اطاعت بر خط فرمان نهاده وتقدیم ضراعت موقوف فرمان برداری [illegible] دعای نیازمندانه	[illegible] ضراعت [illegible] [illegible] خدمات [illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] خدمت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وظائف رضاجوئی خدمتگاری [illegible] اوفی وفرمان برداری [illegible] وتحیه عملیه	در موقف خدمت [illegible] ودرس خضوع و[illegible] وظائف دعا [illegible] ثنا	[illegible] خدمات و[illegible] [illegible] وسیله [illegible] [illegible] [illegible]	[illegible]

حرف دوم در تحیات طبقه اشرف و بنای آن بر وفور عا و شمول ثنا باتفاوت درجات آن

السادات والنقباء	ابلاغ	للائمة والفضلا	ابلاغ	للقضاة والولاة	ابلاغ	للمشایخ والزهاد	ابلاغ
بعرض لطائف دعواتے که روائح صدق آن مروح روح و فوائح طیب آن معطر روضه فتح و فتوح باشد	[illegible]	بابلاغ طرائف ادعیه که از نسیم روائح آن ریاض انس نضارت یابد و از نسیم نوافح گلزار قدس طراوت پذیرد	[illegible]	صحائف تشرائف دعوات و نفحات طرائف [illegible] نفحات لانحات مصحوب نسیم اخلاص و شمیم اختصاص	[illegible]	جواهر زواهر دعاهائی که رشته صدق و صفا و سلک ارادت و وفا سمت انتظام یافته باشد	[illegible]
برلوای دعای که مطاوی لفحات نکهت اخلاص را شامل بود و فحاوی نسمات نشر بفاتحه اختصاص مشتمل	[illegible]	بعرض مدائحی که فوائح آن از روائح اخلاص حکایت کنند و روائع آن چون آیات بدائع اختصاص دل و جان سراینده نماید	[illegible]	فوائح نفحات معطر نسیم و صفائح تحیات معنبر شمیم محول باحوامل سعادت [illegible] شمول حصول مرادات [illegible]	[illegible]	دعوات نیک صفای ضمیر [illegible] مرسل [illegible] بوده [illegible] صیقل غبار [illegible]	[illegible]
برفع خدمات اخلاص شعار و عرض مدحات اختصاص دثار که منشعب از صدق نیت و منبعث از صفای طویت باشد	[illegible]	بر اتحاف خیاباتی که [illegible] سبب تعطیر مجالس انس و فوائح انوارش موجب [illegible] محافل قدس باشد	[illegible]	ثنای مقرون بفنون لطف و دعای موشح بصنوف [illegible] نیاز در اعلی [illegible]	[illegible]	تحف تحیات [illegible] [illegible]	[illegible]

بقیه تحیات طبقه اشرف

لاهل العلوم الدینیة	ابلاغ	لارباب المناصب	ابلاغ	لاصحاب الحکم [illegible]	ابلاغ	لسائر هذه الطبقة	ابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تحریر سوم در تحیات طبقهٔ اوسط و آن مشتمل ست بر تسلیمات با تباین مراتب درجات

اصول و اعیان	ابلاغ	معارف و مشاهیر	ابلاغ	اوساط الناس	ابلاغ	سائر العوام	ابلاغ
الوف تحیات تشوق نثار و صنوف تسلیمات لطف آثار	[illegible]	سلامی مشتمل بر صنوف شوق و غرام و محتوی بر صنوف تشوق لاکلام	[illegible]	سلامی مقرون بامارات پیوستگی و تحیتی مشحون بعلامات دلبستگی	[illegible]	سلامی موشح بانواع اشفاق و مرشح باصناف اشواق	[illegible]
تحیتی کامحی مراسم مخالصت و ناشر لوازم مصافات و مصادقت یا	[illegible]	سلامی که آثار انوار محبت و ازدیاد مواد مودت ازان مستفاد گردد	[illegible]	تسلیماتی مبنی بر صدق وداد و تحیاتی مبنی از حسن اعتقاد	[illegible]	سلامی چون نور آشنائی سراسر روشنائی چون مردم دیده مردم رابینائی	[illegible]
تسلیماتی مشتمل بر خلوص عقیدت و تحیاتی منطوی بر وداد و محبت مجمل	[illegible]	تحیتی مزین تمهید قواعد وداد و مشرف بتاکید مبانی محبت و اعتقاد	[illegible]	قوافل تحیت و سلام بارواحل اشفاق و اهتمام	[illegible]	سلامی از صفت انتها مبرا و تحیتی از سمت انقضا معرا	[illegible]

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظه منصب مکتوب الیه نموده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براعت استهلال هر آئنه موجب مزید حسن و لطافت خواهد بود مثلا جهت قاضی برین منوال بود که تحیتی که دار القضای ازل فحاوی آن ابصدق دعاوی مودت و ولا مسجل گردانیده باشند و کیلان محکمه قدر در روزنامه لم یزال مطاوی آنرا بشهود عهود محبت و وفا مدلل ساخته بتار مجلس اعلی میگردانند و از برای مستوفی دعواتی که روزنامچه اتصال ان از حشو انقطاع منقح و مصون باشد و فهرست جامع الحساب حسن وفایش از صادر من ذلک تغیر و تبدیل محفوظ و مامون ارسال میرود و در مکاتیب اطبا با نکم خدماتی که چون روائح انفاس مسیح آثار مزیل اعراض و شافی اسقام و امراض باشد و علی هذا القیاس کلمهٔ ثانیه از سطر سادس در تحیاتی که مناسب اخوانیات باشد و هر آئنه در مکاتیب باید که افتتاح بر تحیات کرده باشند تا اصناف تحیات جهت افتتاح در مجلس رقم ذکر پذیرفته و ازان محل انعقاد ارکه خواهند بحسب این محل اختیار میتوان کرد با ابیات مناسب آن و اینجا نیز نوعی چند از تحیات خالی از منظومات سمت اثبات می یابد تا این موضع از کسوت آن صورت عاری نماند والله الموفق والهادی وعلی کرمه التعویل اعتمادی

طرف من التحیات اللائقة بالاخوانیات

التحیات بنوع لطیف	ابلاغ	التحیات بنوع الطف	ابلاغ
دعائیکه لمعات انوارش بصائر اولی الابصار را منور دارد و ثنائیکه نفحات ازهار اسرارش ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد بمجلس سامی که حرم کرم و سدهٔ گرامی که مرجع مجد و بنی آدم است	معروض میدارد	تحفهٔ دعائیکه سحرگاه از منظرهٔ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ چهره کشاید بلکه درگاه و بیگاه بر منصهٔ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ جلوه بنماید	[illegible]
تحفهٔ تحیات و تحیهٔ دعوات که میامن مضاعفات از مطاوی آن ظاهر و لطائف مواعدات از فحاوی آن مؤید و باهر باشد بمجلس رفیع که مرکز دائرهٔ امانی و مطرح اشعهٔ دولت و جهانبانی است	عرض مینماید	تحیات فائض البرکات و دعوات لائحة اللمعات بانفاح فواتح اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ بسدهٔ رفعت مآب مکرمت نصاب	[illegible]
وظیفهٔ دعائیکه غبار شوائب ریا از ساحت آن منفی بود و تحفهٔ ثنائیکه رخسارهٔ آن از خدشهٔ [illegible] اولی الابصار زینت یابد بآستان سعادت نشان که مجمع امانی و مرجع آمال است	[illegible]	فواتح مفاتیح تسلیمات که سائران مراحل فتوحات غیبی با مداد و رفاقت انتهاج مناهج اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا فَقَدْ جَآءَکُمُ الْفَتْحُ توانند بود	[illegible]
جوامع دعوات صائبة الاجابة و مجامع اثنیه واجبة الاصابة که [illegible] باشد بجناب عالی که کعبهٔ ارباب [illegible] و قبلهٔ اصحاب آداب است	[illegible]	امداد دعائیکه چون اثنیهٔ مسبحان صوامع یُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُوْنَ مقرون بقبول و اعداد ثنائیکه چون ادعیهٔ مقدسان مجامع بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُوْنَ مستجاب و مقبول	[illegible]
لطائف دعواتی که رقوم خلت از خلال سطور آن باهر و حروف محبت از مطاوی کلمات آن [illegible] ظاهر باشد بجناب عالی [illegible]	[illegible]	دعائیکه نهال کمالش بر جویبار اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ نشو و نما یافته باشد و ثنائی که دوحهٔ اقبالش در روضهٔ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ پرورش پذیرفته	[illegible]
اثنیه که از مطالع و مقاطع آن طوالع مودادی لائح و از قوادم و خوافی آن روائح خدمت و حق گذاری باهر و واضح بود بمجلس معلی که قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحبدلان است	عرض مینماید (?)	فنون دعواتی که از ریاحین بساتین اخلاص بنسیم اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ دارد ازهار اشجار اختصاصش شمیم فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ بمشام قلوب جناب ارواح اصحاب رسد	[illegible]
مدحتی که نفحات سوابق محبت و وداد مشام جان اخوان الصفا را معطر دارد و تحیتی که بلمعات لوائح طاعت و انقیاد سویدای دل خلان را منور سازد بجناب رفیع که مهبط انوار و مجمع اخیار است	معروض میدارد (?)	مدحتی که روائح عرفانش انگاره فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ رائح شود و تحیتی که فوائح روح و ریحانش از روضهٔ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فائح گردد ایثار ملازمان	[illegible]

بقیة التحیات المناسبة بالاخوانیات

التحیات بنوع آخر	ابلاغ	علی اسلوب آخر	ابلاغ	المتفرقات	ابلاغ
بماهای تحیتیکه از روائح لوائح [illegible] مشام دلها معطر و از لوامع طوالع [illegible] دیده و جانها منور گردد	[illegible]	دعائیکه بجهت ثنا و رواتب تحیت و دعا بر نسبت نسیم صبا بجانب آن کعبهٔ عز و علا	[illegible]	خدمتی از سمت تعریف و جهت تحدید معرا و تحیتی بحلیهٔ مصافات و پیرایهٔ موالات تزیین تحلی بر بیت سفیر شمال	ارسال نمایند
بر وظیفهٔ دعائیکه علامات اجابت آن مشاهد و معاین و امارات استجابتش متقرر و معین باشد	[illegible]	لوامع بروق تحیات و جوامع فصول دعوات که سبب انتظام جواهر وداد و موجب اتساق مراسم التحابست	[illegible]	نفحات نسیم اخلاص و فوحات شمیم اختصاص مقرون بر واتب تسلیمات و مشحون بمیامن تکریمات ارسال نموده	[illegible]
به تبلیغ رشحات خدماتیکه مورد رشحش حیاض اخلاص بود و تقریر نفحات دعائیکه مصدر ریاض اختصاص باشد پیوسته	[illegible]	دعائیکه طلوع لوامع ودادش از مطلع اتحاد باشد و لمیع طوالع جمالش از مشارق کمال بود بامداد نسیم سحرگاهی در [illegible]	[illegible]	تحفهٔ سلامیکه پامال اقدام اقلام و دست زدهٔ چابکان کارخانهٔ خواطر و افهام نگشته باشد معروض داده امیدست	[illegible]
بر اتحاد و تحیتیکه از مطاوی آن تحاوی خلوص نیت مفهوم و از ایرادش امداد صفای طویت مستفاد و معلوم گردد علی الدوام	[illegible]	دعائیکه نسیم فایحش مشام جان سازد و ثنائیکه غنچهٔ صدق و صفا در چمن دل و جان بشگفاند همعنان نسیم سحری بی توقف	[illegible]	جواهر زواهر تحیات و درر غرر تسلیمات که از معادن اخلاص و مخازن اختصاص بیرون آمده باشد بمجلس عالی اتحاف نموده	[illegible]
بر اقامت دعائیکه چون سینهٔ صوفیان صفا از شوائب کدورات خالی و مانند دیدهٔ عارفان بمشاهدهٔ انوار شواهد تجلیات حالی	[illegible]	دعوتیکه شمال کمالش ریاض خلوص را تازه دارد و تحیاتیکه صفای عقائدش حدائق عقیدت را طراوت بی اندازه بخشد با تحفهٔ نیاز	[illegible]	صحائف دعوات مستجابه و لطائف تحیات مستطابه آناء الصبح و اطراف المساء بر طبق نیاز و دعا	[illegible]
بر تمهید مبانی دعاء دوام ایام و بقا و تاکید قواعد ثنای جناب اعلی خالی از شوب ریا در همه اوقات	[illegible]	صحیفهٔ محبتی برقوم اخلاص مرقوم و دیباچهٔ ارادتی برسوم اختصاص مرسوم با رفیق صحبت از طریق اطاعت	[illegible]	طرف دعوات نامیات و تحف تحیات وافیات با قوافل خلوص جنانی در رواحل خصوص روحانی بسدهٔ سنیه	[illegible]
بترقیع سلامی معرا از قیود عبارات و تقریرات اهل تکلف و مبرا از حدود اشارات و تحریرات ارباب تصلف همواره ملازمت	[illegible]	دعاهای ارجمند و ثناهای اخلاص پیوند که وسیلهٔ نیازمندان مخلص و ذریعهٔ ارادتمندان خالص تواند بود با تحفهٔ نیاز و خشوع	[illegible]	دعائیکه بتباشیر طلوعش غرهٔ روز وفاداری منور و بروائح خصوصش طرهٔ شب حق گذاری معطر باشد بجناب رفیع	[illegible]

سطر سابع از صحیفهٔ اولی در بیان عرض اخلاص

و محل آن بعد از ادای تحیات است و عرض اخلاص چنانچه در رسائل بلغا و مکاتیب فضلا بنظر در آمده باستدعای دوام دولت مکتوب الیه است یا ادا است بر نشر مناقب و شرح مناصب او با توجه تمام بحصول مجاورت و حصول محاورت و در هریک ازین اصناف ثلثه صور متنوعه ممکن است هم بطبقات هم و از خوانیات و بدین سبب این سطر منطوی باشد بر دو کلمه کلمه اولی در آنچه مناسب طبقات تواند بود مشتمل بر سه حرف حرف اول در عرض اخلاص به نسبت طبقهٔ اعلی و ارکان برا باشد عاسه از دیاد دولت و تضاعف حشمت و برای اتمام سخن درین قسم کلمهٔ چند منظوم یا منثور بطریق دعا لازم است

للملوک	تمام الکلام	لاولاد السلاطین	تمام الکلام
و استعلای مراتب ارکان دولت قاهره و ارتقای مناصب بنیان حشمت باهره بخلوص نیت و صفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات استدعا مینماید	[illegible]	و در طی مناجات سحرگاهی از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا میرود که لحظه فلحظه آیات سلطنتی تازه و عظمتی بی اندازه بر صفحات ایام دولت همایون ظاهر و باهر	[illegible]
و بعد از ادای مراسم فرض از حضرت بدیع السموات والارض دوام عهود سلطنت و جهانبانی و قوام حدود عدالت و سلطان نشانی را مستدعی است	[illegible]	و از درباب بی منت و فتاح منزه از سمت قسمت مسالت مینماید که بندگان دولت قاهره بعون عنایت ربانی و مدد حمایت سبحانی سر دشمنان بر زمین آورند و جمله جهان زیر نگین	[illegible]
و دوام ایام سلطنت و شهریاری و خلود عهود خلافت و جهانداری بندگان حضرت اعلی که متضمن صلاح حال و نجاح آمال عباد است از حضرت مبدع البرایا مسئلت مینماید	[illegible]	و بهنگام سحرگاه از حضرت اله مسئول آنکه ابد ربع مسکون در تحت فرمان همایون باشد و مراتب سلطنت و کشورگشائی رابسته ابهت و فرمان روائی از زنگار زوال و انتقال مصون باد	[illegible]
و از نظام رتبهٔ خلافت و اتساع عرصهٔ سلطنت که متکفل صلاح احوال و متضمن نجاح جمهور بنی آدم است بالعشی والاشراق از حضرت فیاض علی الاطلاق میخواهد	[illegible]	و از درگاه واهب العطیات و فیاض البرکات تقدست ذاته و تنزهت صفاته مسالت میرود که تمام معمورهٔ اسلام در حوزهٔ اقتدار بندگان حضرت صفت استقرار پذیرد	[illegible]

للملکات	تمام الکلام	للامراء والحکام	تمام الکلام
و از حضرت وهاب امانی که بخشندهٔ سعادت جاودانی و برآرندهٔ مراد دو جهانی است مزید جاه و حشمت و دوام عصمت و عظمت آنحضرت درخواست مینمایند	[illegible]	و استحکام مبانی ارادت و نامداری و انتظام معاقد ایالت و کامگاری بدعوات سحرگاهی حضرت الهی که فیاض فیوض نامتناهی ست می طلبد	[illegible]
و دوام دولت ابد پیوند که غرهٔ سلطنت با انتظام آن منور و معلی و خلعت مملکت بطراز اتساق اهتمامش مطرز و محلی ست از درگاه الوهیت میجوید	[illegible]	و دوام اتساق امور دولت و خلود انتظام مهام حشمت و شوکت آنحضرت را از بارگاه واهب السبب تبارک و تعالی رب جل شانه و عظم سلطانه مستدعی میباشد	[illegible]
و تضرع و زاری از حضرت باری عز و کره بشر بره خلود ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کافل صلاح عموم رعایا و مشتمل بر نجاح کافه برایاست در نجوید	[illegible]	و بوظایف دعا و رواتب ثنا که بر کافهٔ انام علی الدوام فرض عین است لیلاً و نهاراً و سراً و جهاراً اشتغال نموده و مینماید دولت بندگان حضرت امارت پناهی بدعای سحرگاهی از عنایت بی غایت الهی [illegible]	[illegible]

للصدور وارکان الدوله	تمام الکلام	للوزراء واصحاب منصب	تمام الکلام
و همواره انتظام امور صدارت پناهی از بارگاه حضرت متعال الهی بدعا و نیاز سحرگاهی [illegible] زبان نمود و در رده دعا پرده مسئلت مینماید	[illegible]	و همواره [illegible] و رواق زندگانی [illegible] کامرانی [illegible] [illegible]	[illegible]
استعلای مراتب جاه و جلال و ارتقای مناصب عز و اقبال آنحضرت از بارگاه عطیات الهیه [illegible] سحرگاه استدعا مینماید	[illegible]	و دوام دولت همایون [illegible] که واسطه صلاح رعایا [illegible] [illegible] از روایت [illegible] بدوام میرساند	[illegible]
[illegible] اطراف الرواح از حضرت مبدع الارواح و فاطر الاشباح تضاعف انوار دولت و ترادف آثار مکرمت آنحضرت بزبانی که دل موافق اوست درخواست میکنند	[illegible]	و دعای ایام دوام وزارت و ایالت و خلود افاضت آثار معدلت و عدالت آنحضرت فی کل الازمان از صمیم دل و جان باد و امیر سانند	[illegible]

لاهل الدیوان وارباب القلم	تمام الکلام	لسائر الملازمین	تمام الکلام
واستدامت مدام دولت واستقامت امور حشمت راکه وسیله آسایش رعایا و ذریعه آرایش برایاست از ملک اعلی استدعا میکند	این دعا باشد بالطاف الهی مستجاب	و در جمیع احوال سرمایه امانی و پیرایه آمال دعای دولت آنجناب شناخته و آنرا ورد زبان و سبحه روان ساخته	برمنصه اجابت و منظر استجابت چهره کشا و دل نما باد
وعلی التوالی از ملک متعال تعالی شانه توالی احسان تضاعف مواد مجد و اقبال و تزاید امداد جاه و جلال بزبان ابتهال مسئلت مینماید	هذا دعاء من الله ان یجیب	و فی السراء والضراء دعای تزاید جاه و جلال و ازدیاد دولت و اقبال اشتغال مینماید	بمسامع [illegible] بنجاح مستجابات مقرون و مشفوع باد
وبالغدو والآصال از روی نیاز و ابتهال دعای آنجناب بسبب ترقی مدارج حشمت و جاه و معارج رفعت باشد ببارگاه رفیع الدرجات رفع میکند	بی شبهه این دعا با اجابت قرین بود	و از خزانه افضال مبدع لایزال انتظام مهام دولت و اقبال و ازدیاد مواد جاه و جلال آن عدیم المثال مسئلت مینماید	قوافل اجابت بانی و رواحل استجابت جانی بدان مقرون باد

حرف دوم در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقه اشرف باشد و آن باستدعا دوام جاه و حشمت مکتوب الیه یا ادامت بر شرح مناقب و مراتب یا توجه بروبت و صحبت وی و درین نوع تمام کلام گاه دعا باشد و گاه غیر آن والله المستعان

للنقباء والسادات	تمام الکلام	لائمة الاجلة الثقات	تمام الکلام
واز سر خلوص عقیدت و صفای نیت بقای دولت نقابت پناهی که صلاح بنیابت و فلاح بنی سادات بر آن مترتب و متفرع است اشتغال مینماید	این دعا را جبرئیل از سدره آمین میکند	و بزبان ثناخوانی بی شائبه تهاون و توانی دعای ادامت ایام معالی و فضائل آن مقتدای اعالی و افاضل وظیفه صباح بل رابطه لیل و نهار دارد	علامات اجابت این مرام بر صحائف ایام مشهود باد
و آناء اللیل و اطراف النهار مطابقت ابرار و موافقت زمره والمستغفرین بالاسحار بر دعای دوام ایام سعادت انجام مواظبت نموده مینماید	وهذا دعاء للبریة شامل	از حضرت واجب الوجود مفیض الکرم والجود تمهید ارکان دین پروری و تشیید بنیان شریعت گستری آنحضرت را از بارگاه الطاف باری بانواع تضرع و زاری درمیخواهد	صحیفه این دعا بر رقم اجابت مرقوم و مسطور باد
و عقیب الصلوات از حضرت مجیب الدعوات دوام اسباب کامگاری و نظام مهام بختیاری ملازمان سده عالم پناهی را مستدعی می باشد	[illegible] از همه خلق جهان آمین باد	و دوام ایام دولت حضرت افاضل پناهی را از بارگاه الطاف الهی بدعوات سحرگاهی بطریق نیاز [illegible] درخواست مینماید	سرعت اجابتش مقرر و ظهور استجابتش مقدر باد

للقضاة والامنا	تمام الکلام	للمشایخ الکبرا	تمام الکلام
دبا دعیه صبح وشام دوام انتظام مهام شریعت پناهی که در ضمن آن صلاح وفلاح کافه انام [illegible] ... از حضرت ملک علام مسئلت مینماید	[illegible]	وبر تعاقب اعصار و دهور و تتابع ایام وشهور [illegible] افاضات روحانی آن [illegible] تمنیات ربانی از جناب حضرت [illegible] میخواهد	[illegible]
و از مواهب واهب الامانی [illegible] [illegible] [illegible] منبع مکارم و محب [illegible]	[illegible]	وبا وقت [illegible] مریدباب علا و [illegible] رهایت [illegible] سده [illegible] پناهی و [illegible]	[illegible]
و فی جمیع الساعات علی وجه الضرعات دعای استحکام مبانی جلال اسلام پناهی و انتظام اسباب اعزاز و اجلال شریعت دستگاهی میگوید	[illegible]	و بر اتیه دعای که مرده بهمت مریدان آستان قدسی نشان و مستفید ان کلمات تامات ایشان امری لازم و حکمی واجب است مواظبت نموده خواهد نمود	[illegible]

لارباب العلوم الدینیة	تمام الکلام	لاصحاب المناصب الشرعیة	تمام الکلام
و ذکر مناقب زاکیه و شرح مراتب عالیه علی ملاء الخواص والعوام بتجدد الشهور والاعوام ورد زبان دارد	[illegible]	و بر دو حه نهال اخلاص ورزی و صفا و داد و اختصاص چون عندلیب سحری از روی ثناگستری نغمات مدحات آنجناب می سراید	[illegible]
سرا و جهارا بتلاوت صحائف منقبت خوانی ولیلا ونهارا بقرائت جرائد محمدت طرازی اشتغال مینماید	[illegible]	وارقام خلوص و هواداری بر صفحه خاطر و ضمیر مینگارد و در رابطه ثنا خوانی و منقبت طرازی بر طریقه مستمره مهد میدارد	[illegible]
و مجامع اوقات و جوامع آیات بنشر مدائح ذات ملکی ملکات و ذکر مفاخر صفات سامی سمات مصروف میسازد	[illegible]	و در منازل هواداری و رضا جوئی مواطن حق گذاری و دعاگوئی رابته نشر تهنیه ذات عالی علی التعاقب والتوالی مرتب میدارد	[illegible]

تمام الکلام	لسائر هذه الطبقة	تمام الکلام	للحکماء والفضلاء
[illegible]	وفی اناء اللیل واطراف النهار از لطائف عواطف آفریدگار صورت تیسر انتظام در زمرهٔ مستسعدان مجالس مجالست تمنا میکند	[illegible]	وبجان وجنان مشغوف وملهوف شرف انتظام در سلک مجاوران سدهٔ سدرهٔ احترام که ذریعهٔ وصول بلذات روحانی و وسیلهٔ حصول نجات جاودانی فی مجالست می باشد
[illegible]	وانفتاح ابواب امانی وآمال وفیاض وارف عوارف فضل وافضال استدعای دریافت شرف ملاقات مسرت افزای میدارد	[illegible]	وپیوسته مستدعی ذریعهٔ احراز دولت لقای اشرف و وسیلهٔ ادراک سعادت التقای میمنت انتمای آن مطلع انوار رفعت وشرف میباشد والواب حصول این مرام از فیض ضمانت
[illegible]	وبجوامع همم متعطش ادراک دولت التقا بوده آن صورت را که اقصی غایات مقاصد انسانی واعلی نهایات مطالب وجهانیست از حضرت ربانی میخواهد	[illegible]	دولت دریافت مجلس شریف را که منتهی آمال کلیه وقصوی امانی اصلیه ست از عواطف ربانی وعوارف سبحانی استدعا مینماید

حرف سوم در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقهٔ اشرف باشد و در اغلب اوقات بذکر در یافتن ملاقات مخصوص

والله الموفق وهو المستعان والمعین

تمام الکلام	للمعارف والمشاهیر	تمام الکلام	للاصول والاعیان
[illegible]	وبدل وجان احراز شرف ملاقات شریف را که نتیجهٔ طلعت امانی وطلیعهٔ مواکب مسرت وشادمانی ست استدعا مینماید	[illegible]	ومتوجه ملاقات شریف که خلاصهٔ زندگانی ونهایت مقاصد امانی ست میباشد
[illegible]	وبدولت دیدار که غرهٔ صباح کرامت و[illegible] سعادت وسلامتست از لطف احدیت وفیض صمدیت جل جنابه جلاله وعم سحاب نواله	[illegible]	ووصول بشرف ملاقات شریف را که اشرف مراد و[illegible] سعادت همایون تواند بود [illegible] اجابت آن از حضرت عزت مستدعیست
[illegible]	وادراک سعادت فوز بلقای عزیز مجلسی که پیش از کرم عمیم ذی الطول الجسیم والفوز العظیم مطلب	[illegible]	وبغایت نهایت آرزومند شرف مجاورت وعظمت شان زلال مواصلت که غایت مسئول جوانان ونهایت مامول [illegible]

فلاوساط	تمام الکلام	لسائر العوام	تمام الکلام
و ادراک سعادت لقا را که دولت عظمی دوستان همانست مترصد و مترقب میباشد	[illegible]	و بغایت مشتاق لقای شریف میباشد دریافت این مراد	[illegible]
و دریافت محاورت روح پرور و مجاورت روح گستر را از لطف الهی و فیض نامتناهی مستدعیست	[illegible]	متعطش زلال وصال که سرمایهٔ آمال همان تواند بود میباشد ادراک این متمنا	[illegible]
و شرف لقای سعادت التقا که احسن آمال و موجب مزید اقبال ست دیدهٔ ترصد بر شارع امیدوار	[illegible]	و آرزومند مشاهدهٔ لقای عزیزش میباشد تا نکته که موجب حصول ملاقات باشد	[illegible]

کلمهٔ دوم در آنچه لائق اخوانیات باشد و پوشیده نیست که تمام آن صور که در طبقات مذکور شد اینجا مسطور میتواند شد فقره چند دیگر جهت مزید مواد انشا آورده میشود

للاخوانیات	تمام الکلام	ایضاً	تمام الکلام
و از حضرت مفتح الابواب و مسبب الاسباب جلت اسماؤه و توالت نعماؤه ارتقای معارج کامرانی و اعتلای مدارج نامداری انجاب استدعا میرود	[illegible]	و همواره بتضرع و زاری از عواطف بی نهایت حضرت باری دوام ایام کامگاری و انتظام اسباب نامداری آن مطلع اشعهٔ بختیاری در [illegible]	[illegible]
و از سوابق الطاف حضرت حق و لواحق انعطاف ملک مطلق انتظام عقود شوکت و استحکام معاقد جاه و ابهت آن صاحب دولت میطلبد	[illegible]	و دوام دولت را که اباعد و اقارب بل امجاد مشارق و مغارب بدان مفتخر و مستظهر اند از جناب حضرت واهب مستدعی میباشد.	[illegible]
و از بارگاه رب الارباب علی الاطلاق و معبود باستحقاق جل ذکر ذاته و عز شرح صفاته تمهید قواعد احترام و استحکام مبانی انتظام آن خلاصهٔ انام مسئلت مینماید	[illegible]	و دوام دولت همایون و مزید اقبال روزافزون که مصالح کلی و مناهج اصلی در ضمن آن مندرج ست از مواهب میسر المآرب درخواست میرود	[illegible]
و لا یزال الی التضرع و الابتهال علی لسان الحال و المقال دوام جاه و جلال و مزید ابهت و اقبال آن مظهر فضل و افضال از ملک متعال طالبست	[illegible]	و از حضرت فیاض مطلق جلت مآثر فضله و عمت مصادر طوله استدامت آثار جاه و جلال و استقامت احوال عزت و اقبال آن [illegible] میطلبد	[illegible]

تتمه عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام	الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام
وهمواره رتق وفتق اختصاص بزبان ضراعت خلاص شمهٔ از مناقب سامیه بنده از مراتب عالیه تمامش از سرحد حصا بیرون مودی می‌سازد	[illegible]	عدوه واصیلا استدعی آن میباشد که نسیم توفیق از مهب تقدیر وزیده کوکب وصال از ذروه اقبال روبه نماید	[illegible]
وازه صدق تمام وخلوص لاکلام آیات مناقب آن خلاصهٔ ایام وسورهٔ مفاخر آن نقاوهٔ اعاظم نام در محافل خاص وعام تلاوت مینماید	[illegible]	امید واثق است که صبح نجاح ادراک حضور حیات نقش که سعادت دو جهانی را شامل است از مطلع شادمانی طالع گردد	[illegible]
وتا از حیات رمقی واز نقش حیوة بر صحیفهٔ وجود رقمی باقیست در مقام ثناخوانی چون صبح ثانی صادق دم ومانند قطب سپهر ثابت قدم میباشد	[illegible]	امل بلطف یزدانی مستیقن است واعتقاد بفضل ربانی جازم که ناگاه میامن سعادت ملاقات از مکمن غیب چهره کشاید	[illegible]
وپیوسته مجالس اعالی واعاظم وهمواره محافل اماجد واکارم را بلوامع انوار تعریف ونوایح گلزار توصیف آنجناب منور ومعطر میدارد	[illegible]	برجاء توقی تمام وارد که ناگاه بر وفق بشارت لاتیأسوا من روح الله ریاح نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیده گل مقصود در ریاض فال بشگفد	[illegible]
ودر [illegible] ناقه را در شکرستان مناقب ومدایح آن [illegible] با برکات همواره نغمات متسقه اسماع تلقین مینماید	[illegible]	حقا که باستشمام روایح محاورت مشتاق فوایح مجاورت مستظهر بوده امیدوار است که این مرام بر وفق مراد روبه نماید	[illegible]
ومراتب دعاگوئی ووظیفهٔ ثناخوانی که بر ذمهٔ همت [illegible] حالی امری لازم وحکمی متحتم ست مواظبت مینماید	[illegible]	همگی حکمت براحراز دولت مواصلت مصروف امید که این امید قبل وصول امنیه از مکمن خفا بمنصهٔ جلا جلوه یابد	[illegible]
ودر [illegible] ارادت واخلاص بردعاگوئی وشیوهٔ [illegible] اختصاص وثناخوانی محلی بزیور نسبت خاص اقامت وادامت دارد	[illegible]	وداعی رجا وارجاء ضمیر متمکن است که ناگاه نسیمی لطف از مهب مراد وزیدن آید وصبح فیضی از افق مرام دمیدن گیرد دولت ملاقات تشریف نماید	[illegible]

خاتمهٔ عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات نوع آخر	تمام الکلام	الفقرات علی نمط آخر	تمام الکلام
وعلی تعاقب الازمنة وتتابع الاوقات حرز دعای علو مراتب وسمو مناقب آن خلاصهٔ اعاظم و نقاوهٔ اکارم تکراری وتندکاری ندارد	[illegible]	وبر درگاه الهی برای ارتقای جناب فضائل مآبی بر مدارج کامگاری واعتلا بر معارج بزرگواری از روی ابتهال وزاری دعا میکند	[illegible]
وهمگی صحائف اوقات وتمامی جرائد آنات را بدعای دولت که بی شبهه امارات اجابت علامات استجابت بر عنوان آن واضح ولائح ست مزین میدارد	[illegible]	واز فیض عنایت اکرم الاکرمین وفضل جاب ارحم الراحمین در ... انتظام اسباب دولت وقوام ارکان حشمت ... درخواست میکند	[illegible]
وپیوسته در مدارس اخلاص ومجالس اختصاص بدرس دعای دولت روز افزون وشرح ثنای ذات اشرف همایون مشغول میباشد	[illegible]	از لطف ازلی وفضل لم یزلی مزید مجد ومعالی آن قدوه ... باعالی بدعا ... در صمیم ایام مسئلت مینماید	[illegible]
واز افاضات میمن سلام ومقدر ذی الاکرام بقای کرائم ایام آن خلاصهٔ انام علی تعاقب الشهور والاعوام سوال میکند	[illegible]	وجهت ترقی آنجناب باقصی مدارج کمال ... معارج جاه وجلال بتضرع وابتهال بالغدو والاصال دعا میگوید	[illegible]
وهمواره در نهانخانهٔ اخلاص وکنج زاویهٔ اختصاص بدلی خالی از شوب ریا وزبانی حالی بصدق وصفا بدعای دولت مشغولست	[illegible]	وور صمیم ... دعا ... حاندرازی آن ... که سبب نظم قواعد ... عالم سرفرازی ... ... استغفا ...	[illegible]
علی الدوام بترتیب رواتب ادعیهٔ فائحه وترسیم مراسم اثنیهٔ لائحه که ورد مورود وذکر معهود بوده مشتغل ست	[illegible]	وپیوسته بدعا بای ... ... الطاف حضرت مبدع ... ... واردیاد جاه وحرمت	[illegible]
وبدعای عمر ودولت که استظهار مخلصان بدان منوط است در اعقاب صلوات که یکی از اوقات مظان اجابت دعوات ست مشغول میباشد	[illegible]	وهمواره ... بدعای دولت ... سادس صلوات ... ... میکند	[illegible]

سطر ثامن از صحیفهٔ اولی در شوقیات و محل آن بعد از عرض اخلاص ست و اکابرین عرض مختلف قدیم آنکه ذکر
شوق در مکاتیب ملوک مناسب نیست چه بیان شوق مقدمهٔ تمنای وقوع ملاقات سلاطین ست و این متضمن اضطرار کلیه باشد
و در مکاتیب معظمات حجرات سلطنت و مخدرات حریم حرمت حشمت نیز ذکر اشتیاق نشاید و در سوابق ارسائل طبقات برابر
وقوع یابد و در اخوانیات بغایت مناسب و در این رکن شرح تابع بیان اشواق ست چه در بعضی مکاتیب سخن از شوق باید راند و در
ذکر فراق باید کرد بحسب مقتضای مقام و چون از ذکر شوقیات استشمام روایح تمنای مواصلت میتوان نمود هر آینه بعد از فقره یا دو فقره دعائیه ملائمات سخن اتمام باید
پس این سطر اشتمال دارد بر سه کلمه کلمهٔ اولی در بیان اشواق و آن بر ترتیب خامس کلمهٔ پنجم از سطر خامس صحیفهٔ ثالثه آورده شود و ... در آن مقدار
که کاتب خواهد از آنجا اخذ میتوان کرد و اینجا نیز فقره چند از رابع آورده ام با ابیات لائقه آن والله المستعان

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	اشتد ... التقاء ... شریف ... [illegible]	[illegible]	غلبات التیاع بلقای مبارک که ثمرهٔ صباح مطالب و نمیمهٔ رشحات مقاصد و مآربست از مدارج عبارات و معارج استعارات تجاوز نموده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نیازمندی باحراز شرف صحبت شریف که عمدهٔ مفاخرت و ... اسباب ... تحریر ... اقلام وابستهٔ ارباب افهام ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	از ... [illegible] ... باعلای مدارج و اقصای معارج پیوسته
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تعطش ... [illegible]

تتمة الفقرات الشوقية

فقرات	مصارع	فقرات	ابیات
وسعت کمال آرزومندی بکدام عبارات ادا توان کرد و شرح نیازمندی بچه قوت تقریر بیان نمود	[illegible]	تعطش ونزاع با دراک سعادت التقای اجتماع از حد تحریر خامه و بیرا خیر تقریر نامه و رقاع درگذشته	[illegible]
آرزومندی بسعادت مشاهده عالی جوامع همت براحرازان مقصود بیست بیزدوانی نهمت با دراک آن نامحصور	[illegible]	لطیفه غلبات جذبات خاطر مشتاق و شرح لمعات شعلات نوائر اشتیاق بزبان تقریر مهندس ضمیر و تحریر منشی فهم خبیر نیست	[illegible]
اشتیاق به باریافت رتبت وصال چون الطاف کامل و عطاف شامل آن مظهر جاه و جلال	[illegible]	بیان لواعج فراق و لوایح اشواق که بوسیله ترجمان زبان قلم و وسیله بیان قلم زبان گذارش پذیر نیست چگونه تواند کرد	[illegible]
جذبات تشوق و نزاع و غلبات تحنن والتیاع فوق ما یطاق و استطاع مشتاق میرود	[illegible]	شرح شداید اشواق و وصف مکاید ایام فراق در تهای متمادی به تقریر و تحریر محرر مقصر نگردد	[illegible]
بتحریر تکاثر اشواق و تقریر توافر اشتیاق شروع نمودن [illegible] نمی نماید	[illegible]	مواهب اشواق [illegible] فراق [illegible] بیت که زبان خامه [illegible] نمود	[illegible]
سلاسل جذبات فراق و شواغل خدوات اشتیاق دل غمدیده و جان هجران کشیده را نوعی در حرکت آورده که بمطلق تحرق ساخته	[illegible]	در شرح اشتیاق با دراک [illegible] صحائف و استیعاب [illegible] نوشت	[illegible]
قصه غصه اشتیاق و حکایتهای شکایت افتراق بالعشی والاشراق سمیر ضمیر منیر کبیر است	[illegible]	در وصف لواعج اشتیاق خیر بیان متجاوز [illegible] شرح نهایا [illegible]	[illegible]

صحیفه شاهی

الابیات الشوقیة

فارسیه	فارسیه	عربیه	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	كَتَبْتُ وَفِي فُؤَادِي نَارُ شَوْقِي فَلَوْلَا النَّارُ بَلَّ الدَّمْعُ خَطِّي	لَهَا لَهَبٌ وَفِي الْعَيْنِ انْسِكَابُ وَلَوْلَا الْمَاءُ لَاحْتَرَقَ الْكِتَابُ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لَوَ اَنَّ الْبَحْرَ اَصْبَحَ لِي مِدَادٌ لَمَا اَحْصَيْتُ عُشْرَ عَشِيرِ عُشْرٍ	اُخُطُّ بِهِ اِلَى يَوْمِ التَّنَادِ مِنَ الشَّوْقِ الَّذِي لَكَ فِي الْفُؤَادِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لَقَدْ طَالَ النَّوَى وَازْدَادَ شَوْقِي فَيَوْمٌ لَا اَرَاكَ كَاَلْفِ شَهْرٍ	وَاَحْرَقَ مُهْجَتِي لَهَبُ الْغَرَامِ وَشَهْرٌ لَا اَرَاكَ كَاَلْفِ عَامٍ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	وَاِنِّي لَاَرْجُو قُرْبَكُمْ وَوِصَالَكُمْ فَذِكْرُكُمُ بِالْخَيْرِ وَاللهِ دَائِمٌ	وَلٰكِنَّنِي عَمَّا اُرِيدُ بَعِيدٌ وَشَوْقِي اِلَيْكُمْ لَا يَزَالُ جَدِيدٌ

بقیة الابیات الشوقیة من القسمین

ابیات	فارسیه	ابیات	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بدان خدائیکه در باغ صنع او ہر دم گل وجود زخار عدم شگفته شود کہ شوق بندہ بخدمت زیادتست ازان کہ شرح آن بتبصاویر خامه گفته شود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بخدائیکه لطفش انسان را خلعت عقل و نعمت جان داد که بتو اشتیاق چندانست که بصد نامه شرح نتوان داد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بخدای که ذات اقدس اوست برتر از وصف چونی و چندے کہ مرا از قیاس بیشتر ست بلقائے تو آرزومندے
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بخدایکه ورائے جہانست بمعبودیکه دانائے نہانست کہ شوق من بدیدار عزیزت زہر چیزے کہ گویم بیش ازانست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه ... از ... زیرین بل ستیفا در کلمه ششم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه ... مذکور
خواهد شد ... در گذشت ... زبان مفارقت و یکی بر شرح تا المّ و توجّع بخت ... عدت آن کلمه ... اما حقیقه کامل است
... سه فرد ... ابیات از فقرات و ابیات و تا این کلمه از ابرادات معنی ثانی نماند فقره چند با منظومات
... آن باشد در سلک تحریر آید بتوفیق الصمد منه الاعانة والمدد والله اعلم

الفقرات الفراقیة والابیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	حقا که وهم خیال انگیز بکنه کنهٔ شرح آلام فراق نمیتواند رسید و فهم دور اندیش از ادراک انجاه رها بادیه اشواق خبر نمیتواند داد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حقا که محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی آلام اشتیاق از سرحد تقریر و تحریر متجاوز است محاسب وهم از حضرت عشر عشیر آن عاجز و قاصر	[illegible]
[illegible]	[illegible]	تلاطم امواج بحار زخار مفارقت از آن زیاد ست که بمعارف شکسته بسته اقلام قطره منتهاها ۱۲ چند از آن در حیاص بیان توان نمود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حقا که شدت افتراق و حدت اشتیاق بمرتبه رسیده و بمثابه انجامیده که بوساطت اقلام رقیم عشری از آن ارقام موسوم مقدور نباشد	[illegible]

بقیۃ الفقرات والابیات الفراقیۃ

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
حقا کہ لواعج فراق و جواذب اشواق بمرتبۂ انجامیدہ کہ ہیچ زبان بیان نتوان کرد و ہیچ خامہ در سلک نامہ انتظام نتوان نمود	[illegible]	حدیث استعلای نوبت ... شدائد افتراق بمرتبہ انجامیدہ ... آن نا توانند کرد و نہ بیان ...	[illegible]
تبیین درجات مقاسات آلام ایام مباعدت تعیین ... معانات انتقام ازمان مہاجرت با ما قوت تقریر ... دستور تحریر در امکان نگنجد	[illegible]	شرح حکایات ازمان مفارقت ... منقولانہ وصف بلیات ایام ... بحکایات ...	[illegible]
نائرۂ فراق بنوعی مشتعل ست و سباب اشواق ... منتظم کہ شرح آن بتوسط کلام ... بتوسل اقلام تیسر پذیر نیست	[illegible]	حقا کہ شرح ... کہ از مقولۂ ... در حوصلۂ تقریر ... دائرۂ تحریر	[illegible]

الابیات الفراقیۃ

عربیہ	فارسیہ	فارسیہ	فارسیہ	فارسیہ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیۃ الابیات الفراقیۃ

ثنائیات عربیہ	فارسیہ	ثنائیات فارسیہ
تکلفنی عذال الفراق بلومھم فاملکت ایمان من لدن شوقی ولو کان البکاء یغنی من العیون لاجریت العیون من العیون حبیبھا ۱۲ ثنیتہ ۱۲	باین تیغ از آن جانان جدا افتادہ ام سالہا زین [illegible] افتادہ دور	حدیث شوق چہ املا کنم کہ می سوزد حرارت الفتم خامہ در زبان دبیر عجب مدار کہ دود شود بسر رود چون شمع قلم کہ قصۂ سوز دلم کند تحریر
فاذاب من الفراق جسمی و قلبی وفنی من الشوق الیکم ذو لبی وتری اننی [illegible] وجدی علی [illegible] بالبیت و وجودی عدمی	[illegible] من [illegible] بی شکیبائی [illegible]	مرا کار از غم ہجر تو زار است دلم رفت و تنم نزدیک کار است اگر از سینہ پرسی دردناک است وگر از دیدہ گوئی اشکبار است
تجلت فالدہر عنی لا تنام وقلبی من فراق مستہام وجسمی بالنحل والدمع جار وقد ادرت علیہ والسلام	[illegible] ایام فراق [illegible] بی نصیبی [illegible]	در فراق تو بسکہ بینالم بی رخت زندگی نمیخواہم روی گردون سیاہ ہست راست گفتم خدا گواہ ہست
الا ان الفراق اذاب جسمی وحتفی امور لا تطاق ولو کان الوصال یعود یوما ساخبرکم بافعال الفراق	[illegible] [illegible]	در فراق از تالب بسوزم وارگریم ہم چشم شعلۂ ہجران یا رب انگیزہ اشک و جشت خواستم بنویسم از احوال ہجران شمۂ آتش دل تیز شد ہم خامہ ہم دفتر بسوخت
تمادی ہجر یا روحی و دینی ومالی طوق ذاک من اصطباری [illegible] وقلبی [illegible]	[illegible] [illegible]	اگر آہی برآرم از فراقت دگر حرفی نویسم از غم ہجر جہان از آتش آہ بسوزد قلم در زیر دو کاغذ بسوزد
فانقضی الصبر عنک و صالی [illegible] عن نعاق بجار الافتراق [illegible]	[illegible] [illegible]	کرد و ہم شرح آرزو مندی در زبان فراق دیدم باز آتش اندر دل قلم گیرد قامت تہ سپہر خم گردد
[illegible] علینا [illegible] الوصال [illegible]	[illegible] ضعیف [illegible]	جانان تو را ز غصۂ ہجران چہ نویسم وز سوز دل و دیدۂ گریان چہ نویسم از درد فراق و الم ہجر و غم دل اکنون کہ نمی زیبد قصہ بپایان چہ نویسم

تتمة الابیات

ثنائیات		ابیات	ثنائیات
بخدای جهان که از علمش که بلاها کشیده ام از هجر	نیست پوشیده رازهای نهفت که یکی از هزار نتوان گفت	[illegible]	بمبدعی که ز هستی کشید تقدیرش بیک دو حرف بر اوراق کائنات رقم که در فراق جنابت که قبله گاه منست دمی نمیزنم الا بصد هزار ندم
بخدا ایکه ابر احسانش که مرا آب چشم و آتش دل	میکند باغ و راغ را تازه در فراقت گذشت از اندازه	[illegible]	بدان خدا ایکه فراش قدرتش هر صبح چراغ مهر بر اوج فلک بر افروزد که تا ب آتش هجران دل حزین مرا چو شمع از اول شب تا صباح میسوزد
بخدا ایکه نزد قدرت او که مرا در فراق خدمت تو	هرچه دشوار باشد آسانست زندگانی و مرگ یکسانست	[illegible]	بدان خدا ایکه نقاش صنع کامل او بهم دهد بنگارد هزار نقش بدیع که زندگی من از غم مرگ نیز یکیست از آن زمان که شدم دور از جناب رفیع
بخدا ایکه صابران را داد که صبوری ز جان من بر داشت	در بلاهای هجر خورسندی فرقت حضرت خداوندی	[illegible]	بدان خدا ایکه خیل قضای مبرم او همیشه بر سپه حادثات منصور است که در فراق جناب رفیعت این بیدل شکسته خاطر و پژمرده جان و رنجور است
بخدا ایکه دعوت مظلوم که فراقت بر آتش سوزان	از ره لطف مستجاب کند هر زمانی دلم کباب کند	[illegible]	بدان خدا ایکه کس را در آسمان و زمین بغیر او نرسد دعوی خداوندی که از حساب برونست و از قیاس فزون غم مفارقت و سوز آرزومندی
بخدا ایکه خلق را نرسد که مرا پیش ازین میسر نیست	بر درش غیر بندگی کردن در فراق تو زندگی کردن	[illegible]	بذات پاک خدا ایکه دست قدرت او سرشت طینت آدم بقبضه صد سال که در فراق تو از موی گشته ام چون موی در آرزوی تو از ناله گشته ام چون نال
بخدا ایکه خالق الاشیاست سوز هر آتش که می بینم	که مرا طاقت فراق تو نیست تیر از سوز اشتیاق تو نیست	[illegible]	بدان خدا ایکه بر علم بی چگونه او نهان روی و هویداست راز پنهانی که در فراق تو دشوار میرسد هر دم که یکنفس ز غمم اندر جهان بآسانی

کلمه سوم در دعای ملاقات و آن دو نوع است یکی بعد از فقرات اشتواقیه و یکی بعد از کلمات فراقیه و مراتب این ادعیه نیز متفاوتست و در سطر سابق که غرض اخلاص نسبت با طبقات سمت تعیین یافته و در قسم مقدم و قسم مؤخر از طبقه اشرف و در تمام اقسام طبقه اوسط دعای ملاقات مذکورست از آنجا ایراد عنوان نمود و مجموع آنرا با صورتی چند که این کلمه بران منطویست در اخوانیات داخل عنوان نمود والله اعلم بالرشاد وهو الهادی الی الصواب والسداد

بعد الفقرات الاشتواقیه		بعد الفقرات الفراقیه
نوع من الادعیه	طریق آخر	نمط من الادعیه
حضرت دائم البقا عز ذکره و عم بره اسباب نیل سعادت التقا که اعلی مطالب و اسنی مآرب است باحسن الوجوه مهیا گرداناد انه رؤف بالعباد	موارد وصول بدولت وصال که نهایت امانی و آمال است از اقذاء موانع زمان و عوائق حدثان مصفی باد	حضرت فیاض مطلق علت کلمته تقبیل رکاب عالی را که غایت مقاصد و نهایت عوائدست بر وجه مرغوب و نهج مطلوب میسر گرداناد بمنه القدیم وفضله العظیم
حضرت عزت عز شانه و عظم سلطانه لطیفه که متضمن ملاقات شریف که بحقیقت مضمون نیت و غایت [illegible] مجانست نزود میسر گرداناد انه کریم جواد	نسایم ریاض وصال و شمایم ریاحین اتصال از مهب فیضان افضال ملک متعال احسن الاحوال بحدائق صدور مشتاقان رایح و فایح باد	حضرت مفیض الخیرات عم احسانه ایام هجر انجام و دوری مسا را بصباح [illegible] ظهوری را بطیب ساعات وصال و بهجت اوقات اتصال مبدل گرداناد بفیض کرمه و سعت نعمه
حضرت واهب المواهب تعالت اسماؤه و توالت نعماؤه که دولت مطالعه غره سعادت [illegible] جمال جهان آرای صوری که مبدء سعادات [illegible] نزد [illegible] گرداناد انه قریب مجیب	چهره احوال دلهای مشتاقان و عذار روزگار امیدواران بمایه اشتیاق از غبار حصول سعادت وصال بجمال میمنت و اقبال آراسته باد	حضرت معبود مطلق بشارت جل ذکره اوقات مشقت سمات و آنات محنت آیات دوری صوری را بطلوع آثار مواصلت و ظهور انوار مجالست منقضی گرداناد بجوده الکامل و لطفه الشامل
حضرت احدیت تنزهت ذاته و تقدست صفاته دولت مجاورت عتبه علیه و ملازمت سده سنیه که در حصول آن [illegible] مطلوب مقصود نیست [illegible] میسر گرداناد وهو السمیع الدعا	گل امانی و آمال از شاخسار وصال و اتصال بخدمت آن عدیم المثال از افاضت سحاب عنایت حضرت ذی الجلال بنحو [illegible] شگفته باد	حضرت مفتح الابواب تبارک اسمه اوقات مشتاقان نوال وصال و معطشان زلال اتصال را بانعام اکرام ملاقات [illegible] مرقوم سازد بعواهب انعامه و [illegible]
حضرت رب الارباب عمت مواهبه و تمت رغائبه مشاهده لقای همایون اشرف که اعظم مناهج [illegible] و [illegible] مقاصد آدمیانست از کمین غیب [illegible] مرزوق گرداناد وما ذلک علی الله بعزیز	دریای [illegible] مطالبان دولت مواصلت سالکان طریق [illegible] و وصول آن [illegible]	حضرت واهب الآمال عز شانه [illegible] محن مفارقت و ذرائع آمال منهج مواصلت را باسرع اوقات و اشرف الآنات مقدر گرداناد بجلائل طوله و فواضل نیله

سطر تاسع از صحیفهٔ اولی در بیان تاریخ کتابت متقدمان و دقیقین زمان کتابت مبالغه تمام داشته اند و متاخران آن را نسیاً منسیاً پنداشته و حال آنکه ذکر تاریخ کتابت متضمن فوائد است چه بعضی حالات باشد که تاریخی معین بر خیر تحریر در آمده باشد و رقعی دیگر بخلاف آن بر خیری نوشته شود پس اگر تاریخ معین نباشد مضمون دو مکتوب که یک کس نوشته مخالف نماید و هم اگر بر یک مقتضای رقعی نوشته و اول ماند و دیگر شاید که کسی مکتوبی نویسد و معبر اند فی مکتوب الیه رسد بسبب بالغی که حامل مکتوب را افتاده باشد و چون مکتوب الیه بعد وصول آن با قرب الازمان بوده از کاتب ملول گردد پس ثبت تاریخ عذر کاتب واضح شود و علی هذا بجهت مدار تاریخ شهور را باست فقره چند در تعریف و توصیف آن سمت ذکر می یابد و من الله التوفیق و الدد

الشهور العربیة فی الایام الفاضلة

الشهور	بقیة الشهور	تتمة الشهور	خاتمة الشهور	الایام الفاضلة
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر عاشر از صحیفهٔ اولی در ذکر مکان کتابت و آن نیز فایده نیست چه بسبب مزید وقوف مکتوب الیه است از حال کاتب و نیز شاید که بودن او را در آن موضع بنابر فائده باشد که بر مکتوب الیه عاید گردد و پس اطلاع بر آن موجب سرور خاطر وی شود و در اکثر رسائل از افاضل چنان بنظر اطلاع رسیده که ذکر زمان و مکان با یکدیگر بوده چنانچه این صحیفه فلان وقت از فلان موضع مرقوم گشت و چون ذکر زمان در سطر سابق سمت اثبات یافت درین سطر بعضی از امکنهٔ مشهوره نیز بقلم تحریر در می‌آید و من الله الاعانة والمدد والله اعلم ومنه التوفيق وعليه التكلان واليه المرجع والمآب والله اعلم بالصواب

البلدان المشهورة	ایضاً	ایضاً	ایضاً
عرض این ضراعت از مشهد مقدس رضویه عَلَى ساكنها السلام والتحية اتفاق افتاد	از دار السلطنت هراة حُفّت بالميامين والبركات مرقوم قلم عرض گشت	این ضراعت از بلدهٔ طیبهٔ قزوین لا زال موطناً لاهل التمكين معروض میگردد	این خدمت از بلدهٔ کاشان حُرِّمت عن طوارق الزمان بدرگاه مبارکه رقم ارسال مییابد
از دار الولایة جام لا زال محطّاً لكرام الانام عرضه میدهد	از قبة الاسلام بلخ حفظه الله غرّة بركاته عن السلخ بعرض این [illegible] تصدیع میدهد	این مسکنت نامه از معمورهٔ تبریز حماها الله تعالى بالنصر العزيز بقلم اختصاص موسوم میگردد	این صحیفهٔ دعا از بلدهٔ قم حفظ الله اهاليها عن التألم مرقوم میگردد
این دعا از ولایت خواف حُفّت بميامن الالطاف بسمت [illegible] موسوم میگردد	از مرو شاهجهان حفّته الله بالامان بعرض این ضراعت مصدع میگردد	این صحیفهٔ الخضوع از دار الملک حلب لا زال موئلاً لارباب الطلب مرقوم و مرتب میگردد	این نیازمندی از دار الامان اصفهان لا زال مأمناً لاهل الايمان متوجه سدهٔ عالی میباشد
این مکتوب از قصبهٔ نائین لا زالت زينة للبدائع معروض میشود	از بلدهٔ ابیورد وقى الله اهاليها عن الحرّ والبرد معروض میگردد	این صحیفهٔ الوداد از دار الخلافة بغداد لا زال محفوفاً باهل الصلاح والسداد ابلاغ مینماید	این محبت نامه از دار العبادة یزد لا زال مصوناً عن الآفات و محفوظاً عن المخافات مرسل میگردد
از قصبهٔ تون حفظه الله عن شرّ كل دون بخانهٔ خلوص رقم خصوص مییابد	از قصبهٔ سرخس لا زال بشر اهاليه بغير بخس بسمت عرض موسوم میگردد	این عاء نیاز از دار الکرامة شیراز حفظ الله ساكنه عن الآفة والاعواز بدرگاه عالی ابلاغ میدارد	این جریدهٔ دعا از خطهٔ کرمان حُفظت عن الحدثان مرقوم رقم تبلیغ میگردد
این کتاب از بلدهٔ طبس حماه الله تعالى عن الدنس ترتیب می‌یابد	از بلدهٔ نیشاپور حُميت عن الرزاية والفتور صورت صدور می‌یابد	از بلدهٔ فاخره سبزوار حُفّت بسرور الاسرار وحُميت عن شرور الاشرار مرقوم رقم نیاز میشود	این صحیفه از دار الفضل همدان حُفّت بانوار الفضل والاحسان سمت نیازمندی میپذیرد

البلاد المتفرقه

از مخفوفه سمرقند لا زال محفوفاً بالانوار بدین جرات اقدام نمود

سطر حادی عشر از صحیفه اولی در اختتام بر ضمیر هوشمند مخفی نیست که بعد از تاریخ زبان و ذکر مکان محل ابراز احوال است و حالات جزئیه که در مکاتیب نویسند از سر حد احضار تجاوز نموده چون کلیات آن از صحیفهٔ ثالثه ازین کتاب متضمن است اینجا تخفیف یافته آنجا سمت تعبیر خواهند پذیرفت و بعد ما که اهل انشا متفق اند بر آنکه چون احوال باتمام رسد محل اختتام است پس دربین ورق شمهٔ از آن تفاق می افتد و اختتام مشتمل است بر مقدمهٔ مسعود دعای و دعا بطریق نثر و گاهی میشود و میشاید که منظوم باشد و در سطر از مقدمات دعوات انچه زبان املا مساحت نموده در چهار کلمه رقم تسطیر می پذیرد و من الله الاعانة و المداد

کلمهٔ اول در مقدمات و آن مشتمل بر دو حروف حرف اول

در مقدمات منثوره و مدار مقدمات بر اختیار است از اطناب و تمهید اساس دعا و آن منثوره خالص میباشد و بعد از آن دعای اختتامی منثور و منظوم نیز هست و بعد از آن البته منثور است باشد والله الموفق

	مناسب طبقهٔ اعلی			مناسب طبقهٔ اشرف	
از بلدهٔ فاخره بخارا لا زال موطن الکبراء ارتکاب این عرعده ثبت می نماید					
از حرم خوارزم لا اخلاها الله تعالی من اهل الخرم رقم میپذیرد	زیادت جرات حد بندگان نیست ع بر دعا اختصار باید کرد	زیاده اقدام بر اطناب و ابرام بی ادبی تمام است	زیادت مجال جرات و مباسطت ندارد	زیاده مصدع نمیشود والابرام تصدیع الکرام	زیادت جرات نرفت والاسهاب لیس من الاداب
از بلدهٔ هرات باد حفت اهلها بالسداد بمعرض عرض میرساند	اساءت ادب از حد و نهایات تجاوز نمود مصرع بر دعا بست ختم کلام	طریق اسهاب نه و تکلیف ارباب دعا است	بر زیاده تصدیع دادن از دایره ادب خارج است	زیاده جسارت نمیشود والابرام لا یلیق من الخدام	زیاده گستاخی نرفت والاطناب لیس من ادب اهل الاداب
از خطه ساری لا زال فی حمایة الباری و سمت عرض و زیب میابد ابرام لا زال مأمنا للامم از زلازل استمام امارج موطنا للکرام	بر زیاده اطناب از دحام بارگاه عالم پناه نمی نمود ع دعا کردن اختصار اولی	سلوک سبیل سلطت تا این نهایت از غایت ادب سبب	زیاده خود را در تریه حساب نمی بیند	زیاده انبساط نمی نماید و الاکثار تصدیع الکبار	زیادت ابرام نمود و الاقتصار محمود عند الامجاد
از ولایت روم لا زال فی حفظ القیوم زدار الملک من اذهب الله عن اهله الحزن	زیادت اطلال خدام مودی بسوء ادب است مصراع حد ازین ختم بدعا اولی	زیادت ازین ملال نمودن لائق نمیداند	بر زوائد املال نمودن مناسب خدام نیست	زیاده تصدیع نداده الاختصار مرضی الاخیار	زیادت املال نرفت والتصدیع موجب التشنیع
از ولایت ترمذ که من اماکن بالامن قن الاصابات و بانجب حیثیت ... [illegible]	زیادت اقدام و ابرام حد خود نمیداند مصراع درایت از حد گذشت وقت دعا است	زیادت ازین بسط بساط انبساط ترک ادب است	تصدیع از حد گذشتن از حد چاکران است	زیادت اطالت نمینماید والتطویل لیس بالجمیل	زیادت اکثار نمود والاطالة تفضی الی الملالة

بقیه طبقه اشرف — مناسب طبقه اوسط

چون ابرام زیادت علامت جرأتست مصراع فالختم على الدعاء اولى	چون زیادتی بر ابرام بی‌ادبیست مصراع بر دعا اختصار خواهم کرد	تطویل بی طائل و تصدیع بی حاصل مشوش اوقات شریف میگردد	زیادت از انبساط از مجال ادب است	زیادت انبساط ابرام منزدست
چون اطالت سبب ملالت ست مصراع فلنختم الکلام علی صالح الدعا	زیاده تصدیع جناب رفیع دادن مصراع لائق حال خود نمی داند	چون زیادت تصدیع از سوء ادبیست مصراع بر دعا بهتر بود ختم کلام	زیاده برین ابرام منظور نیست	زیادت اطالت ملال نمی‌نماید
چون اکثار مقتضی بالملالست مصراع فلنختم بالدعاء طریق المودتین	چون اصحاب موجب ملال ملازمان انجناب ست ع پس ختم کلام بر دعا باید کرد	اطناب خیام اطناب امتدادی تمام یافت اختتام بدعا انسب می‌نماید	زیاده برین انبساط نمی‌شود	انبساط اطناب مطلوب نمی‌باشد
چون اطناب امارت جسارتست مصراع فالان علی الدعاء نختم	چون تطویل کلام مقتضی بسر حد ابرام ست ع آن به بر دعای تو ختم سخن کنم	تخفیفاً للابرام و تحاشیاً عن اطالة الکلام بر دعا اختصار می‌نماید	زیاده برین مرحمت نیست	لهذا حسب الحال مختصر [illegible]

مناسب اخوانیات

اکثار از سر حد اعتدال تجاوز نموده مصراع ختم کنم که وقت دعاست	از طریقه اکثار عدول نموده بگفتگوی دعا متوجه میگردد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسادت ادب از حد گذشت ع این زمان ختم میکنم بدعا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت اطالت نزیبد ع سخن مختصر که وقت دعاست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت تصدیع نمی‌باید ع اختصار بکنم که هنگام دعاست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت جرأت نمی‌نماید ع اولی است اختصار که وقت دعا رسید

حرف دوم در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار و دعا باهم باشد و مکتوب بر یمان بیت ختم مانند دوم آنکه بعد از اختصار ایمای نماید بدعا اما ایراد دعا نکند و سوم آنکه پس از آن دعای منثور بیاید [illegible] و در ذکر اختصار باشد و پس مصرعی ذکر دعا نشود و پس از آن دعای منثور نثر رانیم بود و اما نوع بیتی چند مرقوم شد [illegible]

نوع اول

فارسیه	ایضاً	ایضاً	ابیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثانی

عربیه	فارسیه	فارسیه	ابیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثالث	ابیات	
[illegible]	[illegible]	کلمهٔ دوم در دعوات افتتاحیه مناسب طبقات بر طباع متصف بسلامت اذهان مقیم بر استقامت بغایت ظاهر و بی شبهه لائح و باهر است که تتبع دعوات منشوره که در افتتاح مشهور سبق ذکر یافته در اختتام میتوان آورد و الانسب آنست که آنجا ذکر مکتوب الیهم باید کرد و اینجا احتیاج بدان نیست و آنچه درین کلمه مذکور خواهد شد در افتتاح بشرط ذکر مکتوب الیه ایراد میتوان نمود باید که قواعد نسبت در هر دو محل مرعی باشد چه مراتب دعوات بغایت متفاوتست کما لایخفی و چون دعوات منشوره است اگر بعد ازان ایراد بیتی نماید عربی یا فارسی که هم مشتمل باشد بر دعا موجب حسن مقطع خواهد بود و حسن مقطع یکی از محسنات کلام است و هر آئینه کاتب را بشان آن اهتمام زیادت باید زیرا که از جمیع آنچه خوانده یا شنوده می شود همین کلمات بقرآت و سماع قریب العهد است و بر منوال این کلمه بر سه حرف مشتمل افتاد حرف اول در دعوات جهت طبقهٔ اعلی و هو نعم المولی
[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	

لاعاظم السلاطین للملوک و اولادهم

دعوات	عربیه	فارسیه	ابیات
همواره سریر سلطنت کشور گشائی و مسند عظمت فرمان روائی بانتظام مؤبد و رعایت جمهور خصوص عنایت الهی منظور الطاف نامتناهی باد	[illegible]	سرادق عظمت بذروهٔ سماک قبهٔ افلاک برافراخته باد و سحاب جهانداری بفیض فضل حضرت باری ساحهٔ [illegible]	موکبت را با ظفر باد عنان اندر عنان / دولتت را تا ابد بادا رکاب اندر رکاب
رایات ظفر نگار نصرت شعار بالفتح و منصور باد و آیات جهانبانی بر صحائف ادوار و اوراق روزگار تا هنگام نشور منشور	[illegible]	عرصهٔ جهان بنفحات عنایات پادشاهی معطر باد و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور	دور زمان متابع فرمان رای تست / بخت جوان ملازم خاک در تو باد
اعلام خلافت غرا و رایات عدالت بعالم آرا اطراف خافقین مرتفع باد و خیمهٔ عظمت و اجلال از اوج دولت بی زوال طالع و لامع	[illegible]	سایهٔ چتر همایون بر مفارق ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون مخلد و مؤبد باد	ز رای روشن و عکس شعاع خنجر تو / غدار دین و رخ مملکت منور باد

للملکات

دعوات	فارسیه
سریر عصمت و مسند عظمت بجنود و قوی ملائکه حافین من حول العرش بعون الملک الرؤف محفوف باد	[illegible]
هودج عظمت و سراپرده عصمت همواره مهب شمال تائیدات الهی و مصب نوال توفیقات نامتناهی باد	[illegible]
اطناب سرادقات جهانبانی و سلطنت نشانی باوتاد حمایت ربانی و امداد عنایت صمدانی سبحانی ابدا مشید و مربوط باد	[illegible]

للامراء العظام

دعوات	فارسیه
ظلال جلالت و اقبال ابدا مبسوط باد و ابواب نجاح و مرام بر کافه انام بیاس مرحمت شامل و عاطفت کامل منوط و مربوط	[illegible]
شمائل امال و امانی بتوشیح سعادات جاودانی موشح باد و ریاض دولت و کامرانی برشحات کرامت دو جهانی مرشح	[illegible]
نهال دولت در چمن امارت الدهر نامی باد و شرف سرادقات ایالت پناهی مستوعب کامرانی و مستجمع شادمانی	[illegible]

للصدور والمقربین

دعوات	فارسیه
سایه صدارت پناهی سالهای نامتناهی بافاضه عنایات الهی و امداد حمایات پادشاهی بسمت خلود و دوام موسوم باد	[illegible]
خیام جاه و اقبال و سرادقات عزت و اجلال باطناب دوام و اوتاد خلود الی الیوم الموعود مربوط و معقود باد	[illegible]
مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و جلال بر وفق آمال منجح و مسئول بنجاح و فلاح مقرون و مشحون باد	[illegible]

ایضاً للملوک واولادهم

دعوات	فارسیه
آفتاب وزارت و ایالت و سایه عدالت و جلالت از وصمت زوال و آفت انتقال ابد الدهر مصون و مامون باد	[illegible]
میامن شفقت دلکشائی موهبت عنایات بهجت افزای بزرگوار کافه انام خصوصاً اما جدا نام بی سمت انفصال و انفصام و اصل باد	[illegible]
نیر جهانتاب دولت و اختر عالم افروز شوکت از وصمت محاق و احتراق در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد	[illegible]

لارباب الدواوین			لسائر الملازمین	
دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
استحکام مبانی دولت ومعاقد حشمت یوماً فیوماً در تزاید باد و کوکب ایالت واختر سعادت ساعة فساعة در ترقی وتصاعد	[illegible]	[illegible]	اعتلای لوای رفعت ونصرت روز بروز در زیادت باد وجریان احوال بر مقتضای ارادت	[illegible]
کواکب ایالت وافتخار علی مرّ الادوار وکرّ الاعصار بر مصاعد اقتدار مراقی اجتبا مترقی ومتصاعد باد	[illegible]	[illegible]	ارکان اتمام امور آدمیان وبنیان انتظام مصالح جمهور عالمیان بمین عنایت کافی وفیض حمایت وافی موکد ومشید باد	[illegible]
وفود توفیقات الهی وحشود تایید ات نامتناهی در رعایت کافه برایا قرین روزگار دولت آثار باد	[illegible]	[illegible]	کلیات مناظم انام بالتفات عالی مرتبط باد ومعظمات مهام اعاظم ایام باهتمام وافی منضبط	[illegible]

ایضاً				ایضاً	
	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	صحائف آمال برقوم هما واقبال زیب وفر ایام بارقام دولت جاودانی آراسته باد	[illegible]	[illegible]	ظلال عوارف انعام ولطائف اکرام بر مفارق اعاظم ایام واماجد ذوی الاحترام مخلد ومستدام باد	[illegible]
[illegible]	حصول مهمات کما ینبغی [illegible] اصول [illegible] منتقش ومنتسم باد	[illegible]	[illegible]	امداد کامگاری وآثار نامداری در لوازم ابهت ومراسم جاه وشوکت قرین روزگار باد	[illegible]
[illegible]	امور کلی بر مقتضای ارادت ساخته باد وتمام مهام بر وفق نیت پرداخته	[illegible]	[illegible]	سعادت واقبال از آفت نقصان وزوال در کنف حفاظت حضرت ملک متعال باد	[illegible]

[illegible]

حرف دوم در دعوات اختتامیه جهت طبقۂ اشرف با ابیات عربیه و فارسیه والله الموفق

للنقباء والسادات العظام للائمة الاعلام

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات عربیه
جناح نجاح ایام دمعالی علی رئوس الاعاظم والاعالی مرّ الشهور و کرّ الدهور بسوط باد	[illegible]	ذات معالی با علام مبانی شرع مبین تاسیس قواعد دین متین کا شته تمه امت باد	ادام الله العالمین جلاله وصیّر الافق العلوم محاله
ایام نقابت بشواهد نجابت مقرون باد و آثار معالے با نوار فیض لایزالی مشحون	[illegible]	مسند فضایل و مناقب بوجود اشرف و شمه شرف و صدر معالی و مراتب بذات اعلی معلی باد	زر رکن مزید شرف اسر مفارق امجاد ظلال عاطفة تماد مجلد باد
قواعد مناقب سیادت و مبانی مناصب سعادت بتائید ربانی و تاکید فیوضات سبحانی موکد و مشید باد	[illegible]	مسند ملت بیضا و صدر شریعت غرا بیامن وجود برورش و آثار فضیلت گستری ابد آمین و مجلی و مرتفع و معلی باد	بقیت مدی الدهر مفتخا بمفتاح فضلك باب العلوم

للقضاة وحکام الاسلام للمشائخ وهداة الانام

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سایۂ عالی شریعت شعاری بر مفارق حاضر و بادی منتشر و لطافت ایادی ابد الآباد مبسوط و مستدام باد	[illegible]	حاشیه سجادۂ عالی محیط فیوض ذی الجلالی و مورد و ارادات اسرار لایزالی باد	بقیت مدی الایام للشرع حامیا وفی الدین مقداما وللحق مظهرا
محکم احکام دین الهی و اجرار امور شریعت حضرت رسالت پناهی معاذ اهل اسلام و ملجا خواص و عوام باد	[illegible]	مسند افادت و ارشاد بذات اشرف متحلی باد و جمال فیض قدسی و نور عرشی بر اهل ارادت بنظر کامل آنحضرت متجلی	بقیت بقاء الدهر عونا لطالب ولا زلت بالارشاد للخلق هادیا
منصب شریعت مطهره و مسند ملت منوره بفرجاه عریض و شکوه حشمت منیف آراسته و پیراسته باد	[illegible]	لوح محفوظ خاطر اشرف که مرآت اسرار الهی و مجلی عکوس انوار ربانیست از نتایج افاضات فضل ربانی و منبع تجلیات فیض سبحانی باد	ز گرد غفلت و زنگ کدورت ایمن باد ضمیر پاک تو کائینۂ بهشت نماست

لارباب العلوم الشرعیۃ — لبقیۃ علماء الدین

	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	تفسیر معضلات حقایق کلام معجز نظام و تاویل مشکلات و دقایق کتاب عالی نصاب بخاطر زاہر مفوض باد	[illegible]	[illegible]	مجالس اوقات شریفہ و مواہب انفاس منیفہ کافہ عالمیان و قاطبہ آدمیان واصل و متواصل باد	فضلک ممدود و نصحک نافذ وجدک مسعود و نجمک ثاقب
[illegible]	فوائد انفاس شریفہ و عوائد اوقات متبرکہ منیفہ آنجناب موجب ہدایت اہل عقیدت و ترشید ارباب ولایت باد	[illegible]	[illegible]	نفوس متوجہان روضہ صفا و قلوب مجاوران صومعہ صدق صفا بنصائح روح پرور و مواعظ روح گستر منور و مزین باد	لا زلت تبقی فی ظلال کرامۃ فبقاء مثلک للعلوم بقاء
[illegible]	تمہید قواعد فقہ و تقوی و تشیید مبانی ورع و تقوی باہتمام تمام آن عالیجناب میسر و مقرر باد	[illegible]	[illegible]	اہتمام کامل آن مجمع فضائل در تقویت ارکان اسلام و تثبیت احکام شریعت سید انام علیہ السلام موجب صلاح و سداد خواص و عوام باد	اطال اللہ عمرک فی ارتقاء فان بقاءک الفوز العظیم

بقیۃ الدعوات الاختتامیۃ للمتفرقات

	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	برکات وجود مبارک و میامن ذات متبرک در محافل اکابر و مجالس اعاظم وری بہ نسبت کافہ انام شایع و مستدام باد	[illegible]	[illegible]	مجامع متعبدان و معابد متسوعان بوجود مبارک فلان مشرف و مزین باد	در جہان سایۂ اقبال تو بادا ممدود تا خلائق ہمہ آسودہ و برحال شوند
[illegible]	امداد عطیات از حضرت خالق البریات بتلاوت و قرائت آیات بینات باوقات عالی مترادف و متوالی باد	[illegible]	[illegible]	اوقات طیبات و ساعات بابرکات بانتظام امور جمعیت عباد و اتساق مہام رفاہیت عباد مصروف باد	اقبال مطیع و بخت یار تو بادا توفیق رفیق روزگار تو بادا
[illegible]	میامن مساعی مشکورہ در تلاوت کلام و قرات کتاب [illegible] موجب ترفیع مکان باد	[illegible]	[illegible]	جناب عالی بفیض فضل لایزالی مجمع اماجد و اعالی و منبع مکارم و معالی باد	بادو تا انقراض دور فلک ذات پاکت ز علم برخوردار

للحکماء والفضلاء			لسائر اهل الفضل		
	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	ظلال ہدایت حکمت شعاعے بفیضان رحمت حضرت باری بر مفارق مرتقیان مدارج درایت و منبجان مناہج استفادت ممدود باد	[illegible]	[illegible]	منسوجات انامل سحر پرداز و مصنوعات اصابع لائح الاعجاز مزید روشنی البصار ذوے الاقتدار باد	[illegible]
[illegible]	آثار میمنت دثار نفاس بزرگوار سبب صحت اجسام و موجب راحت ارواح کافہ انام باد	[illegible]	[illegible]	الواح ارواح اذکیا و فضلا و صحائف قلوب اصفیا و عرفا بنقوش تعریف و صور توصیف ذات شریفش منقش باد	[illegible]
[illegible]	اطلاع بر دقائق احکام معانے بسبب مطالعہ تقاویم فضائلش میسر و مقرر باد	[illegible]	[illegible]	نغمات مسرت سمات و الحان بہجت آیات موجب راحت صدور و سبب فرحت ارباب ذوق و حضور باد	[illegible]

لبقیة الفضلاء			للممتازین من العوام	
	دعوات	ابیات		دعوات
[illegible]	جواہر منظومات لطافت سمات زینت مجالس سخن پردازان و زیور محافل ہنرپروران باد	[illegible]	[illegible]	برکات اقدام شریف و میامن طواف مکان منیف بروزگار قاطبۂ انام و کافہ اہل اسلام متواصل باد
[illegible]	لطائف کلمات نشاط انگیز و ظرائف مقالات مسرت آمیز زیور مجامع و زینت مسامع باد	[illegible]	[illegible]	میامن جد و اجتہاد و مواہب فیض غزا و جہاد بایام اوقات ساکران سبیل ارادت و ناہجان طریق شہادت مقترن باد
[illegible]	امداد فیضان انوار ملک والی بجناب فضیلت نصاب متوافر و متوالی باد	[illegible]	[illegible]	سحاب برکات اوقات عبادت آیاتش بریاض صدور متعبدان و حدائق قلوب متہجدان [illegible]

حرف سوم در دعوات اختتامیه جهت طبقهٔ اوسط با ابیات مناسبه آن

للاصول والاعیان		للمعارف والمشاهیر	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
دولت انتظام امور معاش و معاد و نعمت ارتقاء درجات صلاح و سداد از فضل رؤف بالعباد محصل و میسر باد	دل تو شاد و مسرت و کامیاب و بکام فلک مساعد و دولت رفیق و بخت غلام	ابواب قبول و اقبال بمفاتیح جاه و جلال ابداً مفتوح باد	بادت همیشه دولت و اقبال بر مزید بادت مدام حشمت و اقبال مستدام
آثار دولت جاوید و انوار سعادت دو جهانی بفیض فضل ربانی قرین روزگار حشمت دثار باد	دلیل راه تو باد عنایت ازلی قرین حال تو انوار لطف لم یزلی	قانون کار سازی دستور دلنوازی با صابت رای صائبش ممهد باد و قواعد مکرمت و مبانی مرحمت مؤکد	ز عز و جاه تو مصروف باد دشت فنا ز بخت دولت تو دور باد عین زوال
مشارب امانی از شوائب مکدرات زمانی مصفی باد و مطالب کامرانی بمحض لطف سبحانی محصل و موفر	مشرف باد منشور جلالت بتوقیع بقای جاودانی	دولت لا کلام و اقبال موسوم بصفت دوام ملازم ذات آن علامهٔ ایام باد	مدام باد کمال تو ایمن از نقصان همیشه باد حیات تو سالم از آفات

لاوساط الناس		لسائر العوام	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
مطالب عزت و مآرب نعمت و حرمت بامداد و نمود کامرانی و امداد جنود شادمانی میسر و محصل باد	روزگارت غلام باد و رهین کردگارت نصیر باد و معین	اوقات شریفش بخیر و خوبی گذران باد	عمر تو بیش از هزار سال بادا اقبال تو بر کمال بادا
بواسطه توفیق تیسیر مبرات از باب ... و واهب عطیات موفق ... تحقیق نیل مرادات از ان شاء ... مجیب الدعوات مجاب محقق	درونت چو گل تازه و شاداب باد دل از باد چون سرو آزاد باد	سعادت مساعد و اقبال متزاید باد	همه چیزت چنانچه باید هست از همه چیز عمرت افزون باد
روز به روز تقابعون عنایت معبود بر قوم دوام خلود مرقوم و تجلی باد و جریان امور محض حمایت مفیض النور از شائبه نقص و فتور محروس و مبرا	خدایت یار باد و بخت یاور زمانه تابع و ایام چاکر	صحیفهٔ شادمانی به رقوم کامرانی آراسته	معالی و اقبال تو مستدام بحق محمد علیه السلام

کلمهٔ سوم در دعوات اختتامیه منثوره که در مکاتیب اخوانیات ثبت توان نمود و انواع آن بسیارست و منشی که از لطافت طبع وحدت ذهن بصفت تصرف و ترصیف موسوم و بسمت ترتیب و تالیف موصوف باشد از دعوات اختتامیه که در طبقات مذکور شده آنچه خواهد و چند انکه اراده کند اینجا ایراد میتوان کرد و بخصوصه نوعی چند از دعا درین کلمه در حیز ترقیم در می آید وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْاِعَانَةِ وَالتَّوْفِیْقِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام همایون و رفیق اقبال روز افزون باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم صلوات الله ملک الجواد	[illegible]	مسند سعادت بذات شریف منور باد و عرصهٔ ممالک معالی بعساکر مآثر و مفاخرش مسلم و مسخر بالنبی الاطهر الازهر	بادا ترا سپهر چه توجه کنی مدام اقبال بر یمین و ظفر بر یسار هم
اسباب اقتدار و ایالت مخلد و ارکان اختیار و جلالت موکد و موید باد بمحمد و عترته الامجاد	[illegible]	جناب رفیع از غبار حوادث و نوائب محروس باد و بوروده وفود حصول مانوس بحرمت الملک القدوس	باد نام تو چو بخت تو فزون روز بروز باد کار تو چو حکم تو روان سال بسال
ظلال جلال و برکت نزول الطاف حضرت عزت بر مفارق عالمیان مبسوط و نظام ایام حشمت باتو اداد ملکرا مربوط بحق شفیع یوم المعاد	[illegible]	ترتیب قواعد جهانبانی اعاظم ارباب مقرون باد و حمایت [illegible] ذات همایون بحرمت [illegible]	اندر کمال باد وجود تو پایدار و [illegible] جلال باد لقای تو جاودان
سایهٔ مرحمت پناهی و ظل عاطفت و مرحمت دستگاهی بموهبت عنایت الهی ابد پیوند باد بحرمت من هو شافع فی یوم التناد	[illegible]	حمایت [illegible] ازان ابد اماننه و غایت [illegible] معین انجاح معالی بحرمت السبع المثانی	پیوسته دوستدار تو بادا خجسته فال همواره بدسگال تو بادا شکسته بال
اعلام اقبال و بختیاری بتائید نصرت و کامگاری در عرصهٔ عزت و نامداری ابد از فوج منصوب باد بحق افصح من نطق بالضاد	[illegible]	ریاض فضل بر ترشح سحاب [illegible] و [illegible] غبار مکاره از ساحت جنابش [illegible]	باغ عمرت تازه بادا کو مشام دهر را از نسیم گلبن دولت معطر می کند
عقود جواهر زینت عزت و جلال بوساطت اهتمام آن مظهر جاه و جلال ابد الدهر منظم باد بحرمت النبی الجواد	[illegible]	اتمام مهام مخلصان [illegible] باد و دولت [illegible] بذات [illegible] بحرمت [illegible]	هزار سال بمانی بدولت و بسعادت زمان زمان شرف و قدر و جاه زیادت

بقیۃ الدعوات والابیات للاخوانیات

ابیات	دعوات	دعوات	ابیات
[illegible]	صیت مکرمت واقبال وآوازهٔ جاه و جلال آنخلاصهٔ ارباب کمال ونقاوهٔ اصحاب فضل وافضال ع باباد شمال همعنان باد	حضرت معبود ذات شرف رسا لها نامحدود برمراقی عز وجلال ومصاعد قبول واقبال مترقی ومتصاعد دارد وَهُوَ مُجِیْبُ الدُّعَاءِ وَمُحَقِّقُ الرَّجَاءِ	[illegible]
[illegible]	روائح فوائح اخلاق ملکی ملکات ونسایم شمایم اوصاف آن منبع برکات ب[illegible] روز ابد همنفس باد صبا باد	حق سبحانه تعالی ذات شریف وعنصر لطیف عالیجنابی را سالهای لاتتناهی باستظهار مخلصان حقیقی باقی دارد وَهُوَ مُفَتِّحُ الْاَبْوَابِ وَمُسَبِّبُ الْاَسْبَابِ	[illegible]
[illegible]	سدهٔ رفیع که مهبط عنایات لایزالی وعتبهٔ منیع که مطرح اشعهٔ حمایت لم یزلی ست ع تا روز ابد مرجع اشراف جهان باد	امور شوکت وکامگاری ومهام دولت ونامداری بمواهب عطایای حضرت پروردگاری ع بروفق مراد خاطرت ساخته باد	[illegible]
[illegible]	مبدع البدائع جناب فیض مآب را مجمع سعادات ابدی ومرجع کرامات سرمدی دارد وَهُوَ مُبَیِّنُ الْاُمُوْرِ وَمُنَوِّرُ الصُّدُوْرِ	خالق البرایا ظل کرامت ونوال شهامت عالیجنابی را بر مقتبسان انوار عوائد وملتمسان آثار فوائد مبسوط دارد اِنَّهٗ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ وَعَلٰى كَرَمِهِ الْاِعْتِمَادُ	[illegible]
[illegible]	سایهٔ عنایت دولت پناهی وظل رعایت سعادت دستگاهی که کرمت ابدی وشهامت سرمدی بدان متعلق ومتصل ست ع بر فرق مخلصان مستدام ابد باد	ایزد تعالی ذات عالی آن بزرگوار که خلاصهٔ اکوان ونقاوهٔ ادوار است مدی القرون والاعصار باقی دارد وَهُوَ وَاهِبُ الْعَطِیَّاتِ وَمِنْهُ نَیْلُ الْاُمْنِیَاتِ	[illegible]
[illegible]	ذات معلی که پناهی اقبال بعنایتش مشیر ونبای جاه وجلال برعایتش [illegible] ست ع همواره دو [illegible] مخلص نواز باد	ایزد تعالی اسباب عظمت وآثار رفعت ومهابت آن صاحب دولت بر تعاقب منهور ودهور وتتابع ایام وشهور بر مزید داراد اِنَّهٗ لَطِیْفٌ خَبِیْرٌ وَكُلُّ عَسِیْرٍ عَلَیْهِ یَسِیْرٌ	[illegible]
[illegible]	آفتاب دولت عالیجناب معالی پناهی که منور روایای قلوب دعاگویان خالص وهواداران مخلص ست ع پیوسته ز مشرق شرف طالع باد	حضرت واجب الوجود دارتقای ذکر واعتلای قدر ورفعت مراتب وبسطت [illegible] روز افزون داراد وَهُوَ مُیَسِّرُ الْاٰمَالِ وَبِیَدِهٖ مَفَاتِیْحُ الْاِقْبَالِ	[illegible]

بقیۃ الدعوات الاختتامیۃ والابیات للاخوانیات

عربیہ	دعوات	المتفرقہ من الدعوات	فارسیہ
فلا زلت صدرا للنعیم [illegible] / ولا زلت بدرا للنجوم المعالیا	هر تحفۂ فیضی که از بارگاه وهاب فیاض عمّت الآئه وتمّت نعمائه متوجه طالبان سرادقات قدس عاکفان عتبات انس شود قسط اجزل وسهم اکمل نثار جناب عالی باد	سالهای دراز بر مسند اجلال واعزاز بفیضان فضل حضرت بی نیاز دوست نواز ودشمن گداز باد	[illegible]
بقیت بقاء الله فی عز نعمة / [illegible] فی الدنیا	هر عطیۂ سعادتی که آثار نتائج وانوار صیانت آن بروزگار خواص بارگاه اقتدار ومقربان درگاه اختیار واصل گردد عالیجنابی با وفر حظوظ آن محظوظ باد	جانها بهواداری متفق ودلها بر رضا جوئی منطبق وزبانها بر دعاگوئے جناب مخدومی منطلق باد	[illegible]
بقیت منعما فی ظل عیش / کما تهوی الی یوم التناد	هر میامن عزتی که قاصدان مقاصد معالی وسالکان مسالک فیض لایزالی از آن مباهی ومفتخر وبدان معتضد ومستظهر باشند اکمل سهام واوفر اقسام آن بجناب عالی واصل باد	ذات عالی از عطیات محظوظ وبلیات محفوظ وبنظر الطاف خالق البرایا ملحوظ باد	[illegible]
وقاک الله احداث اللیالی / وصانک من بلیات الزمان	انوار اقتدار که از مکامن فیض الٰہی مطالع لطف پادشاهی مستفیدان اثر قبول واقبال لامع وطالع میگردد حظ اکمل وقسط اشمل بجناب عالی مختص باد	مطالب جاودانی ومآرب دوجهانی بتائیدات ربانی وتوفیقات وهّاب الصور والمعانی محصل ومیسر باد	[illegible]
ولا زلت فی ظل الکرامة آمنا / من نائبات الدهر والحدثان	نقود مستودعات عزت وجواهر مکنونات معادن حشمت که بر اطباق استحقاق اعاظم آفاق جلوۂ ظهور یافته نثار اوقات بابرکات عالیجنابی باد	اسباب حصول سعادات بیغایت آماده وابواب وصول بمرادات بی نهایت بر روی آمال گشاده باد	[illegible]
وقاک الله من کل البلایا / [illegible] اعطاک العطایا	هر دولتی که آثار کرامت ابدی وانوار شهامت سرمدی از میامن ظهور ولوامع سطوع آن لامع وساطع باشد جناب مخدومی بحظ اوفر واوفی وقسط اجزل واصفی از آن محظوظ باد	ریاض صدور جمهور برشحات التفات آن جناب ناضر واحداق اناعد واقطار بجمال باکمال آن عدیم المثال ناظر باد	[illegible]
بقیت علی الدنیا [illegible] / وظلک ممدود [illegible] سالم	هر سعادت واقبال که غبار زوال بر اذیال جلال آن ننشیند وهر کرامت وجلال که دست انقلاب وانتقال از دامن دوام آن دور باشد متوجه جناب والاسدهٔ معلی باد	عظمت مستدام ودولت بردوام وجهان بکام دوران مطیع احکام بالنبی وآله الکرام وصحبه العظام	[illegible]

کلمهٔ چهارم در دعوات اختتامیه منظومه مشتمل بر چهار حرف حرف اول در انچه مناسب انبقه استثنی بود

عربیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	تا بود طالع ز تو میمون باد / اختر بخت تو همایون باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم در دعوات لائق طبقۂ اوسط		حرف دوم در دعوات مناسب طبقۂ اشرف		
ایضاً	فارسیه	ابیات	فارسیه	عربیه
[illegible] باشی و فیروز [illegible]	[illegible] نحبت یار [illegible]	دل [illegible] علم [illegible] فضای [illegible]	همیشه در بیان حضرت جاه [illegible] باد رافت لطف [illegible] پناه [illegible]	[illegible] والتنعیم [illegible]
[illegible] پناه دارد [illegible] پناه دارد	[illegible] دولت گذرد در زبان [illegible] مراد حاصل باد	لوح محفوظ عالم ملکوت دل بیدار [illegible] باد	[illegible] دو جهان یار باد [illegible]	[illegible] [illegible]
تا سعادت [illegible] جهان گذرد [illegible] باد	دولت یار باد و اقبال [illegible] قرین [illegible] باد	سایه رافت بر سر [illegible] دین باد پاینده تا بیوم الدین	[illegible] باد [illegible] باد	[illegible] [illegible]
[illegible] باد [illegible] باد	دولت و مکرمت [illegible] باد [illegible] اقبال [illegible] باد	سایه دولت با سعادت [illegible] [illegible] دولت [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] الکمال [illegible] [illegible]
تا بخت [illegible] قرین والله حافظ و معین	[illegible] پاینده باد [illegible] تو باد	[illegible] انتها باد تا دامن [illegible] زمان باد	[illegible] حضرت مخدوم [illegible] در ظل عظمت [illegible]	[illegible] مصطفا [illegible] المعاد دوام
[illegible] عالم پناه تو باد [illegible] تو باد	عمر و اقبال [illegible] باد بالنبی و آله الامجاد	[illegible] [illegible]	[illegible] فضل [illegible] با [illegible] مقصود [illegible] باد	[illegible] بالاحسان [illegible] الزمان
[illegible] دوات [illegible] [illegible] باد	طالع [illegible] مسعود باد [illegible] محمود باد	[illegible] باد [illegible] باد	[illegible] بفضل تو تازه [illegible] روشن	[illegible] الاعادی [illegible] [illegible]

حرف چهارم در دعوات منظومه مناسب اخوانیات

عربیه	فارسیه	ابیات	ابیات	ایضاً
فلا زلت بالعلم [illegible] و بالفضل [illegible] اهل الکمال [illegible]	[illegible] دولت [illegible] جهان [illegible]	همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین / مراد و مقصود دنیا و آخرت حاصل	[illegible] بخت [illegible] شادان باد [illegible]	بقای عمر تو بادا [illegible] / بجز بقای [illegible]
و قال الله [illegible] العوارف [illegible]	[illegible] جهان [illegible]	همیشه خداوند یار تو باد / مراد تو اندر کنار تو باد	[illegible] اقبال در [illegible]	تمام تو باد [illegible] / عمر تو باد افزون و [illegible]
[illegible]	دل و جان [illegible]	آفتاب بخت تو تابنده باد / روزگارت فرخ و فرخنده باد	[illegible]	[illegible] آرام باد و [illegible] / ایزد ترا یار باد و [illegible] جاه مدام
[illegible]	[illegible]	عمرت دراز باد که ما در پناه تو / داریم امید [illegible]	[illegible]	[illegible] جلال [illegible]
[illegible]	[illegible]	همواره [illegible] بخت [illegible] / [illegible] دولت [illegible] کام [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] عمر و جاه تو در سلامت / [illegible] پیوسته بادا تا قیامت	[illegible] دولت [illegible]	طالعت [illegible] / [illegible]
[illegible]	[illegible]	هر که گوید دعای دولت تو / با اجابت دعاش مقرون باد	[illegible]	[illegible] عدو [illegible] / که روزگار [illegible]

تتمة الدعوات لمنظومة للاخوانيات

عربیہ	فارسیہ	ابیات	ایضاً	مصارع
وزادك ربي بهجة وتمكين العلى [illegible] / تمناك [illegible] بالتقى والتقوى [illegible]	همیشه تا که بود مستقر زمین و زمان / همیشه فلک بر درت [illegible] باد	عمرت دراز باد که در ظل دولتت / [illegible] جاودان رود [illegible]	عمرت دراز باد که تا در بنا و تو / اہل زمانہ کام دل خود روا کنند	سایۂ لطفت مخلد باد
أدام الله عزك في المعالي [illegible] / [illegible] الكرم والإفضال	[illegible] / [illegible]	عمرت دراز کہ حق از برای خلق / دست ترا کلید در رزق آفرید	عمرت دراز باد کہ [illegible] / [illegible]	[illegible] حفیظ و ناصر باد
وزادك من فضل الإله تمتعا / بالمفاخر العلياء ألف قرن	عمرت بقا باد و بخت راعی / زمانہ تابع و ایام داعی	عمرت دراز باد و بہ بستان [illegible] حیات / [illegible]	عمرت دراز باد کہ از حسن فضل تو / ما از تو بہرہ‌ور ہم و از عمر بہرہ‌وری	ظل عالی ابد الدہر مخلد بادا
وقيت الدهر [illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible]	تا [illegible] / [illegible] سعادت و اقبال بہرہ‌وری	[illegible] / [illegible]	[illegible] جاودانی باد
[illegible] / [illegible]	[illegible] سعادت [illegible] / [illegible]	عمرت دراز باد [illegible] / [illegible]	عمرت دراز باد [illegible] / [illegible] اہل زمانہ [illegible]	[illegible] مخلد باد
[illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible]	عمرت دراز باد کہ در دعای تو / [illegible] اہل عالم	عمرت دراز باد [illegible] / [illegible]	ظل [illegible] باد
[illegible] / [illegible]	[illegible] / از ازل تا [illegible] یوم الحساب	عمرت دراز باد [illegible] / [illegible]	عمرت دراز باد و [illegible] / اقبال [illegible]	[illegible] مخلد بادا

سطر دوازدهم در عنوان مکاتیب طریق قدما در باب عنوان متنوع بوده بعضی تعریف و توصیف مکتوب الیه بلقب و
اسم را برو تعظیم می‌نوشته اند چنانچه ملازمان عالیجناب فلان فتح فرموده بعرض رسانند بعضی بلقب اکتفا نموده اند
و این بادب اقرب بوده وجمعی متعرض نام و لقب ناشده بلفظی مشتمل بر عجز و انکسار و عبودیت و افتقار در طبقات یا منطوی
بر محبت و اخلاص و مودت و اختصاص در اخوانیات ایراد میکرده اند و این اشهر ست درین زمان در مکاتیب صادره
از اعلی باشرف نام یا لقب مکتوب الیه بر یک کناره بر جای عنوان می‌نویسند بر وجه دعا چنانچه ظلال اقبال عالیجناب
نقابت پناهی شرفاً ممدوداً مخلداً وَعَلیٰ هٰذَا الْقِیَاسِ السَّوَابِق و مطلق ذکر فتح و عرض و امثال ان نمیکنند و دیده
نشده که در اخوانیات بیتی یا نثری عربی یا فارسی که ازان رائحه خصوصیت استشمام توان نمود نوشته اند و ما درین سطر
از هر دو نوع منثوره و منظومه نمونه ثبت کردیم تا بواسطه برین قیاس کنند وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْهَادِیْ

فقرات منثوره

نوع منه	ایضاً	ایضاً	الفقرات	نمط آخر منه	طریق آخر
حجاب بارگاه جهان پناه بموقف عرض رسانند +	خدام عتبه سپهر احتشام ملحوظ بنظر عاطفت سازند	بعز ملاحظه و شرف مطالعه محفوظ و ملحوظ باد	شرف از مطالعه خداوندی یابد بالخیر و الحسنی	اَلْعُبُوْدِیَّةُ مِنْ مَحْضِ خُلُوْصِ النِّیَّةِ	فِیْهِ آثَارُ الْاِفْتِقَارِ وَآیَاتُ الْاِنْکِسَارِ
ملازمان حضرت عالی بوقت فرصت معروض گردانند	مجاوران سده سنیه فتح فرموده بعز قبول وصول گردانند	بشرف التفات مخصوص و محظی باد	بعز ملاحظه شرف اختصاص یابد بالیمن والاقبال	اَلدُّعَاءُ الصَّادِرُ مِنْ صَمِیْمِ الْفُؤَادِ وَخُلُوْصِ الْاِعْتِقَادِ	فِیْهِ لَوَازِمُ الْاِخْلَاصِ وَمَرَاسِمُ الْاِخْتِصَاصِ
خدام عتبه امارت پناهی بموقف عرض رسانند	در حضرت وزارت پناه بشرف عرض معزز رسانند	معز قبول مشمول باد +	به پرتو مطالعه منور و مکرم باد بالسعادت والسلامة	اَلدُّعَاءُ مِنْ فَوْرِ الْمَحَبَّةِ وَخُلُوْصِ الْمَوَدَّةِ	فِیْهِ عَرْضُ الْخَالِصَةِ وَبَیَانُ الْمُصَادَقَةِ
مجاوران عتبه عز و جلال معروض سازند	سکنه سده سنیه و عتبه علیه بشرف التفات مشرف گردانند	بعین عواطف منظور باد	بنظر مرحمت آراسته باد بالعز والکرامة	اَلدُّعَاءُ مِنْ مَحْضِ الْخُلُوْصِ وَعَیْنِ الْخُصُوْصِ	فِیْهِ اَنْوَارُ الطَّاعَةِ وَآثَارُ الضَّرَاعَةِ

عنوان منظومه

عنوان منظومہ از فردیات و ثنائیات

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

افتتاح صحیفۂ ثانی — شد ہمایون بذکر سبحانی

بر اذہان جلیہ مستخبران مفاحص انشا و مراسلات و افکار سینۂ متبحران قواعد ابداع مکاتبات مخفی نیست کہ مجموع ارکان مخاطبات سوی افتتاحات و مکاتیب جوابی مدخل ندارد و انچه خاصه جوابیات اند بود و ہفت رکن ست اول افتتاح دوم مقدمه با توابع انکه مفتتح ست و صف و تتمہ سوم تعریف مکتوب چہارم تعظیم آن پنجم نتیجه ششم مقابله ہفتم شکر و ہر یک ازین ارکان بسبعه سطری بازنموده میشود و در آخر ذیلی جهت عجز از ایراد جواب مسطور میگردد واللہ الموفق سطر اول در افتتاح بباید دانست که افتتاح دو نوع ست اصلی و رسمی اصلی آنست که دیباچه کتابت بنام فرخنده انجام حضرت مبدع الانام جل شانہٗ وعم نوالہٗ مزین و محلی باشد اگر ایراد آن بطریق براعت بود چنانچه خطابیات مذکور شد انسب آنست و در جوابیات انچه مناسب نمایند ہو المجیب ست و ہو منزل الکتاب ست و ہو الذی انزل الکتاب و امثال آن و رسمی چنانست که اول بتیمن یا بتبرک عربی یا فارسی مشتمل بر ذکر ورود کتابی که جواب آن می نویسند آورده شود و ہم در طبقات ہم اخوانیات و ہم جوابیات و ہر یک ازین دو قسم در کلمه مذکور میشود کلمه اول در ابیات مناسب طبقات و درین صحیفه مرتب طبقات علی بجهار قسم مبشر و اوسط بدو نقسام و ابیات ہر طبقه علی الاجمال سمت کتابت می باید و من اللہ الاعانة والمدد واللہ المستعان

السلاطين والخواقين

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات
[illegible] امثال الامثال القدسیه من الحضرة العلیا [illegible]	[illegible] اقبال با [illegible]	[illegible]	[illegible]
ان من السلطان [illegible]	[illegible]	ای صبا [illegible]	[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للملوک واولادهم

عربیه	ملمع	فارسیه	ثنائیات فارسیه	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للامراء والصدور المقربین		للوزراء واهل الدواوین		
عربیه	فردیات وثنائیات	ابیات	عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الوزراء واهل القلم لسائر الملازمین

فارسیه	ابیات	ثنائیات		فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	وصل الکتاب [illegible] عاشت [illegible] الاجسام والارواح	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للنقباء والسادات

فارسیه	عربیه	ابیات	فارسیه	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ السادات — بقیۃ الائمۃ والقضاۃ

ثنائیات		ابیات	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للمشائخ والهداة

ثنائیات			فارسیہ ابیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لارباب المناصب الشرعیة

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات	
کِتَابٌ اَتیٰ مِنْ سَمَاءِ البَرَاعَة اِلیٰ مَنْ اَقَامَ بِاَرْضِ الصَّرَاعَة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَتَانِیْ کِتَابٌ اُمُوْرٌ دَکْعَدَدٍ کَمَا جَاءَ رُوْحُ اللّٰهِ لَیْلَةَ القَدَرِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَتَانِیْ مِنْکَ بِاَفْخَرِ الاَعَالِیْ کِتَابٌ لَفْظُهٗ مِثْلُ اللَّآلِیْ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للحکماء والفضلاء

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات	
وَصَلَ الکِتَابُ فَرَحِبُوْا بِوُصُوْلِهٖ وَغَدَا سُرُوْرِیْ حَاصِلًا بِحُصُوْلِهٖ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وَرَدَ بِشْتَعَلْ صَحِیْفَةٌ مِنْ فَاضِلٍ وَالفَضْلِ فَاقَ فَاضِلَ الاَفَاقِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَهْلًا وَسَهْلًا یَا کِتَابِیْ وَاِنَّکَ یَا مُسْتَطَابِیْ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَتَانِیْ کِتَابٌ فِیْهِ نَعْتٌ وَلِلْعِلْمِ اَفْرَحَنِیْ وَلِلسَّمْعِ لَذَّةٌ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم در ابیات لائقه باخوانیات از ثنائیات و فردیات عربیه و فارسیه

ثنائیات عربیه و فارسیه		فارسیه	فارسیه	عربیه
وفیه ... من فرائد ... / ...	اتانی کتاب ... وجد ... / واذهب ...	آورد صبا از طرف یار پیامی / [illegible]	[illegible]	أیا هلا ومرحبا بمن أتى ... سلامه / علیه سلام الله ما هبت الصبا
تازه تر کرد ... دل امید وصول / ... نامه ... که ... رسول	آنچه کر تو سلامی ... در رسول / نامه آورد رسول تو من از شادی آن	آمد صبا ... / [illegible]	[illegible]	یا ایها الهدهد من وادی سبا / مرحبا بالطائر ... مرحبا
... الی الدنیا مع ... / ... کوکب فی برج	... الی کتابا / کتاب ... سطوره	... سرامی / [illegible]	[illegible]	... السلام ... اهلا / [illegible]
الذ و اشهی من العافیة / وانعم من عیشة راضیة	اتتنی ... رقعة / واجل لدی الانفس من قوتها	[illegible]	[illegible]	... کتابک علینا / [illegible]
گفتم ... باد صبا چون رسید / ... خویش رسید	مکتوب جانفزا ... آمد بر من / [illegible]	... پیام ... آورد / [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ الابیات اللائقۃ

عربیہ	فارسیہ	ابیات	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَا اِنْ سَطَعَ مَا نَمَا بَارِدٍ + مِنْ بَعْدِ طُولِ الْعَهْدِ بِالْمَوَارِدِ اِلَّا کَانَشْیٍ بِکِتَابٍ وَارِدٍ + مِنْ مُکَرَّمٍ بِیَا تَرِیفٍ مَاجِدٍ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَا هٰذِهِ الْکِتَابَةُ یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ + فِی سِرِّهَا وَصَوْنِهَا تَاهَتِ الْعُقُولُ لَفْظٌ کَدُرَّةٍ قَطَفَتْهَا اَیْدِی الصَّبَا + مَعْنًی کَجَرَّةٍ لَبِسَتْ حُلَّةَ الْقَبُولِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رَوَّحَتْنِی صَحِیفَةٌ جَاءَتْ + مِنْ کَرِیمٍ اَضَاءَ مِنْهُ صُدُورٌ فَفَتَحْتُ الْکِتَابَ وَتَفَتَّحَتْ + مِنْهُ اَبْوَابُ بَهْجَةٍ وَسُرُورٍ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اَتَی هُدْهُدٌ مِنْ عَوَالِی الْمَعَالِی + وَاَلْقَی اِلَیَّ کِتَابًا کَرِیمًا لَکَا مِنْ مَعَانِیهِ سِرًّا جَلِیلًا + یُجَدِّدُ اللّٰهُ عَهْدًا قَدِیمًا

بالاخوانیات

لمعات	عربیه	فارسیه	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر دوم از صحیفهٔ ثانیه در بیان مقدمه

وآن عبارتست از لفظی چند مشتمل بر تعظیم مکاتیب وارده و مراتب آن در طبقات و اخوانیات متفاوت است و بنای آن بر سه اصل باشد **اول** مفتتح وآن لفظی چند است مشیر بمکتوب منطوی بر تعریف مناسب حال مکتوب الیه **دوم** وصف وآن دو نوع است جزئی وآن کلمهٔ چند است محتوی بر تعریف اجمالی و اگرچه سخن بی او تمام است اما کتابت بدان زینتی میپابد نوع دیگر کلی وآنرا باصطلاح کتاب تعریف گویند و در سطر لاحق علیحده مذکور خواهد شد اما صفت جزئی عربی یا فارسی میتواند بود و در نظم و نثر موجود می میتواند شد **سوم** تتمه وآن کلماتیست در بیان ورود مکتوب که مفتتح بدان است اتمام پذیرد و صورت تنوعات او بسیار است و در مجانظم و نثر مجالی تمام دارد و در اثنای مقدمه ذکر صفات و نقایب کاتب آن مکتوب از لوازم است و بحرف **ف** اشارتی بدان رفته تا از محلش مدینجا نقل کنند و مقدمات مناسب بر یک از طبقات و اخوانیات در ده کلمه آورده میشود کلمهٔ **اول** در مقدماتیکه مناسب طبقات باشد مشتمل بر سه حرف حرف **اول** در مقدمات لائق بطبقهٔ اعلی وهو المولی والله الموفق والمعین

للسلاطین			للملوك والملكات		
مفتتح	وصف	تمت	مفتتح	وصف	تتمه
صدر الکتاب صحیفه [illegible] / وفصل الخطاب [illegible] / سر از شبستان [illegible] ف	[illegible]	شرف همایون [illegible] / از افق عاطفت / و تیغ مرحمت / جلوه رحمت فرمود	توقیع بدیع وطغرای [illegible] / از مطلع مراحم [illegible] / [illegible] ف / طلوع [illegible]	[illegible]	از زبان ظهور نور اجلال / ورود وفود امانی و آمال / جلوه جمال نمود
توقیع رفیع زمان / جهان [illegible] / که از حضرت [illegible] / [illegible] حضرت / ف	[illegible]	سمت صدور / پذیرفته [illegible] / قبول وصول / [illegible]	[illegible] آفتاب [illegible] / [illegible] ف	[illegible]	از مطلع [illegible] / [illegible]
طغرای [illegible] / آیات توقیع [illegible] / [illegible] / منشور [illegible]	[illegible]	[illegible] / با [illegible] / [illegible]	[illegible] همایون [illegible] / [illegible] قبول اقبال / [illegible] ف	[illegible]	بال عنایت و / جناح رعایت [illegible] / [illegible]

للامراء والصدور المقربین

مفتتح	وصف	تتمه
منشور دولت ابدی و طغرائی سعادت سرمدی اعنی خطاب عالی ف	[illegible]	[illegible]
طره منشور دل آرا و غره توقیع مشکلکشائی اعنی مخاطبه علیه ف	[illegible]	[illegible]
تشریف بنده نواز اقبال لازم الاجلال والاعزاز عالیجناب ف	[illegible]	[illegible]

للوزراء وارباب الدواوین

مفتتح	وصف	تتمه
تباشیر صبح دولت اعنی تباشیر نجح سعادت که عبارتست از عالیخطاب ف	[illegible]	[illegible]
عالی فرمان جلیل الشان لازم الاذعان که جناب ف نامزد کمینه فرموده بودند	[illegible]	[illegible]
کتاب واجب الاستماع و خطاب لازم الاتباع از جناب مستطاب ف	[illegible]	[illegible]

لسائر الملازمین

مفتتح	وصف	تتمه
طلیعهٔ جنود سعود آسمانی و ذریعهٔ وصول سرامات و مرادات دوجهان اعنی خطاب	[illegible]	[illegible]
عنوان صحیفهٔ جاه و جلال و دیباچه جرائد دولت و اقبال اعنی خطاب ف	[illegible]	[illegible]
تا مقاطر اقلام گهربار و انوار [illegible] کلام دثار ف	[illegible]	[illegible]

المتفرقات لهذه الطبقه

مفتتح	وصف	تتمه
لوامع انوار سعود سماوی و طوالع آثار وجود کامرانی اعنی کتاب معالی نصاب ف	[illegible]	[illegible]
اما المفوض مشکین طراز و مخاطبه مسکین نواز اعنی خطاب عالی و کتاب والی ف	[illegible]	[illegible]
مشرفه مطاع و ملطفه لازم الاتباع اعنی کتاب مشکین نقاب ف	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در مقدماتیکه لائق طبقهٔ اشرف باشد باختلاف مراتب اهالی آن

السادات والنقباء			لائمة الاسلام والقضاة		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
شمائم گلزار قدسی و نسائم حدائق فردوسی که بدستیاری شمال اقبال از ریاض التفات ف	[illegible]	[illegible]	شعشعهٔ اشراقات معالی و مکارم که از مطالع عواطف و مراحم ف طلوع یافته بود	[illegible]	پرتو التفات بر ساحت احوال ارباب خلوص و خصوص افکند
[illegible] اطالهٔ شرف	[illegible]	[illegible]	نسایج آمال در یافتن و نتایج خاطر خورشید مآثر اعنی مخاطبه ف	[illegible]	بدستیاری دولت و پایمردی عنایت ایزد [illegible] مخلص را رتبهٔ سرفرازی داد
لمعهٔ موهبت خدا این [illegible] ف	[illegible]	[illegible]	نفحات ریاض دین پروری و فتوحات گلزار شریعت گستری اعنی مخاطبهٔ گرامی ف	[illegible]	روشنی مسند مخلصان و گلشن درهای متخصصان باشد حدیقهٔ فردوس معطر و مطیب ساخته
المشایخ العظام			لاهل المناصب الشرعیه		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نسائم الطاف الهی و شمائم عواطف نامتناهی اعنی خطاب ف	[illegible]	بساتین قلوب مخلصان و ریاض صدور متخصصان را چون ریاحین ریاض جنان نضارت بخشید
[illegible] ف	[illegible]	[illegible]	نفحات گلشن معالی و نسمات چمن لطافت لایزالی اعنی مخاطبه علیه ف	[illegible]	در ایمن اوقات و احسن آنات بریاض صدور ارباب خلوص فائح شد
نسمات [illegible] اعالی حضرت ف	[illegible]	[illegible]	خلاصهٔ لطائف و زبدهٔ معارف فضیلت گستری [illegible] ف	[illegible]	امداد استظهار و مواد اعتضاد و استبشار را تضاعف و سمت ترقی از ارزانی داشت

للحکماء والفضلاء			لسائر ارباب الفضل		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
جرائد عوائق حقائق معانی و قلائد فرائد سعادت جاودانی یعنی خطاب ف	که خاصیت اکسیر اعظم بلکه برکت اعجاز عیسی بن مریم داشت	[illegible]	مجموعه نوادر اقبال افضال و گنجینه کمال و اکمال یعنی کتاب بی همال و خطاب بی مثال ف	مرصع بجواهر زواهر عبارات و مرشح بغرر درر استعارات	[illegible]
برکات انفاس حکمت شعار و نتیجات اقلام الهام آثار یعنی مخاطبه سنیه ف	که سراسر بغرر درر الفاظ لطیفه و جواهر زواهر معانی شریفه مشحون و مقرون بود	[illegible]	نفائح نسائم خاطر خطیر و روائح بدائع ضمیر منیر ف	آراسته بحلیه معالی و فضائل و پیراسته به پیرایه دقائق افاضل	[illegible]
کنوز رموز خطاب شریف ظروف حروف کتاب منیف ف	که مبشر حصول سعادات و مخبر از وصول بسر منزل مرادات بود	[illegible]	صحیفه لطائف الی [?] جواهر زواهر معانی اعنی مشرف ف	محلی بتحلیه کمال و متحلی بتحلیه فضل و افضال	[illegible]

للاصول والاعیان			لاوساط الناس		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
مکاتبه فائحة العبارات و مخاطبه لائحة الاشارات که از جناب ف صادر شده بود	محتوی بر انواع کامرانی و منطوی بر اسباب شادمانی	[illegible]	کتاب نامی و خطاب گرامی ف	روان بخش چون آب زندگانی و [illegible] چون [illegible] کامرانی	[illegible]
سمط لآلی و عقد جواهر متلالی که از نتایج اقلام ف مستخرج بود	مشتمل بر غرائب لطائف و مشعر [?] از رعایت ظرائف	[illegible]	مراسله مرغوب و مفاوضه مطلوب ف	چون [illegible] بوستان و [illegible] گلشن [illegible] فزا	[illegible]
مفاوضه عزیز کریم و ملاطفه لازم الاعزاز و التکریم	مبنی بر اساس ارجمندی و مبنی از موجبات سربلندی	[illegible]	نامه نامی و مکتوب گرامی ف	در شگفتگی چون تماشای سحری و در تازگی چون گلبرگ تر	[illegible]

الحرف الثالث المفتتحات اللائقة بالاخوانيات

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمت
مظهر مواد سرور و کامرانی و مورد ورود آمال و امانی یعنی مخاطبه نامه ف	[illegible]	در ساعتی که بمیامن انظار سعود مقرون و متصل بود از محله و بیت جلوه نمود	لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب ف	كَفَضْلِ الشَّبَابِ حُسْنًا وَكَوَصْلِ الْأَحْبَابِ يُمْنًا	[illegible]
مجموعهٔ توافق اسباب کامرانی و دیباچهٔ ترادف آثار بهجت و شادمانی اعنی مفاوضهٔ گرامی ف	[illegible]	فی احسن الازمان نزول اکرام و احسان ارزانی داشت	صحیفهٔ بهجت و سرور و تذکرهٔ محبت و حبور که از جناب ف نامزد این مخلص شده بود	كَنِعْمَةٍ غَيْرِ مُتَرَقَّبَةٍ وَلَذَّةٍ غَيْرِ مُتَرَصَّدَةٍ	[illegible]
لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب	[illegible]	در اطیب اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت رنجوران و مایهٔ سلوت مهجوران شده	روائح الطاف دوست پروری و فوائح اعطاف دلنوازی و مسرت گستری اعنی مفاوضهٔ ف	چون لقای امانی موجب کامرانی و چون نقد زندگانی سرمایهٔ شادمانی	[illegible]
عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب اعنی ملاطفه	[illegible]	در فرختی که خلاصهٔ ازمنه و نقاوهٔ آونه بود تشریف ورود مشرف فرمود	مفاوضهٔ عنایت سمات و مخاطبهٔ رعایت صفات ف	چون طلعت مشتری فرخنده و چون چهرهٔ ناهید درخشنده	[illegible]
نسائم گلزار مرحمت و تعطف و شمائم نوبهار مکرمت و تلطف اعنی مشرفه	[illegible]	فی اسعد الاوقات و اذکی الحالات نزول التفات نمود	جلاء ابصار اصحاب دانش و بینش و کحل الجواهر عیون اعیان آفرینش ف	كَحُورٍ مِنْ رَوْضَةِ الْجِنَانِ أَوْ كَرُوحٍ فِي غُرْفَةِ الرِّضْوَانِ	[illegible]
حاوی بشارات دلگشای و جامع اشارات راحت افزای اعنی خطاب مستطاب	[illegible]	در بهترین ساعتی و خوشترین وقتی مستجلب اسباب سرور و مستحدث انواع حضور شد	مجمع اسرار لطائف محبت و مطلع انوار عوارف مودت اعنی کتاب شریف	چون گلدستهٔ قدسی دل آویز و چون غالیه مجلس انس طرب آمیز	[illegible]
طرایف لطائف دثار و شرایف طرایف سعادت آثار است مکاتبهٔ بهیه	[illegible]	فی احسن الایام نزول افضال و اعز اوان حلول قبال و مرام فرمود	کلام مبارک پیام و پیام سعادت انجام و کرامت فرجام ف	كَنَغْمَةِ الصَّبَا لَذَّةً وَكَنَسِيمِ الصَّبَا رَاحَةً	[illegible]

الکلمة الثانیة للتفرقات من المقدمات شاملة الطبقات و الاخوانیات

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
خطاب مستطاب بی شبیه ف بانواری مقتبس از مشکوٰة ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ	[illegible]	مبارک ترین طالعی از افق سعادت جلوه یافت	طراز کسوت دلنوازی و زیور خلعت مباهات و سرفرازی یعنی خطاب	[illegible]	سمت ظهور یافته در صمیم دل و جان مقر و مکان ساخته
شعشعهٔ شعر بارقات کتاب ف مقرون بلمعات بَلْ هُوَ اٰيٰتٌۢ بَيِّنٰتٌ	[illegible]	از بارگاه غیبی و جلوهگاه لاریبی بر صفحهٔ ظلم جلوه نمود	آثار نفس رحمانی و انوار سهیل یمن کامرانی اعنی کتاب	[illegible]	نزول تشریف وسیلهٔ ابتهاج بواطن و ظواهر و ذریعهٔ ارتیاح خواطر و ضمائر
کلمات طیبات که از تلقاء مدین کرامت و مرحمت ف صدور یافته بود	[illegible]	در افضل زمان بگوش هوش مخلصان رسید	رشحات اقلام صداقت ارقام ف که نجامهٔ مشک قام برورق اهتمام شرف ارتسام فرموده بود	[illegible]	در زمانی خجسته بغرور و دود و سائل مفاخرت و مباهات سیامن افزود
همای خجسته لقای دولت که از آشیان مکرمت ف بجناح فوز و نجاح طیران نموده بود	[illegible]	سایهٔ سعادت که موجب امنیت ف بر نفاق اهل ارادت افگند	کتاب عطریة الرقوم و خطاب مسکیة الرسوم که جناب ف نامزد مخلصان ساخته بود	[illegible]	بمیامن اوقات و اکرم ساعات محاط علوم و مفهوم فهوم ارباب اخلاص و اختصاص گشت
مطلع شعشعهٔ نور علی نور و مظهر بشارت و شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ اعنی خطاب معطر کتاب منور	[illegible]	ببرکت ورود ترویج و تبشیر فتوح ارزانی فرمود	قانون استنباط دقائق معانی و دستور استخراج حقائق و وصول بامانی یعنی صحیفهٔ شریفه	[illegible]	ورود نموده سبب رسائل اهل حقائق نضارت و موجب بصارت احداق ارباب دقائق شد
منشور حیات ابد و مثال سعادت سرمد یعنی نفائس معالی افکار و عرائس معانی ابکار	[illegible]	بموجب حسن طالع امین بمطالعه احباب رسید	رشحات رشحات قلم مشکین رقم و عبارات معبرات خامهٔ عنبرین شمامه	[illegible]	ذوق شوق و يُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيْقٍ بکام دل مشتاقان صادق رسانید
جامع مطالب عرفان که از مجمع لطائف قد جاءکم برهان یعنی از جناب ف رقم ارسال یافته بود	[illegible]	نزول اجلال [illegible]	صحیفهٔ مرقوم بقلم کرم [illegible] [illegible] بود ند	صحیفهٔ صحبت جاودان [illegible]	بر مخلصان قدیم نازل گشته [illegible] افتقار شاید [illegible]

سطر سوم در تعریف مکتوب و اثبات آن بعد از تتمه انسب است و منشی متصرف بجای صفت جزئی مینوان آورد
و مخفی نیست که تعریف مکتوب بحقیقت تعریف کاتب است پس هر چند دران مبالغه رود اثر تعظیم ظاهر تر شود و تعریف
یا نسبت بخط مکتوب باشد چون جودت حروف و لطافت ترکیب و صورت آن یا بسلامت الفاظ و رعایت فصاحت
و بلاغت و در آن اولی آنست که مجموع بحیز وصف در آید مگر وقتی که خط کاتب از درجه تعریف ساقط باشد بعد از تعریف خط و بلاغت در مکاتیب حکام لازم
و ملوک لائق نیست چه آن تعریف راجع بتعظیم منشی و کاتب ایشانست نه بدیشان لهذا مقدار که در سطر سابق از صیغ جزئی نوشته شده
کافیست و در مکاتیب و بدو وزرا که بحد کتابت فرموده باشد ایراد توان کرد و مکاتیب سائر ملازمان را زیادتی تعریف حاجت
نیست و در جواب طبقه اشرف تمام تعریف لائق مناسب است و اوسط حکم سائر دارد اما زینت او بترا خوانیات تعریف نیست
و درین سطر تعریف مکاتب دو کلمه می‌گردد کلمه اولی در تعریف مکاتیب طبقه اعلی و اشرف الفاظ و التوفیق من الله [illegible]

الفقرات	ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
تجلی چون طره طراوت و غره غرا سلکش دلکشا لفظی ما منکند آب حیات و سواد ظلمت روشن و جانفزا	هر لفظی ازان چون زمان صباح متضمن طلوع آفتاب معانی هر حرفی چون نسیم سحری متکفل توجه انواع راحت و کامرانی	نفحات عبیر بیز گوارے از فحوای آن فائح و نسمات دولت و کامگاری در اثنا سطور آن متحاوی و رایج	رشحات اقلامش در صفا رشک قطرات سحاب و نظم کلامش در پاکیزگی غیرت گوهر سیراب	عقود معانی در سلک آب الفاظ و عبارات منتظم و رقوم معانی در طی آن کلمات مرتسم
در هر فقره ازان توقیع توقیع عالی از حقائق مودع و در هر کلمه از انخطاب بدیع جهانی از دقائق مستودع	سوادش کحل الجواهر دیده خرده بین و مداداش قرة العین باصره و حور العین	غره بیاضش چون درخشان از درج کرامت تابان شعاع الفاظش چون دری درخشان از برج بلاغت نور فشان	در دامن خط سیاه پوشش هزار شب قدر آویخته و از گریبان معانی نقر ببشش هزار روز عید انگیخته	هر لفظی متضمن سحری از اسرار فی کتاب مکنون هر حرفی مبین حکمی از احکام ن والقلم وما یسطرون
بدائع الفاظش چون روائع مسائل حکمت دیده گشای اهل طلب و حقائق معانیش چون دلائل ارباب حجت جلوه نمای ارباب ادب	هر اشارتی مشتمل بر بشارتی غیبی و هر سطری بری منطوی بر سطری از خفایا لاریبی	رقوم الفاظش مراتب مفاتیح کنوز دولت دو جهانی و نقوش سطور در لباس مصابیح رموز سعادت جاودانی	زبان کلکی که رقم آن صحیفه کشیده مقرر بلاغت است و خامه که نقش آن نامه پرداخته نوای بلبل گلشن فصاحت	غرر الفاظش فلک فضائل را انجم جلوه نما و زهر معانیش چمن معانی را گلهای تازه و دلکشای
دیده دل در تفصیل اجمالی از اجمال حقائق مشاهده نمود و [illegible] ازین و هر رمزی [illegible] المتوره معانی مشهود	هر حرفی ازان نامه میمون ظرفی از ظروف ظرائف و هر لفظی ازان صحیفه همایون کنزی از کنوز معانی لطائف	آثار فصاحت کامل از مطالع الفاظش طالع و انوار بلاغت شامل از مقاطع کلماتش لامع	غموض بلاغت از مطاوی آن متضمن لطائف براعت با فحاوی آن ممتزج و مقترن.	الفاظش را سلامت آب روان لازم و معانیش را لطافت جان و روان مصاحب و ملازم

المنظومات فی تعریف مکاتیب الطبقین الاعلی والاشرف

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عباراته فی النظم النثر کلها غرائب تصطاد العقول بدائع فهن لاجیاد المعالی قلائد وهن لاجناد المعانی طلائع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	این نامہ ست کہ چون نفحہ جان بخش بہار دل عشاق کند تازہ و سرسبز گلزار نقش ہر لفظی از و رشتہ ازدر خوشاب زیر ہر حرفے از و نافہ از مشک تتار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفائن الفاظ بحر البدائع فریبہ مشحونة بالغرائب تموج معانیه خلال سطوره کما یرین العقد حول الترائب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ترجمان قائل وحی ست در الہام غیب خامہ سحر نما و طبع حکمت پرورش نغمہ مرغان عرشی میکند حرج السماع از صریر کلک بستان ساز معنی گسترش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صحائف کالنجوم الباهرات لطائف کالبدور الزاهرات بالطاف لطائف معجزات وابیات عجائب زاهرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	از شعبہ بیاض سواد خط خوشش گوئی کہ صبح و شام بہم اتصال یافت چشم خرد ز عین معانیش نور دید رخسار ست از خط زیبایش خال یافت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تکاد معانیه خلال سطوره تحسن مبانی الفاظ ان تتکلما تاملت فی ترکیب اشکال خطه رایت ظلاما فی ضیاء تبسما

کلمه دوم در تعریف مکاتیب اخوانیات از منظومات و منثورات

الفقرات	الفقرات	الفقرات	ایضا
سواد آن نامه نامی کحل الجواهر عیون معالی و معانی ست و بیاض آن صحیفه گرامی غره وجه آمال و امانی	نامه که بدایع معانی آن کسوت عبارات مکشی هست حقایق آن بجای نافه عجب گشته صحیفه عذار خوبان بخط زیبا آراسته	آب عذوبت از الفاظ لطیفش متقاطر ست از مضامین شریفش متوالی و متواتر	نغز معالی از درر معانی آن مستفاد و مستخرج ست و زهر لآلی در سمت جواهر متلالی آن مسطور و مدرج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المنظومات فی تعریف مکاتیب الاخوانیات

عربیہ	فارسیہ	ابیات	ثنائیات
[illegible]	در خطش معنی سپیدہ / چون بصر و بینائی دیدہ	[illegible]	[illegible]
کأن خلال الاسطر ثغور / تبسم عن ثنایا الحوران	[illegible]	سوادش دیدہ را آب نظر نور / بیاض او بنی چون صبح پر نور	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات اللائقة بهذا الباب

ثنائیات		ملمعه	فارسیه	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر چهارم در تعظیم مکتوب و آن مخصوص است با عاظم طبقهٔ اعلی و اشرف و در اخوانیات نیز میتواند بود و موضع اثبات آن بعد از تعریف و اینشاید که بجای تعریف کلی بیارند لیکن اولی آنکه متعرض تعریف دیگر نگردند و این سطر در دو کلمه ایراد میشود **کلمهٔ اولی** در تعظیم مکاتیب عظمای طبقهٔ اشرف و اعلی مشتمل بر دو حروف **حرف** اول در اعظام طبقهٔ اعلی **حرف** دوم در تکریم مکاتیب اکارم طبقهٔ اشرف والله اعلم والطف

الفقرات	الابیات	الفقرات	الابیات
بخطابات خضوع و اطاعت نقدام بندگی در ضرعت باستقبال نموده و افسر فرق شرف و تاج تارک افتخار ساخت	[illegible]	نزول نزیر نهادرش را بالراس والهام لا بالرجل تا قدام بتعظیم تمام و تکریم لا کلام تلقی نمود	لثمت کتابا منک وافی فسرنی وردت له لثما فی ادمسرنی
اول خدمت مرسم عبودیت مو دشته بدست اعزاز و اجلال بر فرق سابات و مفاخرت نهاد	[illegible]	مورد شریف اشتیاق القی الی کتاب اکرم خواند شده و آیهٔ الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب بر زبان و دل جاری گشت	خطاب مستطاب بوسه دادم گهی بر دل گهی بر سر نهادم
مقدم شریفش بروایت اجلال و تعظیم اختصاص یافت و قدوم کریمش بوظائف تبجیل و تکریم مخصوص گشت	[illegible]	مواقع اقلام فیض بخش را نزهتگاه دیدهٔ جان ساخته بقدر قوت و اندازهٔ طاقت وظائف تعظیم و شرائط تکریم مرعی داشت	لما اتت کتابا بعلی حالی قبلته دائما من فرط اجلالی
آن طغرای همایون را بعد از ادای وظائف حرمت داری و رعایت شرائط خدمتگاری بلب ادب ملثوم و مقبل گردانید	[illegible]	مفاوضهٔ گرامی که ینبوع معالی و معانی و منبع آب زندگانی بود لب ارادت بوسیده بر فرق افتخار نهاد	آمد آن نامه که جان و من از روی قبول گه سر نامه همی بوسم و گه پای رسول
آن مثال عالی را تمیمهٔ بازوی اعتقاد و استظهار و افسر تارک اقتدار و استبشار گردانیده	[illegible]	مورد شریفش را که نقد جان نثار باید و مقدمش را که متاع دل پایشکش شاید بصنوف تعظیم و فنون تکریم تلقی نمود	فکل سطر در رشته عشرا وکل حرف لثمته الفا
باندازهٔ طاقت و مقدار قدرت استطاعت در ازدیاد مواد اکرام و تضاعف وظائف اجلال و احترام رسم مساعی بجا آورد	[illegible]	در ورود آن فتوحات غیبی و نزول آن فیوضات لاریبی بقدم اجلال استقبال نموده سبب مباهات دینی و دنیوی دانست	سر بر خط تو نهاده بودم زین پیش اکنون خط تو نهاده ام بر سر خویش

کلمهٔ دوم در تعظیم مکاتیب که در اخوانیات من الفقرات و المنظومات

الفقرات	ایضاً	ایضاً	ایضاً
ورود تشریفش را مراسم اعزاز و تکریم و موجب اجلال و تعظیم از روی اخلاص قدیم بتقدیم رسانید	قدوم عزیزش را وظائف اکرام در رواتب احترام مرتب و موظف داشته بطوع بتقبیل ساخت	آن خلاصهٔ اوقات زندگانی و نقاوهٔ ایام و کامرانی را برفرق افتخار نهاده بتمیمهٔ بازوی اقتدار گردانید	سواد نامهٔ همایون را چون کحل الجواهر سبب نور باصرهٔ جان ساخته و بیاضش را مانند مهر جهانتاب سرمایهٔ روشنی روان دانست
تو مورد میمون آن خطاب همایون را مراسم اجلال و تبجیل و لوازم اعزاز و تقبیل و ما کان من هذا القبیل تلقی نمود	مورد آنرا که سبب تنسیم روائح آمال و تبسیم ریاحین اقبال است از روی راسته از تقدیم نیاز استقبال نمود	موقع کریم و مورد لازم التکریم آن صحیفهٔ جلال و جریدهٔ اقبال را باقدام اکرام تلقی نموده بلب نیاز مقبل ساخت	مورد آن وارد غیبی و ورود آن وافد لاریبی را از روی صدق نیت و خلوص طویت بتقدیم اعتقاد و ارادت مستقبل گشت
مورد عظیمش بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت	ورود آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقه از دقائق تکریم و وظیفه از وظائف تعظیم نامرعی نگذاشت	مواقع اقلام معالی اعلام که زبدهٔ اوقات و خلاصهٔ ایام همایون بود بمراسم تعظیم و تکریم مقبل و ملثوم شد	مورد تشریفش را عنوان مفاخرات دنیوی و فهرست صحائف سعادات اخروی دانست
باقدام تعظیم استقبال آن کتاب کریم نمود و بدست نیاز گرفته بر فرق اعزاز نهاد	سواد و بیاض آن نامهٔ نامی بر سواد و بیاض دیده مالیده و قدم کریمش را برویت تکریم اختصاص داد	ورود همایونش را باقدام اکرام متلقی شده از سر تبجیل تقبیل آن خطاب جلیل لازم شمرد	بخطوات اکرام و اقدام اعظام تلقی تمام یافته انیس جان و انیق دل بریان شد

[illegible]	[illegible]	مجاری قلمش را چو پیش لب بردم لبی برو ننهادم ز غایت تعظیم	برای بوسه ز ترک ادب بترسیدم برابرش بنهادم زمین ببوسیدم
[illegible]	[illegible]	عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار هر یک گرفته حرفی از آنجا بیادگار	یا نبد بر وی از مژه گوهر فشان کنند تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند
[illegible]	[illegible]	زان نامهٔ نازنین لبی دلشادم از بهر نقطی سجدهٔ دیگر دیدم	گر محنت روزگار کرد آزادم بر هر حرفی بوسهٔ دیگر دادم

سطر پنجم دربیان نتیجہ وآن عبارتست از ذکر فوائد صوری ومعنوی کہ بر ورود ومطالعہ مکاتیب متفرع باشد وابراز معنی تعریف و تعظیمے دیگرست مر مکتوب را واختصاصش باشراف طبقۂ اعلی واشرف ظاہرست در اخوانیات نیز لائق باشد و بنظم ونثر ادا میتوان نمود ودرین سطر دو کلمہ آوردہ شد کلمۂ اول در انچہ مناسبت بطبقۂ اعلی واشرف دارد منقسم بدو حرف اول در انچہ لائق مکاتیب اعاظم طبقۂ اعلے باشد واللہ الموفق والیہ التکلان وباللہ الرحمن الرحیم نستعین

الفقرات	الابيات	الفقرات	الابيات
از شعشعۂ انخطاب عالے ومثال متعالی بسر معنی کلام الملوک ملوک الکلام بر ارباب بصیرت آشکارا گشت	[illegible]	مہبوب آن نفحۂ دولت گلزار امانی وآمال تازہ بظہور آن نشئۂ سعادت در رباب قبول واقبال بحد اندازہ گشت	[illegible]
از مطالعۂ توقیع رفیع بر معنی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا اطلاع یافت	[illegible]	طلوع آن صبح کامگاری وظہور آن نور بخشیاری موجب تفوق تام وترفع مقام چاکران قدیمی گشت	[illegible]
از مشاہدۂ آن مثال میمون خطاب ہمایون اسرار ن والقلم وما یسطرون بظہور پیوست	[illegible]	[illegible] ضمن آن منشور دولت مندرج ومرحمتی کہ در مطاوی آن طغرای نعمت منطوی بود موجب ازدیاد مواد اعتضاد واستظہار شد	[illegible]
بورود مثال عالی ذیل افتخار بر قبۂ افلاک کشیدہ شد وقدم مباہات بر ذروۂ سماوات نہادہ آمد	[illegible]	نوازشیکہ بنوک خامۂ ممالک آرای فرمودہ بود بدست تہنیۂ اسباب سرفرازی وموجب نتیجۂ مقدمات سعادت وکارسازی گشت	[illegible]
بوسیلۂ حصول این تربیت عظمی ووصول بدین منزلت کبری آیات مباہات بندگان باوج نیرین وفرق فرقدین رسید	[illegible]	بورود آن سرمایۂ سعادت وپیرایۂ اقبال ودولت رایات استظہار دعاگویان والویۂ افتخار ہوا داران بچرخ برین واوج علیین ارتفاع یافت	[illegible]
بمقالید حصول مرادات ومفاتیح کنوز سعادات از ورود آن طغرای عالم آرا بکف امید وقبضۂ آرزو در آمد	[illegible]	تباشیر ورود آن کتاب مستطاب فرگار مخلصان را چون صبح ثانی مطلع انوار سرور ومطالع لوامع بہجت وشور گردانید	[illegible]

حرف دوم در آنچه مناسب مکاتیب اعاظم طبقه اشرف تواند بود نظماً و نثراً

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از رشحات سحاب خطاب عالی که در مصیبت بلده میتا فاحیینا با نفات نموده بودند نهال آمال باوراق سعادت و اقبال آراسته گشت	[illegible]	از فحوای آن لاطفه سامی و مخاطبه گرامی آیت انزل من السماء ماءً فاحیی به الارض بر زمین دل خاک نشینان عتبه ارادت رسید	[illegible]
لوامع انوار خطاب مستطاب که جهت اضائت طریق اهل توفیق حواله فرموده بودند تشعشع نور علی نور زاویه دل رنجور را منور از منظره بیت المعمور گردانید	[illegible]	از مضمون آن نامه قدسی سمات و فحوای آن صحیفه فردوسی برکات بر مسند نوید آیت لا تیأسوا من روح الله بگوش جان رسید جمال هذا من فضل الله علینا بر دیده دل جلوه گر ساخت	[illegible]
از نسائم عواطف بیکران که در مطاوی کتاب عالیشان بشامه فرح و ریحان اندراج داشت مشام دل و جان استنشاق روائح دولت و فوائح سعادت نمود	[illegible]	ذائقه فهم از حلاوت الفاظ شهد آیه انی القی الی کتاب کریم و عذوبت کلمات شور انگیز آن خطاب عظیم کام جان را چاشنی عیناً یشرب بها عباد الله چشانید	[illegible]
بطلوع لوائح نتائج انفاس متبرکه انوار اشارات هذا من فضل ربی و آثار بشارت کتاب انزلناه الیک مشاهده رسید	[illegible]	زبان ناطقه جان از غایت تمنای خطاب عالی مضمون ان کتاب الابرار لفی علیین در دیده ام ... و ملیحه صاد و جنان در اطراف آن تحوابل هوایات بلبنات صبح شام گرداند	[illegible]
ورود نامه همایون که حروفش کامثال اللؤلؤ المکنون پیرایه ایام و سرمایه مرام و مرام بود فرق مباهات مخلصان را بذروه سماک بل کقبه فلک الافلاک رسانید	[illegible]	حقا که بعد از مطالعه آن کتاب شریف خطاب متجاوز از حد تعریف و ... انه کتاب کریم و فوائح فروح و ریحان و جنة النعیم مجلس جان را و محفل جنان را معطر ساخت	[illegible]
بمجرد آن ملطفه رشحات ز میغ و ما النصر الا من عند الله کام متعطشان بوادی دعاگوئی رسید و فوحات عواطف از گلشن لا تیأسوا من روح الله بر دل مستانسان بوادی رضاجوئی وزید	[illegible]	از ورود آن شمیم نفحه لطافت و نسیم وجنه عاطفت و رافت روائح ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات بمشام جان متعرضان نسمات صدق و اخلاص رسید	[illegible]
بمصقل ظهور خطاب اشرف که صفا صباح مشکوة فیها مصباح داشت زنگ ظلام و اراوات ایام و صادرات شهور و اعوام از مرآت خاطر مستهام زدوده	[illegible]	روائح نسمات انی لاجد نفس الرحمن از فحوای مطاوی آن نامه نامی بمشام جان خلوت نشینان صوامع قدس و عزلت گزینان مجامع انس رسید	[illegible]

کلمهٔ دوم نتائج مرتبه بر مکاتیب اخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از بعبارت نضارت شقایق حقایق که در طی نامهٔ تودد و بوساطت رشحات خامهٔ عنبرین شمامه درج فرموده بودند توکید معاقد قواعد محبت و تشیید معاهد مشاهدت مودت نمود	[illegible]	حق علیم ست که وصول آن ملطفهٔ لطیف و نزول آن مشرفهٔ شریف مفتاح ابواب انجاح مرامات و مصباح مشکوٰة ایصال مرادات بود	[illegible]
فحوای کتاب عاطفت قبایب محبت تاکید مناهج نتایج ارادت و اخلاص و سبب تجدید مبانی معانی مودت و اختصاص گشت	[illegible]	قسماً بعزة الله که با یراد آن مواد استبشار تواتر یافت و با یصال آن اعداد استظهار توارد پذیرفت	[illegible]
مضمون کتاب سامی و منطوق خطاب گرامی منتظران زاویهٔ اشواق و امیدواران کاشانهٔ اشتیاق را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد	[illegible]	یعلم الله که از تجرع زلال سلسال الفاظ حیات بخش و تاویل درکمال جمال معانی جان افزایش مواد غبطه و سرور و امداد مسرت و حضور گشت	[illegible]
نهال آمال که از باد خزان هجران روی بذبول و نقصان نهاده بود بواسطهٔ هبوب آن نسیم عنبر شمیم سرسبز و شاداب	[illegible]	علم الله که دماغ عقل بنفائح آن روائح افضال معطر و دیدهٔ روح بلوامع آن جوامع قبول و اقبال منور شد	[illegible]
شجرهٔ کامرانی و نهال زندگانی از سموم هموم هجر خشک و پژمرده شده بود از رشحات خامهٔ خضر خاصیت دیگرباره طراوت و تازگی یافت	+	کفی بالله شهیدا که لآلی اصناف اعطاف و جواهر انواع اصطناع که در آن درج معانی فرموده بودند جمال اخلاص و دعاگو یان را زیب تمام و زینت لا کلام داد	[illegible]
نور بینائی که از مد ایام جدائی در پردهٔ ظلمات بعضها فوق بعض مستور بود از پرتو شعاع کتاب نورانی که صفت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار داشت نور علی نور یافت	[illegible]	اقسم بالله که بطلوع آن نامهٔ نامی تراکم ظلمات هموم منجلی و بلمعان اشراقات حسن عنایت غمایات احزان غموم منکشف گشت	[illegible]
ظرائف لطائف طراوت معانی که در اثنای آن کتاب ملاطفه روحانی مندرج بود سرمایهٔ بهجت و کامرانی و پیرایهٔ عرائس مسرت و شادمانی گشت	[illegible]	حقا و یقینا که بیمنت مطالعهٔ آن نور باصره امیدواز برکت مشاهدهٔ آن اکسیر سعادت جاوید مبتهج الفؤاد منشرح الصدر گشت بل ... [illegible] ... جاه و مرتفع القدر شد	[illegible]

ایضاً للاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
ازکمال تفقد رجمال بود که آنجناب دران خطاب مستطاب درج فرموده بودند ع دامن عز و شرف بر فرق فرقد میکشم +	[illegible]	ازیمن مطالعهٔ آن کتاب السنی سمات و ذوق مشاهدهٔ آن خطاب اعلی صفات ع بشگفت دلم چو غنچه از باد صبا +	[illegible]
از فنون تلطف و صنوف تعطف که دران ادراج جواهر معانی از روی مهربانی ادراج نموده بودند ع سر مفاخرت از اوج چرخ میگذرانم	[illegible]	حقا که بوصول آن ملاطفه مشتمل بر جواهر صنایع حقائق و منطوی بر زواهر وافیه دقائق ع در تن آمد بتازگی جانے +	[illegible]
از مشاهدهٔ انواع دلنواز زیبا و ملاحظهٔ صنایع کارساز زیبای بقلم گوهر بار رقم یافته بود ع رایت اقبال بر بالاے گردون میزنم	[illegible]	از اشراقات آئینهٔ صفا و لمعات انوار جهان نما اشارت بعبارت و استعارت مکتوب مرغوب مخدومی حقائق پناه پست ع نورے از روزن اقبال در افتاد مرا +	[illegible]
بالتفاتیکه از کمال مصادقت و فرط موافقت مبذول فرموده بودند و تفقدی که بسرشته یا بیان نموده ع امروز بر زمین زمان [illegible]	[illegible]	شمامهٔ نسائم محبت و روائح نفائس مودت که از مهب ملاطفه نامی و مشرفهٔ گرامی هبوب صفت ورود یافت ع در روضهٔ دل غنچهٔ مقصود شگفت +	[illegible]
بتشریف دست نواز لازم الاعزاز که در مقام تفقد و اهتمام از ان مورد احسان صدور یافته بود ع از باغ بخت میوهٔ اقبال میخورم +	[illegible]	چون نسیم لطف ترکیب و حسن ترتیب خط آن در دل و دیده خاصیت یحیی الموتی و تنویر الاکمه دارد رسید مصرع گلشن جان از ان نسیم راحت افزا تازه شد	[illegible]
بعد ورود مخاطبهٔ بهجت افزا و ورود نامهٔ لطف دل آرا که مشتمل بر کمال اشفاق و محتوی بر حسن وفا و صدق وفاق بود ع ز گلزار وفای او گل مقصود می چینم +	[illegible]	از لطافت آن خجسته کتاب خنده ختام که بمشاهدهٔ عیون نضارت بخش جان و جنان است ع دیده روشن گشت و دل بشگفت و جان آرام یافت	[illegible]
بواسطهٔ رفعت درجات شرف که بمطالعهٔ خطاب اشرف و ملاحظهٔ کتاب اکرم من آن یوسف بحصول انجامید مصرع باوج چرخ لاف سعادات میزنم +	[illegible]	مضمون خطاب گرامی منتظران زاویهٔ ارادت و اخلاص و امیدواران کاشانهٔ [illegible] اختصاص را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد	[illegible]

نمونهٔ الاخوانیات

ثنائیات	ابیات	ثنائیات	
زکلکش با نثرم جان بخشت فیضی سر کرا با جانم چو شیر و شکر آمد خوشا نخلی که از وی تا ان رطب تحلیت خوشا شاخی که از وی این ثمر بخشت	[illegible]	[illegible]	
هر آنکس که آری بخاطر درش بسی قیمت نیز بندد برسرش وگر خود مباهی بری نام او خجسته شود بخت فرجام او	[illegible]	[illegible]	
ز بست فاقه پراگنده حال بودی دل اگر ز شیر تو بر من نثار در کردی مرا امید نبودی با نتظام امور اگر ز نطق تو نطقی بجانم آوردی	[illegible]	ساختم چون رسید نامهٔ تو چشم مجروح را ازان روشن	ای دل و جان بیاد تو خرم دل مجروح را ازان مرهم
بهم که عشق بیک دو دم باز آورد در بهمدمی دم از تو هم باز آورد از یمن خط سلسلت کلک تو زنجیر شادنش ز عدم باز آورد	[illegible]	سرفرازی کند چو سرو چمن بگشاید چو گل بخنده دهن	دل من از نوازش قلمش جان من ز مبامن کرمش
لفظ و معنی و نظم و نثر ترا با لطافت ندیدم اندازه شد از ان چشم و جان و طبع و دلم روشن و شاد و خرم و تازه	[illegible]	مشام جان و دل من ز نامهٔ تو چو زلف و خال و خط اهل حسن مشکین شد گشاده خاطر دلبستگان ز نامهٔ تست گره بسینه و باب غمگین شد	
دیده بر حرف حاشیت مالیدم جانی از شفت آب او پاشیدم خط مشکین ورد خود کردم دیده جان از و نو شد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون دادی خط نامهٔ عالی نسبت عقیده این نیست که [illegible] لطف [illegible] هر کدورت که مرا نشست ز بیگانی [illegible] همه را خط شریفت بصفا کردید	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر ششم در مقابله و محل ایراد آن بعد از نتیجه تواند بود و مقابله دو نوعست یکی آنکه بازای نتایج که بر مطالعهٔ آن مکتوب متفرع بود یا در برابر عواطف و مراحمیکه مضمون کتاب بران اشتمال داشته دو سه کلمه از خدمت عبودیت باسلام و تحیت بر اختلاف مراتب آورده میشود دوم آنکه طریق اعتذار مرعی داشته متعرض ارسال خدمات و تحیات نشوند و انصورت باادب اقربست و هر یک ازین نوعین در دو کلمه مذکور می شود کلمهٔ **اولی** در ایراد خدمت و تحیت و چون سطر ثانی از صحیفهٔ اولی تحیات متفاوته را جهت طبقات و اخوانیات متکفل است کاتب صاحب وقوف میتواند که تحیات مناسبه ازان محل بدینجا نقل کند جهت دستور العمل فقرهٔ چند اینجا رقم ثبت می یابد مناسب طبقات و اخوانیات وَمِنَ اللّٰهِ التَّوفِیقُ وَالاِستِعَانَةُ فِی المُهِمّات

طبقهٔ اعلی	طبقهٔ اشرف	اخوانیات
صنوف عنایت و ذره پروری را که در ضمن آن مندرج بود باسائر بنده نوازی انضمام داده از وظائف دعای دوام دولت افزود وَعِندِی دُعَاءٌ یَحتَوِیهِ اِجَابَة	در مقابله هر حرفی از حروف آن ظروف کرم و در برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم و قلم بالقلم دعا و ثنا عرضه افتد	اشفاق و اکرام که متداول اقلام خجسته ارقام گشته بود بمنتهای بی منتها و دعای بی انتها مقابله نمود
بازای مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه مجدد ابرعای دوام عهود سلطنت و نظام عقود عظمت اقامت میکند و از بنده دعا و از خداوند اجابت	بازای عواطف این عنایات الطاف که در صحیفهٔ شریفه اندراج داشت خدمات خالی از شوب ریا و دعای مبنی بر صدق و صفا موجه میدارد	در بازای آن مراحم و مکارم که فرموده بودند صحیفهٔ اخلاص نیکخواهی بر وجهی که نقش بداراییٔ قدر بر لوح خاطر کرده بجلوه گاه ظهور آمد
اصناف الطاف و انواع اعطاف را که فحوای آن نوازشنامه مخبر آن بود تحیات خالص معارض میدارد	در ازای آن درر غرر عواطف و تحف لطف عوارف که در نسخهٔ صحیفهٔ منیفه انتشار فرموده بودند [illegible] ثنا ارسال میکند	چون آن منشور نمیمهٔ شریفه متضمن صنوف الطاف بود ضعاف اضعاف مراسم ادعیه مخلصانه و لوازم اثنیه متخصصانه تقدیم افتاد
بازای عواطف چاکر نوازی و لطائف اطاعت در مقابله عواطف ذره پروری و دلنوازی لوازم ضراعت تقدیم میرساند	هر حرفی را بهزار خدمت و دعا هر کلمه را بصد هزار مدحت و ثنا فی الصباح و المساء مقابل و معارض میدارد	در مقابله هر حرفی ازان ظرفی از انجم صالح و بمحاذیهٔ هر سطری ازان شطری از اثنیه فائحه معروف می سازد
فنون تقصیر به وفور تعداد صنوف مرحمت گستری را بادعیهٔ عرش فرسا و اثنیهٔ آفاق پیما مقابله می نماید	بهر لمعه ازان لوامع افضال و نفحه ازان نفحات اقبال جمال خلوص اعتماد را بر منصهٔ اختصاص و اتحاد جلوه میدهم	حسن ادب بازای آن عوارف و عهدای آن عواطف جز بوظائف دعا در رواتب مدح و ثنا رخصت و اجازت نداد

کلمهٔ دوم در اعتذار و آن ذکر اجمال ایادی و مکارمیست که به نسبت مکتوب الیه صادر شده و اظهار عجز از ایراد دعا و ثنا در مقابله آن و اعتذار مناسب طبقهٔ اعلی و اشرف ست و در اخوانیات نیز می‌شاید و از هر باب فقرهٔ چند مذکور می‌شود

فقرات طبقهٔ اعلی	ابیات آن	فقرات طبقهٔ اشرف	ابیات آن
عذر عواطف سلطانی و مراحم خسروانی که بندهٔ فدوی را بدان سرفراز فرموده بودند از حیز تقریر خارج و از سر حد تحریر متجاوز دست	[illegible]	عذر نامهٔ شریفه که تشرف نامهٔ این فقیر ضعیف ست چگونه بجا آرم شکر لطائف مکرمت که در طی آن ملفوفست کدام زبان بگذارم	[illegible]
زبان قلم از ذکر شکر بنده نوازی که فرموده بودند قاصر ست و قلم زبان در شکر ذکر چاکر پروری که فرموده بودند عاجز	[illegible]	نقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر که در مطاوی آن نامهٔ منشور سعادت تحقیق ابراز فرموده بودند از مراحم بزرگانه بعید و بدیع	[illegible]
عذر خطاب تسکین نطاز رو شکر کتاب مسکین نواز بیسور قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر البیان نیست	[illegible]	نتیجه اخلاق رضیه و اوصاف زکیه علیه مرانه پرورش مجاوران گوشهٔ اخلاص نوازش عاکفان عتبهٔ اختصاص تواند بود	[illegible]
از لطائف بی‌تناهی که در حق بنده دعاگوی و چاکر هوادار رضاجوی ارزانی فرموده بودند چه توان گفت	[illegible]	الطاف که در مطاوی کتاب شریف منطوی بود و عطایا که در فاتحهٔ خطاب منیف بر آن محتوی از کرم عریق و خرق کرم مخدومی غریب نمود	[illegible]

للاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
تفقد حال دولتخواهان قدیم و تذکر احوال مخلصان بر جادهٔ خدمت مستقیم از کرم اخلاق آن یگانهٔ آفاق بعید و بدیع نمی‌نماید	[illegible]	عذر لطفی که از مطاوی آن مستودع بود و از کمال مکارم آنجناب فقیر مستبدع [illegible] توان کرد	[illegible]
انواع عطاف و مرحمت و اصناف الطاف و مکرمت که در بارهٔ این بیچاره مبذول فرموده بودند از کمال تخلص توان عجیب نمود	[illegible]	از وفور ایادی و [illegible] و اعاظم [illegible] مخلص [illegible] پروری [illegible]	[illegible]
عذر طرفی از ایادی و مکارم و شکر حرفی از عواطف و مراحم مخدومی جز بدعوات صالحان که از محض اخلاص صدور یابد ادا نمی‌توان نمود	[illegible]	از لواحق مدائح اشفاق [illegible] لسوابق مواثیق [illegible] [illegible]	[illegible]

سطر هفتم در شکروان عبارتیست از ذکر شکرگذاری و سپاسداری مکتوب الیه به سعادت احوال کاتب از ازدیاد منصب و رفعت مراتب صحت و سلامت و عافیت و کرامت مثال آن که از مضمون مکتوب فهم کرده باشد و من الله التوفیق والاستعانة والله اعلم

طبقه اعلی	طبقه اشرف	اخوانیات
و چون از مطاوی آن توقیع وقیع و تجاوی آن منشور رفیع صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر و احکام در آئینه ادراک ارتسام یافت زبان به وظایف حمد و ثنا و شکر ملک حی [illegible]	به علو اعلام رفعت که مضمون کتاب [illegible] متضمن آن بود مراسم شکرگذاری لازم و مواجب حمد ربانی متحتم گشت بیت شکر خدا [illegible] لطف کرده [illegible] دولت مدام [illegible]	چون از نشر آن صحیفه نامی نسیم دوام اقبال فیض وزیدن از طی آن کتاب گرامی شمیم استقامت احوال مشید وظیفه سپاس و مراتب شکر بقیاس موجود شد
و در حصول اقتضای مقاصد و مطالب و وصول منتهای امانی [illegible] از مضمون مطالع مفهوم شد قواعد شکر و مبانی [illegible] والحمد لله اسرار [illegible]	در انتظام [illegible] تحدیث [illegible] اعجوبه [illegible] فوق مراد [illegible] بیت ادای [illegible] متعال [illegible] از روی صدق [illegible]	[illegible] فراغ بال و ظهور جمعیت و فور اقبال از منطوق خطاب شریف مستفاد شد وسیله ادای لوازم شکرگذاری و ثنا ع الله لعنه که همه کار [illegible] است
در انتظام امور و جهانی که فحوای [illegible] اشتیاق بدان ناطق بود مراسم شکرگذاری تقدیم [illegible] والحمد [illegible]	چون مفهوم از مضمون خطاب [illegible] وفق سعادت تجدید [illegible] شرف رضا [illegible] بجمال استقامت [illegible] تخلص دعاگوی [illegible]	چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب [illegible] و اقبال که از منطوق صحیفه شریفه ظاهر [illegible] بانواع شکرگذاری و ثنا [illegible] قدام [illegible]
مرید سعادت [illegible] از منطوق [illegible] مفهوم شد بلوازم شکر [illegible] الحمد لله واهب العطیات	چون [illegible] صحیفه عالیشان [illegible] انتظام اسباب [illegible] بیت [illegible] از روی [illegible]	[illegible] اقبال و وصول آمال که از [illegible] استفاده نموده [illegible] ع حمد او لیه تعالی شانه
و چون منطوق آن مثال همایون [illegible] امور بالیت و اتساق [illegible] در وظایف حمد ربانی [illegible] شکر [illegible]	بر اثر [illegible] از مضمون [illegible] زبان شکر [illegible] ع [illegible]	چون [illegible] کتاب [illegible] و سرور و انواع جمعیت [illegible] تقدیم یافت ع بر مخلصان [illegible] واجب است
[illegible]	[illegible] مشغول	[illegible] کتاب [illegible] سپاس [illegible] تازه میسازد
[illegible]	[illegible]	چون مضمون نامه [illegible] متضمن انواع بشارت مشتمل اصناف سعادت بود مطالعه [illegible] بر ادای حمد متعالی بالعدد [illegible] متتابع است

ذیل مخفی نیست کہ ... ما مخبر از جواب مکتوب تعریفی تمامست مرکاتب را می شاید کہ میان مخبر در اول مکتوب جوابی نوشته شود بدعا اختصار نموده ... و در تشریح احوال اشتغال باید نمود و در آخر مکتوب میتوان آورد و شاید کہ بجای تمہید مقدمات دعا گوئی تمامیده و انواع دیگر نیز ممکن ست و این تصرفات تعلق بذہن منشے دارد و اینجا فقرہ چند با ابیات مناسبہ ثبت افتاد

فقرات	ابیات	ثنائیات
جواب نامه ... صحیفه همایون کرا زد ... غیرت ... و جواهر زواهر ... خانه ... زیب ... جمال ... اوست مقدور ... نیستع ... ما فوق ...	[illegible]	[illegible]
بار امر چون ... کہ بوساطت قلم سعادت رقم ... سلک انتظام یافته ... بیقدار ... ساقط از ... مجابات نهاد ... ع ... محض ... ادب ...	[illegible]	[illegible]
... معالی ... انگشت نمای ... بیان ... ع ...	[illegible]	[illegible]
... بیت ...	[illegible]	[illegible]
... بیت ...	[illegible]	[illegible]
... ع ... آفتاب ...	[illegible]	[illegible]
...	[illegible]	[illegible]

در بین صحیفهٔ ثالث ز مخزن الانشا | بسی جواهر تحقیق می کنم انشا

بر رای عالم آرای و ذهن عقده کشای هر یک از ناهجان مناهج براعت و خازنان مخازن فصاحت و بلاغت که سجنجل جمال
تمامی مخدرات حقائق غیب و مرآت عکس پذیر لمعات اشراقات خصائص لاریب است منکشف و متفتح و هویدا و لائح خواهد بود که مجمل
ثبت احوال بعد از ذکر زمان و مکان و قبل از اختتام می باشد و احوال خبریه که ثبت ایراد آن در مکاتیب اتفاق می افتد از حیز حصر
متجاوز نیست و زبان احصاء از شمار عشری از عشیر آن قاصر و کلیاتش بطریق اغلب و اشهر هشت نوع بنظر رسید اول ملتمسات
و مدعیات با تنوع اقسام آن دوم اعتذارات و آن نیز منقسم است بانواع سوم شکرگذاری بر اصناف رغائب
و اقسام مواهب چهارم شکایت از مکاره و آفات و مشتاقیات پنجم محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر
ششم مخاصمات و معاتبات اهل محبت هفتم تهاون اقسام آن هشتم تعادی و شعب آن و کاتب
را قبل از شروع در ایراد بعضی ازین احوال از ثبت کلمه چند که آنرا مقدمة العرض گویند چاره نیست و بعضی حالات
هست که او را بی مقدمه عرض می توان کرد چون در اثبات بعضی از حالات بمقدمه احتیاج است و کلمه در آن باب
رقم تسطیر می یابد و بباید دانست که مقدمه عرض یا خطابی باشد یا جوابی انچه خطابی بود بعد از اظهار لوازم
خدمتگاری و فرمان برداری که نویسند در طبقهٔ اشرف و اعلی بیان مراسم دعا و ثنا و اخلاص مودت و اختصاص محبت و در اخوانیات بحسب مقتضای مقام
باشد و شاید که ابتدای آن آرای ضمایر مکتوب الیهم عرض کنند اما جوابی غالبا بعد از ذکر اطلاع بر مضمون مکتوب باشد و شاید که بعد از
تعریف و تعظیم مکتوب یا حصول نتیجه از آن آورده شود و لوای مقدمه بحسب مراتب مکتوب الیهم متفاوت می افتد در این اوراق صورتی چند از
مقدمات خطابی و جوابی مناسب طبقات و اخوانیات آورده میشود در ده وصل و بعد آن هر یک از
انواع ثمانیه در سطری سمت عرض می پذیرد والله ولی الهدایة و بیده

ازمّة الکفایة

در مقدمات عرض مکاتیب خطابیه للطبقات والاخوانیات

طبقه اعلی	طبقه اشرف		طبقه اوسط		اخوانیات	
فقرات	تتمه	فقرات	تتمه	فقرات	فقرات	تتمه
بعد از ادای وظائف عبودیت وتقدیم شرائط چاکری وطواعیت	بعرض میرساند	انهای رای عالم آرای که ع خورشید پیش روی وی از ذره کمترست	معروض میدارد	[illegible]	بعد از عرض رواتب دعا ونشر مراسم مدحت وثنا بعد از اشاعت اسرار محبت و وداد و رعایت اطوار مودت واتحاد	[illegible]
بعد از بسط بساط خدمت وشرح کمال انقیاد و اطاعت	[illegible]	براشعه رای جهان آرای که ع یک ذره نورش آفتاب ست	معروض میسازد	[illegible]	بعد از وقوف در منازل اخلاص و نزول در مواقف اختصاص بعد از شرح لوازم مخالصت وذکر مراسم مصادقت	[illegible]
بعد از تقریر مراسم دعاگوئی وتجدید وظائف دعا و رضا جوئی	عرض میدارد	برای انور حضرت ولایت پناهی ع کان مصباح انوار تجلیست	[illegible]	[illegible]	بعد از تاکید مقدمات دولتخواهی وتبلیغ تحف تحیات نامتناهی بعد از تقریر معانی مرافقت وتبیین مبانی موافقت	[illegible]
بعد از ادای وظائف خدمت وانتظام در سلک مجاوران عتبه ملازمت	[illegible]	برای فیاض مخدومی ع کان جام جهان نمای فضلست	[illegible]	[illegible]	بعد از تذکار اطوار مودت و تعداد آثار مهر و محبت بعد از شرح شمه از احوال شوق وقد کبر حکیره عن الطوق	[illegible]
بعد از تشیید ارکان دعاگوئی وتمهید بنیان ثناخوانی	[illegible]	بر ضمیر انور و خاطر ضیا گستر [illegible] ع کان مطلع اشعه انوار حکمت ست	[illegible]	[illegible]	بعد از [illegible] مراسم ارادت [illegible] عقیدت [illegible] ارسال نوافح تحیات	[illegible]
بعد از وقوف در مواقف خدمتگاری ونزول در منازل بردباری	[illegible]	بر ضمیر منیر و خاطر خورشید تاثیر ع کآئینه سکندر و جام جهان نماست	[illegible]	[illegible]	[illegible] خلوص و اتحاد بعد از تشیید [illegible] اخلاص و تاکید قواعد اختصاص	[illegible]
بعد از بسط معاقد طاعت وضبط قواعد اطاعت	[illegible]	بعد رای صواب نمای ع کآفتاب ز شعاع او ذره ست	[illegible]	[illegible]	بعد از عرض شده [illegible] اشواق [illegible]	[illegible]

فصل دوم در مقدمات عرض در مکاتیب جوابیه للطبقات والاخوانیات

طبقه اعلی	طبقه اشرف	طبقه اوسط	اخوانیات
بعد از اقتباس انوار سعادات و اقتناص [illegible] ارتسام توقیع طغرای همایون [illegible] اسامی [illegible] معروض میسازد	بعد از تقبیل مواقع اقلام [illegible] و [illegible] عنوان [illegible] انور [illegible] معروض میسازد	بعد از اطلاع [illegible] [illegible] اعلام [illegible]	بعد از وقوف بر حقایق معانی و اطلاع بر دقایق مبانی بمطالعه اشرف میرساند بعد از ملاحظه مواقع اقلام و مقاطر ارقام اعلام میرود
بعد از استفاده لمعات مبانات [illegible] [illegible] مشمول [illegible] توقیع [illegible] بعرض میرساند	بعد از وقوف بر مواقع اقتباس و [illegible] اشراف [illegible] اقلام [illegible] عاطفت [illegible] جام [illegible] عرض میرساند	بعد از وقوف [illegible] مکتوب انور [illegible]	بعد از مشاهده جمال نمایشات [illegible] خطابات [illegible] المعانی [illegible] میگرداند بعد از مطالعه الفاظ [illegible] و ملاحظه معانی دل آرای آنها آنکه
بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]	بعد از استنشاق انوار قدسی [illegible] سعادت [illegible] [illegible] میرساند	بعد از [illegible] [illegible] [illegible]	بعد از نضارت نهال [illegible] روح [illegible] آن سحاب فتح و فتوح [illegible] عرض میرساند بعد از اشراف بر معانی کتاب کریم که [illegible] کامرانی عظیم بود بر لوح ضمیر منیر تصویر می نماید
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میکند	بعد از اقتباس انوار معانی [illegible] خطاب سامی و کتاب [illegible] بر [illegible] ضمیر [illegible] [illegible] میسازد	بعد از انکشاف [illegible] [illegible] میسازد	بعد از وقوف بر [illegible] شارات تامل و نظر لطیف عبارات بر رای انور مصور میگرداند بعد از ملاحظه مکاتبه نامی و مطالعه فاوضه گرامی در سلک [illegible] انتظام میدهد
بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میسازد	بعد از استنشاق [illegible] از مقدمات خطاب و افره [illegible] متین [illegible] میسازد	بعد از [illegible] [illegible] [illegible]	بعد از وقوف بر [illegible] نامه [illegible] [illegible] مکشوف [illegible] بعد از استفاده [illegible] و دانش [illegible] میسازد
بعد [illegible] [illegible] [illegible]	بعد از [illegible] [illegible] [illegible] میسازد	بعد از [illegible] مضمون [illegible] خطاب نامی [illegible]	بعد از تیقن به کمال [illegible] جمال عطوفت نامه نامی [illegible] ضمیر [illegible] فیض نمائی میکند بعد از احاطه ضمیر [illegible] کتاب منیر مهیا میکند
[illegible]	بعد [illegible] حقایق کتاب [illegible] و مجمع دقایق [illegible] [illegible] میسازد	[illegible]	بعد از تامل خطاب [illegible] و تفکر در کتاب بدیع [illegible] عرض انتظام میدهد بعد از [illegible] کتاب [illegible] خطاب فائض الآثار بر خاطر [illegible] مکشوف میسازد

سطر اول از صحیفهٔ ثالثه در ملتمسات کلیه

و آن هفت نوع است اول توقیع التفات علی العموم نه آنکه مخصوص بامری باشد دوم استدعای کتابت از جانب مکتوب الیه سوم
استدعای کارسازی و تربیت و طلب و دلنوازی و تقویت چهارم استدعای عفو و مرحمت و ترک عتاب و مواخذه پنجم استدعای
وفا بمواعید ششم سفارش کردن ارباب حاجات هفتم استدعای ملاقات هریک ازین انواع سبعه دو کلمه آورده می شود کلمهٔ اولی
در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می پذیرد نظماً و نثراً و درین استدعا بمقدمهٔ عرض
احتیاج نیست بلکه بعد از ذکر زمان و مکان یا پس از ذکر کاتب با هر محلی که منشی صلاح داند ایراد توان نمود و اختصاص این نوع التماس
بطبقهٔ اعلی و اشرف خاصه است و اخوانیات را نیز در آن دخلی تمام هست و بدین جهت این کلمه محتوی بر دو حرف است حرف اول
در آنچه تعلق بطبقهٔ اعلی دارد و مقرر است که التماس فراخور حال هر طبقه باید و ما صورتی چند جهت دستور العمل آوردیم والله الموفق والمغنی

اما طبقهٔ اعلی

سلاطین	امرا و ارکان دولت	صدور و وزرا	اهل قلم و سائر ملازمان
امید میدارد که خدام بارگاه گیتی پناه این ذره سرگشته را از التفات ضمیر منیر آفتاب تاثیر محروم نگردانند	[illegible]	توقع بلمعات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذرهٔ خاکنشین را به پرتو التفات آفتاب عالی سرافراز فرمایند	[illegible]
امیدوار است که ملازمان آن حضرت از منابع میامن انظار کیمیا آثار متعطشان بوادی [illegible] را بزلال مرحمت اضافت نمایند	[illegible]	متمنی از عواطف حکم پروری چنانست که ریاض احوال [illegible] بسحاب عوارف از ذبول حرمان [illegible] خزان هجران [illegible] مامون سازند	[illegible]
در جوامع احوال و تمامی اوقات از نظرات بنهایات خسروانه و مراحم بیکرانهٔ پادشاهانه مشمول حصول آمال مستظهر و مستوثق میباشد	[illegible]	ترصد است که بصیقل التفات خاطر انور زنگ غموم از مرآت حال کمینه مرتفع گشته بنظرات خاصه اختصاص یابد	[illegible]
مامول که ذرهٔ حقیر را از لمعات مواهب التفات خاطر خورشید مآثر محظوظ گردانند	[illegible]	مسئول آنکه از افاضات باطن فیاض بنظر التفات متواتر [illegible] از خادمان قدیمی باز ندارند	[illegible]

طبقهٔ اشرف

سادات و نقبا	ایمه و قضاة	مشایخ	اهل مناصب شرعیه
باضافات مواهب عمیمهٔ ملازمان که خاص و عام را شامل حال کافهٔ انام را شامل است مستوثق و مستظهر میباشد	از نظرات همایون سمات مطمع میباشم که چون امداد استظهار باستمداد از نعم نامتناهیه ملازمان ازدیاد یافته و میانه عنایت باز نگیرند	از همت عالی نهمت التماس میرود که از قبول دل مبارک که آیینهٔ مشاهدات غیبی و مجمع واردات لاریبی است تجلی کامل فائز گردانند	از برکات انفاس طیبه که فایحهٔ استشمام رایحهٔ التفات میرود مستظهر است که مسئول بشرف قبول اقتران فرمایند
امیدواری تمام دارد که از جانب ملازمان درگاه نقابت پناه بالتفات تمام و اهتمامی لاکلام فائز و سرافراز گردد	از التفات وافر البرکات مرجو است که ترشحات امداد و اسعاد که موجب تکمیل متعطشان بوادی نیازمی باشد افاضت فرمایند	مستظهر است بآنکه در اوقات خلوات و مکامن اجابت دعوات بر خاطر مبارک که مرآت شهود و آیینهٔ جمال مقصود است بگذرانند	علی الدوام بامداد التفات و اهتمام آن خلاصهٔ انام مستوثق و امیدوار می باشد بیقین که ازان دولت بی بهره نخواهد ماند
بالتفات ضمیر منیر و اعتبار خاطر خطیر استظهاری بی غایت و اعتقادی بی نهایت داشته و میدارد	متوقع چنانست که از موارد التفات باغتراف زلال نوال که واسطهٔ سیرابی تشنه لبان بادیهٔ ارادت است محظوظ سازند	ملتمس که بخدمات باطن مقدس این کمینه را در سلک صاحب صحبت لسانی که بشرف التفات ملازمان معزز اند [illegible] تمام ارزانی فرمایند	در شرایف اوقات و کرایم آنات از نظر سعادت اثر که وسیلهٔ حصول امانی و ذریعهٔ ظهور سعادت جاودانی است محروم نگذارند
از لوازم اخلاص و مراسم اختصاص مقتضی آنست که ترشحات سحاب همم عالیه حدایق عقاید خادمان را مربی طراوت و کمال نضارت ارزانی دارند	مطمع آنکه چون این فقیر را استجازت آن خاطر مبارک و استمداد از همت عالی امداد و اقتضاء و آثار استظهار متوالی و متوالی بعین عنایت ملحوظ دارند	مرجو آنکه در اوقات صافیه و هنگام ورود احوال کافیه که از آثار نعم الله بهره مند است معتقد بی اشتباه را بر دل بیغل بگذرانند	از آنجا افاضات آثار احوال شریفه و اوقات منیفه مخدومی اعتراف التفاتی مسئول است تحصیل آن مرام الیقینی تمام حال و الله مجیب کل سائل
حرف دوم در آنچه با خوانیات متعلق است و صورتی چند بر سبیل اجمال آورده میشود			
مرجو از افاضات خاطر دریا مقاطر چنانست که ابواب التفات و تفقدات بر مستفتحان تعلیق مصحات مفتوح سازند	امیدوار است که در طریق یاری و سبیل هواداری بالتفات عام و اهتمام بر وجه اختصاص ملحوظ و منظور سازند	این دولتخواه را از حاشیهٔ ضمیر انور که مطرح لمعات فیوضات حضرت ملک اکبر است محو فرمایند	بنسایم تفقدات گرامی که از مهب توجهات ضمیر منیر وزیده باشد ریاض قلوب مخلصان را تازگی و انشراحی ارزانی دارند
بازدیاد مواد چاره سازی و انتظام مهام بیت نوازی بعنایت بیغایت مفتخر و مستظهر و مباهی و مستبشر می باشد	بالتفات ضمیر منیر و اهتمام خاطر خطیر که سبب استظهار صغیر و کبیر و موجب استغنای غنی و فقیر است مستوثق و مستوثق می باشد	قطرات غمام اهتمام عالی و ترشحات سحاب کرم متوالی را دیدهٔ ترصد بر شاهراه انتظار است	همین تفقد و حسن التفات خاطر فیض بخش که وسیلهٔ ازدیاد مواد مودت و ذریعهٔ اعتضاد ارباب محبت است بهره مند گردانند

التفرقات من الملتمسات منظومہ ومنثورہ

عربیہ	فقرات	فقرات	فارسیہ
[illegible]	بیامن خاطر دریا مقاطر مستظہر ست کہ سحاب عنایت ریاض آمال مخلصان بترشحات التفات شاداب سازد	مترصد نسائم عواطف بیکران شمائم عوارف بی پایان میباشد **بیت** اکا بربنا عطفًا علینا و اقنا بباطننا برکم وان لم نشا	[illegible]
[illegible]	متوقع ومتمنی چنانست کہ خامہ رافت شامل و عاطفت کامل بر مفارق مخلصان عالیہ و تخصصان نیاجوی مبسوط فرمایند	مترقب تفقدات چاکر پروری و منتظر افادات مرحمت گستری بودہ **بیت** یکنظر از تست وصد بہزار عنایت منتظرم تاکہ وقت آن نظر آید	[illegible]
[illegible]	التفات خاطر اکسیر ماثر را مترقب میرود و باہتمام خدام عتبہ رفیع المقام مستظہر و امیدوار می باشد	از مشرب الطاف عمیمہ و منہل عطاف جسیمہ لب تشنگان بوادی ارادت را ریان ساختہ التفات دریغ نفرمایند **شعر** افیضوا علینا من الماء فیضًا فنحن عطاش وانتم ورود	[illegible]
[illegible]	ملتمس کہ تشریف تفقد عالی و تکرم التفات متواسلے برقرار معہود و قاعدہ مستمرہ متتابع و متواسلے دارند	ہموارہ منتظر آثار تفقد و خادم نوازی و مترصد انوار لطف و مہر پروازی امیدوار است **بیت** تو آفتابی و من ذرہ التفاتی کن زحال من بہ تربیت دریغ مدار	[illegible]
[illegible]	امید کہ عنان التفات معطوف وارند و ہمت اکسیر خاصیت بر تائید مواد و تقویت و تثبیت داعی مصروف فرمایند	پیوستہ مترصد التفات خاطر فیاض کہ موجب انتظام امور و صلاح حال جمہور ست ع اینست خاطر امیدواری باشد **شعر** ومن عادۃ السادات ان یتفقدوا اصاغرہم والکرام مصائد	[illegible]
[illegible]	مطموع کہ قواعد مصافات و مبانی موالات را باستعمار اتہام تاکیدی تمام و تمہیدی لاکلام ارزانی فرمایند	علی الدوام مترقب آثار توجہات ضمیر منیر و انوار تفقدات خاطر خطیر مستظہر بودہ می باشد **بیت** بس شکستہ و خوارم ز التفات نمائی فلک شوم بہ بزرگی و مشتری سعادت	
	تا کہ مجال امید واسع و سجال کرم فائض و متتابع ست اگر فقیری متوقع التفات و مترصد اہتمام جرأت نماید زدار بیم عدوی نیست	ہموارہ افتتاح ابواب آمال و امانی و انتظام اسباب نجاح و کامرانی را از نظر التفات تشریف اومیدوار ست **شعر** وارجو منك فیض الاہتمام ومنك لا یخیب من رجاہ	

کلمهٔ دوم در آداب عالی کتابت و این سه نوع است **اول** در خوبیت کتابتی که مشتمل است بر امر مهمات و خدمات **دوم** التماس کتابتی که موجب مزید مودت و رسوخ محبت گردد یا ناظر باشد بافتخار و استظهار یا سبب وقوف باشد بر احوال **سوم** تمنای جواب مکتوب و هر یک از این انواع در حرفی اثبات می نماید **حرف اول** در اظهار امتثال و فرمان برداری و طلب کتابتی

مشتمل بر امر ارتکاب مراسم خدمتگاری مناسب هر قسم از طبقات اخوانیات

اما طبقهٔ اعلی

ملوک سلاطین	امرا و حکام	صدور و وزرا	اهل دیوان
در مقام اطاعت شرف ورود مناشیر علیه و امثله سنیه مترصد بر شارع انتظار دارد	اوامر علیه و احکام سنیه را کمر ارادت بر میان اجتهاد و بایراد بسته دارد	مترصد میبود که علی تعاقب الازمان بامتثال لازم الاذعان مفتخر و سرفراز گرداند	خدمات مستطاعه را که در علی مشترقه ثانی صادر شود منتظر است تا در اتمام آن مراسم اجتهاد بتقدیم رسد
در منهج اطاعت و مرصد طاعت مترصد نسائم مراحم پادشاهی و منتظر احکام سلطنت پناهی می باشد	در مسلک انقیاد از خلوص اعتقاد بورود مناشیر مطاعه و امثله لازم الاطاعه را مترصد است	باشاره واجب الاطاعه در کفایت مهمات مستدعاة شرف استظهار و عدم استبشار ارزانی فرمایند	باصدار اوامر شریفه بدل و جان در صدد امتثال است مغرور و مشرف باد
ورود منشور جهان کشائی را که باعث افتخار و وسیلهٔ استظهار است بر منهج امتثال منتظر می باشد	در موقف اطاعت و نیاز امیدوار است که بصدد امتثال واجب الامتثال مستظهر و سرفراز فرمایند	در مرصد خدمتگاری مترصد سمات الطاف بوده بورود امثله مشتمل بر احکام علیه معتقد و مفتخر سازند	باشارات علیه و مخاطبات سنیه که سبب تربیت و موجب تقویت این کمینه همانست مباهات ارزانی دارند

طبقهٔ اشرف

سادات	ائمه و قضات	مشایخ و زهاد	ارباب مناصب شرعیه
نهایات مرام از اهتمام خدام آنست که داعی را باوامر علیه و احکام سنیه مخاطب و مامور سازند	انظار تفقدات شامل حال کمینه ساخته بکفایت مهمات اشارات از مرتبهٔ الاحترام ارزانی دارند	مرجو از التفات وافرة البرکات آنکه بارتکاب خدمات ملازمان آستانه عالی اشارهٔ شریف دریغ نفرمایند	پیوسته بمهمات عالیه و مرامات لائقه سرفراز فرمایند که ضمیمه سایر عنایات خواهد بود
غایت مامول از التفات خاطر فیاض آنکه باشارات عالی در زمرهٔ خدمتگاران شرف انتظام بخشند	مامول از نظر عالی همان است که بخدمات لائقه مامور سازند تا در اتمام آن بطریق مبادرت دخل نمایند	از اشعهٔ بارقات نظرات زاهرة اللمعات متوقع آنست که بخدمات لائقه سرافراز فرمایند	کمینه را منظور نظر کیمیا اثر ساخته بسوانح عظام و شوارع مهام اشارهٔ عالی دریغ نفرمایند
بتکفیل مراسم خدمتگاری و تتمیم وظائف جان سپاری اشارهٔ شریف دریغ نفرمایند	در موقف مبادی ذات عالیه در صدد اطاعت و فرمان برداری می باشد	متمنی از انظار میامن آثار آنست که بصدور احکام عالیه اشارتی فرمایند تا لوازم خدمتگاری بظهور رساند	مرجو خدمتی نوازش فرموده کمینه را مشرف سازند از کرم عمیم بدیع و بعید نخواهد بود

حمایلیق بالاخوانیات			
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
از کرم عمیم مخلص قدیم را امید هم همیشه امیدوار بانیع [illegible] [illegible] و التحکم به قبول [illegible]	همگی همت و تمامی نهمت بر امتثال اوامر علیه و انقیاد احکام بهیه مصروف و موقوفست	از مشرب [illegible] انواع الطاف متوقع از مودت [illegible] مؤثر التفات ارزانی دارند	همواره دیدهٔ انتظار بر راه ست تا بورود اوامر و نواهی که ذریعهٔ مفتخر و مباهی تتوان بود مشرف سازند
بشارتی که متضمن اهتمام و مهام مرام باشد شرف انها یافته اعلام ارزانی دارند به جهه [illegible] درست و [illegible]	برجوع خدمات ممکنه همواره در طلب آن نوید بر مرصد امید منتظر و مترقب ست مباهی و مفتخر گردانند	بر جادهٔ اطاعت [illegible] ملتمس که گرامی همواره [illegible] بتمام تمام [illegible] و [illegible] باوامر مطاعه مباهی سازند	تا امداد قیام تمام سعی [illegible] التفات [illegible] گردانید برجوع [illegible] یا مولای تا حکم
مخاطبات مشتمل بر احکام و مفاوضات منطوی بر کفایت مهام ارزانی فرمایند تا بقدر وسع و طاقت جد و جهد بجا آید	همگی دواعی ضمیر [illegible] کرده اتمام آن مهام که از مضمون خطاب مستطاب مفهوم گردد تقصیری واقع نشود	علی الدوام برجوع خدمات مفتخر سازند که از روی اخلاص بطریق اختصاص بیت من بستهٔ ام میان ارادت بجاکری که تا خدمتی کنم که پسند شما بود	

المتفرقات من هذا الباب		
فقرات	علی نمط آخر	بطریق آخر
مطمح همت و مسرح نهمت آنکه در اتمام مهامی که مثال شریف بران منطوی ست و لوازم خدمت بظهور رسد	آنچه رای مبارک از مصالح روی نماید اشاره فرمایند تا بر موجب فرموده بتقدیم رساند ع کز دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن	تحریرات لائقه مخلصان را نوازش فرمایند تا [illegible] خلاص بظهور رسد بیت از روی صدق و صفا چاکر [illegible] هر چه حکم کنی بر وجود ما حکمی
کفایت مهام را انتظار میرود آنچه اقتضای اشاره باشد بجدی تمام قیام خواهد نمود	در سوانح مطالب و عوارض مآرب آنچه سانح و عارض گردد اعلام بخشند تا حسب المقدور بتقدیم رسد ع کز دوست [illegible] باشد و [illegible]	[illegible]
بورود مراسلات علیه که مشتمل بر اوامر کلیه باشد معزز سازند تا شرائط فرمانبرداری بجای آورد	چشم رضا و گوش قبول [illegible] نهاده امتثال آن را موجب [illegible] دو جهانی [illegible]	[illegible] بتقدیم خدمات [illegible] بیت [illegible] فرمانست [illegible]
خدمات مطاعه را نشانه رافت و عاطفت دست ع نهاده ام سر تسلیم بر خط فرمان	بشارات اشارات [illegible] مستقبل [illegible] [illegible] بجان [illegible] کز فرمان بجان [illegible]	[illegible] برجوع خدمات [illegible] اختصاص بیت [illegible]

حرف دوم در هند عالی کتابتی که مضمونش ناظر باشد با فتخار و استظهار و ارتیاح و استبشار یا مبنی باشد بر شرح محبت و ثبات مودت و ازدیاد مواد آشنائی و موانست یا باطلاع بر کماهی احوال مکتوب الیه که موجب تسلی دل و اطمینان خاطر گردد و از صور تنوعات این اقسام فقره چند نوشته میگردد

الفقرات والابیات

فخر و مباهات	محبت آمیز	استخبار	التفرقات	ابیات
امداد تعهد و تعطف و تودد و تلطف مترادف داشته و ما حل اعتقاد و استظهار و ذرایع افتخار و استبشار متزاید گردانند	بنا بر تاسیس قواعد محبت و ولا ست که در تفتیح ابواب مکاتبات و ترویج عقار مخاطبات نظر التفات دریغ ندارند	چون همواره خاطر فاتر متوجه استعلام اوضاع احباب و استخبار احوال آن جماعت است دریغ ازین تبشیر قلم مشکین رقم نفرمایند	دیده انتظار مخلصان را کحل الجواهر مکاتبات مکحل ساخته مواد محبت را استقامت سازند	[illegible]
احیانا که نیم اره توسن قلم کرم که تهنیت رابطه مباهات و مفاخرت خواهد ساخت نظر اعتنا و التفات دریغ ندارند	متوقع آنکه حقوق مصادقت سلوک گذشته مودت مراسله را ای و تذکیر روابط قدیمی از نظر اعتنا و اهتمام محجوب نماند	لوازم مصادقت و مراسم محبت مقتضی آنست که با خبار و اعلام احوال و اوصاف آن جانب ممنون سازند	ریاض سوابق مودت را ترشحات افاضات که از منابع فائقه البرکات مترشح باشد سرسبز گردانند	[illegible]
از ترشحات ضمیر ضیاگستر مخزون نثر و نظم گوهر بار تنقدی و یابند که سرمایه افتخار و پیرایه استظهار گردد	ارسال مکاتبات سامیه و مفاوضات عالیه در مواد مودت مخلصان و ارادت متخصصان می افزاید	بر دوام احوال صحت و عافیت ذات اشرف را بشرف اعلام ارزانی دارند تا موجب اطمینان ضمیر کسیر گردد	در اوقات حسنات و ساعات اوقات فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بکتابت عالی تحفهای متوالی ارزانی فرمایند	[illegible]
منتظران بوادی آمال را بورود و وفود امثله بی مثال بسر منزل اقبال و ساحت حرم جاه و جلال رسانند	مقتضای تمهید ارکان مودت آنست که بمراسلات شریفه اساس بیگانگی مرتفع و حجاب یگانگی را منیع سازند	مراسلات مشتمل بر صحت ذات و انتظام مهمات ارزانی فرمایند تا موجب سلوت بال و جمعیت حال گردد	از آثار اقلام دربار گوهرنثار محروم نسازند و از نوازش معهود بسمت حرمان موسوم نگردانند	[illegible]
ریاض امانی متعهدان جانی را بنسائم تفقدات که از مهب عنایات وزیده باشد نضارت مفاخرت و مباهات ارزانی دارند	رعایای تمام از روی محبت بر دوام و الوهیت که نهال ارزانی و آمال مخلصان برشحات تلطف مکرمت گلها تازه و شاداب دارند	عنایت تعمیم شامل حال مخلصان قدیم گردانیده از اخبار سانحه و احوال واقعه بغیر اخبار و اعلام ممنون سازند	با فاضت مقاطر خامه گوهر نگار علی الدوام و الاستمرار مفروزیان نعایای افتقار را بشرف سلوت و استبشار ارزانی دارند	[illegible]
بنوید وصول مخاطبات مفتخر گردند و بوسیله موهبت عطوفت [illegible] مکرمت کبری [illegible] بود	مصروف میدارم اشفاق آنکه خاطر اقلام و رشحات نامه عنبر فام مستعطشان بوادی مودت را ریان و فرحان سازند	امیدواران نیل امانی را بملازم احوال بهجت مبارک که همواره بنیت مستدعی باد مقتضی المرام سازند	مطبوع مجالس که نقلا قلم کرم شیم مجالس بسیم مخلصان قدیم را معزز و مکرم ساخته نظر قبول باز نگردد	[illegible]
هم به تفقدات گرامی از مطلع مخاطبات نامی طالع گردانند تا بلمعه آن دولت و اقبال [illegible] این ذره بمقدار را بر ترجیح اشتهار [illegible]	قواعد مخالصت بتواتر مکاتبات و ترتیب مخاطبات استحکامی ارزانی دارند و سوابق الطاف بلواحق اعطاف انضمام یابد	روز بروز بملازم سوانح وقت محرک سلسله مخلص نوازی بود نسیان رابطه قدیم را تجویز نفرمایند	بتشریف کتاب کرم و تکریم خطاب شریف از زندگی دلنوازی مشرف و مکرم سازند	[illegible]

حرف سوم در استدعای جواب مکتوب بطریق تلطف و تودد والتماس آن از روی رغبت تمام اما شکایت از استطاء جواب و دلماندگی دران باب در سطر چهارم خواهد آمد والله الموفق والمعین

فقرات	فقرات	ابیات
اگر نهال کتاب مخلصان جواب را بر شحات جواب ملاطفت نصاب مخضر و سیراب دارند هر آئینه نائرهٔ اغصان محبت از ذبول نسیان محفوظ مانند	اگر بر شحات مجاوبات این عرضداشت متعطشان بیابان رجا را سیراب گردانند بیت از آن ظرف تشویر قطرهٔ زر دریا کم وزین ظرف برسد تشنه بدریائی	[illegible]
خطاب بی جواب در دین مصادقت و آئین موافقت از نهج اعتدال منحرف می نماید لاجرم تفقدات بیکرانه و ملاطفت بزرگانه را مترقب می باشد	اگر میامن التفات ضمیر منیر در مجاوبات عرضداشت این فقیر کسیر ارزانی دارند بیت از آن طرف نپذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد	[illegible]
مرجو آنست و مطبوع چنان که بوسته اغصان محبت و مودت را که در چمن مکاتیب سبز شده از منبع مجاوبت شاداب دارند تا طراوت اوراق اتفاق برقرار ماند	مامول که صفحات مراسلهٔ مخلصان را نقوش مجاوبت قرین و بصور ملاطفت محلی سازند بیت از آن جانب نباشد هیچ نقصان وزین جانب بسی توقیر باشد	[illegible]
از کمال الطاف مخدومی متوقع آن و متمنی چنانست که الواح مکاتیب موادار انرا بارقام اکرام مجاوبت زینت کتاب مسطور در زیور نور علی نور ارزانی فرمایند	اگر رای معالی نمای مخدومی قضای جواب کتاب این مستهام فرماید از حسن التفات و یمن اهتمام بدیع و بعید نیست بیت نرسد آفتاب تا بانرا از افاضات نور هیچ قصور	[illegible]
بوظیفهٔ مواخات و طریقهٔ مصافات مقتضی آنست که اندیشهٔ جواب کتاب دوستان قدیم که بر منهج صدق و صفا مستقیم اند در دفتر نسیان ثبت نسازند	متمنای کلی و مدعای اصلی آنست که باصدار جواب معالی قباب که سرمایهٔ مفاخرت دارین و پیرایهٔ مباهات خافقین است ممان میدانند مغرز سازند بیت کم نگردد تابش خورشید اگر در بدخشان لعل سازد سنگ را	[illegible]
التفات در ارسال جواب بحکم سر و دُم الاحباب فی صدور الکتاب از موجبات استحکام ارکان محبت و انتظام امور اخلاص و مودت میباشد	ملازمان مراصد اخلاص را که همواره دیده ترصد بر مطالعهٔ جواب مستطاب که مرقوم رقم کرم انجناب باشد دارند از نسخه فرمودن از مکارم اهل دولت بیت هیچ نقصانی نباشد شمع را گر شبی روشن کند پروانه را	[illegible]
و لنوازی یاران بجواب کتاب و چاره سازی هواداران بلطف مجاوبت طراز خلعت مکارم اخلاق ستوده و جمال طلعت محاسن اوصاف پسندیده است	از عادات سادات و عادات ارباب سعادت است مجاوبت و مکاتبت با اصحاب موالات و ارباب مصافات غریب و عجیب نمی نماید بیت ز ابر بهار هیچ کمی نیست گر کند بر مزرع شکسته دلان قطره ها نثار	[illegible]
امیدوار است که در فتح ابواب ارسال جواب بمفتح قلم مرحمت رقم رضا ندهند که شمیم اشتیاق نسایم انس و سلوت و استشمام شمائم مهر و محبت مترتب بر مطالعه آنست	چون کمینه گستاخی نموده بدرسه کلمه مصدع ملازمان شده اگر انجناب التفات فرموده باصدار جوابی مشرف سازند بیت از کرم عمیم بعید نمی نماید بیت من تصدیع خطاب اچه ام کسم توم را ساز سرافراز بتشریف جواب	[illegible]

کلمهٔ سوم در استدعای کارسازی و تربیت و طلب دلنوازی و تقویت و این صورت بسه نوع مودی میشود اول آنکه ابتدا سے توقع التفات و مهم سازی داشته باشد بی وسیله دوم آنکه متوسل بذیل التفات مکتوب الیه گردد و تربیت مشیت خود درا برو منحصر سازد سوم آنکه بعد از توجه مکتوب الیه بکارسازی و التماس اهتمام در اتمام مهم نماید و صریک ازین انواع در حرفی مذکور میشود حرف اول در طلب التفات و توجه بساختن مهمات نظما و نثرا ومن الله التوفیق و علیه التکلان و سلم تسلیما واللّٰه الموفق

ابیات	فقرات	ثنائیات
[illegible]	بوسیلهٔ خلوص عقیدت متیقن ست که عنان التفات بصورت کفایت مهمات کمینه سمت انعطاف یابد	ای از هر سر خامه دولت فزای تو هر روز کار دولت و دین مستقیم تر تصنیف حکیم چون ندیده ام اندر جهان ذات شریف کریم تر
[illegible]	استفتاح ابواب آمال از میامن الطاف آنجناب متیقن ست و استفتاح مقدمات کفایت مطالب بهمت عالی متحقق و متعین	بجز تو ای بتو مخصوص رسم دلداری کسی ست آنکه مرهمی بدین دل ریش ضمیر پاک تو خود دیده است آن اسرار چه حاجت ست که زحمت دهم بقصهٔ خویش
[illegible]	کمینه دست استظهار بجانب نائش مواهب آنجناب و ستفاحت زحو مدیر و الفوائد عاطفت معاطفت بقیض صادق امیدوار	چرخ اگرچه فرو بشکست در کار مرا همه با عنف خداوندگار بگشاید نظر تو چه مجال بشکست کار مرا بیک نظر همت زین هزار بگشاید
[illegible]	از ساحت شیم و عواطف که محمود و ممتاز گشته نظر قبول رحصول آمال و ظهور اقبال بدان مترتب ست تحریر نگردانند	من یکی ام و هم افتاده بیکار از تربیت مرا امید دار گر ز خنجر تربیت تو و هر از خاک برگرفتن عار
[illegible]	ماول آنست که صحیفهٔ آن بر رقم سعادت مقرون گردانید مطاوی استدعا را بعنوان قبول مشرف سازند	در سایهٔ الطاف تو خوش بر رسم من کز آفتاب حوادث پناه منست مرا چه که جهان را سپاه غم چو بارگاه شریف گریگاه منست
[illegible]	متوقع که در اسعاف مطالب و انجاح مآرب این فقیر کسیر غایت اهتمام و نهایت التفات تبقدیم رسانند	خستگانیم به ستی و ریاب بید لاتیم بوعده نواز اگر ایم مفلس از تو نعیم ما غریبیم و تو غریب نواز
[illegible]	انواع عطیات و تقویت و اصناف عواطف و تربیت از بدو کمال لطف شامل آن جناب امیدواری دارد	زهر لطف و گر بر توی لطف ببرسد بر بد بر وقتی ز و زکامن سد همای دولت ار سایه فگند بر من بفر دولت تو فگند در سرم زبیم
[illegible]	استنجاح امل را از رای مشکل کشای استمداد و سے آورد و استتمام مقاصد را از عنایت شامل التماس سے نماید	گر تیز باشد گر پروای ضم فرسودگان مرا نیست غم از جان و دل از غم فرسایید پس فروبست ست کار من بدور روزگار یک نظر فرمای تا صد کار بگشاید مرا

حرف دوم در تمسک بحبل عنایت مکتوب الیه والتجا بوی و حصر تقویت خود بر وی و درین نوع نیز کلمهٔ چند منثوره و منظومه نوشته میشود والله موفق و منه المدد و بالله التوفیق و الیه التکلان

ابیات	فقرات	ثنائیات
[illegible]	حق علیم ست که کمینه را بغیر آستان دولت آشیان که ملجا اکابر و اصاغر و ملاذ ارباب معالی و مفاخرست پناهی دیگر زیر کاهی نیست	روی دل سوی تو دارم چونکه غمخوارم توئی چاره سازی کن مرا چون چاره کارم توئی گرچه صد خواری رسید از دوست دل را من چه غم دارم که من چون غمخوارم توئی
[illegible]	فقیر حقیر را که جز خدام آنحضرت فریاد رسی و دستگیری ندارد اگر بچهرهٔ مرحمت و ظل عاطفت تربیت دهند از همت رفیع غریب و بدیع نخواهد بود	هر کس درین جهان بکسی التجا کند ما را همین بسایهٔ لطف تو التجاست گیتی بجای من ز جفا گر دراز کرد از لطف تو تدارک حالم کند رواست
[illegible]	کمینه دست امید بدامان کرم آنحضرت زده و روی نیاز بآستانهٔ عالی آورده توقع میدارد که چاره ساز مساعدت و طریقهٔ معاضدت رعایت فرمایند	از آن بسوی تو دارم رخ امید که تو بیک کرشمه توانی که کار ما سازی گشاده کار من اندر عنایت بستست چرا بچاره بیچارگان نپردازی
[illegible]	فقیر کسیر در گرداب حوادث افتاده متمسک بعنایات ملاح التفات آنجناب ست اگر دستگیری نموده مامول خاطر فاتر را مبذول دارند عاکمند	سرور از محفل ایام باد فیض ایزد در فروغ ساقی ترا هر کسی را در درین عالم کسی من خدا را دارم و باقی ترا
[illegible]	این فتادهٔ صدمات نوائب و سرگشتهٔ وادی حوادث التجا بعتبهٔ علیه نموده امید میدارد که از کرم عام بنجح مرام و کفایت مهام فائز گردد	بر کار بی نوایان گر یک نظر گماری کار من رهین صد سان یک نظر بر آید ما خاک آستانت داریم و [illegible] کارم اگر بر آید زین ره گذر بر آید
[illegible]	چون این کمینه را جز آستان رفیع پناهی و خرگاه منیع گریز گاهی نیست لاجرم بنظر عنایت مخدومی مستظهر و بکمال کرم و اشفاق خداوندی مستبشر	[illegible]
[illegible]	این بیچاره در استکفاء مهمات و استدفاع بلیات بحبل المتین التفات مرحمت سمات که بغیر از آن دست آویزی ندارد معتصم شده امیدوارست که طریقهٔ اشفاق مسلوک دارند	[illegible]
[illegible]	چون التجای دائمی بجناب رفیع منزلت و شان [illegible] منزلت [illegible] خاطر خطیر اهتمام [illegible] استمداد [illegible]	[illegible]

حرف سوم در استدعای اهتمام در اتمام مهام و درین باب کلمهٔ چند به نثر و نظم مودی میگردد و بالله المدد

فقرات	عربیه	ثنائیات	فارسیه
متوقع از ان جناب ترشح نهال ست کیست کرم نشانده اند و تمهید اساسی که در فضای التفات و اهتمام طرح افگنده اند	[illegible]	اَظَلَّتْ عَلَيْنَا مِنْكَ يَوْمًا غَمَامَةٌ اَضَاءَتْ لَنَا بَرْقًا وَاَبْطَاءَ رَشَاشُهَا فَلَا غَيْمُهَا يَجْلُوْ فَيَيْاسُ طَامِعٌ وَلَا غَيْثُهَا يَاتِيْ فَيَرْوِيْ عِطَاشُهَا	[illegible]
ظهور آثار کرم عمیم آنکه ملتمس و مرام این حقیر اهتمام جداگانه سمت اتمام یابد تا لواحق انعام با سوابق اکرام انضمام پذیرد	[illegible]	سامان کار بنده را نظافت بیکران چون وعده داده بکرم اهتمام کن آغاز کرده برسانش بانتها طرحی فگنده بعنایت تمام کن	[illegible]
با مول که شجرهٔ طیبهٔ التفات را برشحات اهتمام در اتمام مهام نشو و نمای اتمام ارزانی دارند	[illegible]		[illegible]
اگر سوت عنایتی که در بارهٔ این بیچاره فرموده اند بطراز اتمام مطرز و معزز گردد لاحق با سابق منتظم خواهد بود.	[illegible]		[illegible]
چون در بدایت بر توعنایت بر حال این شکسته انداخته اند بنهایت نظر عنایت مرعی دارند جا گمند	[illegible]		[illegible]

[illegible]	بیاد انداده چو مردان از راه کرم تمام گردان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة الابیات المتفرقة المناسبة للانواع الثلثة

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات
اذا انا لم احفظ [illegible] / فلبیک [illegible]	[illegible]	الهی من بدستان طفل کمینه‌ام [illegible] / [illegible]	ای خشک سال جو ذرتو ویده تنجاب در باب من ز بهر چه تقصیر میکنی دانسته‌ام که جود ترا هیچ عیب نیست از طالع منست که تقصیر میکنی
[illegible]	[illegible]	با التماس چه زحمت نهایت کرم تو بود / [illegible]	اگر ترا نظری بر من ضعیف افتد وگر ترا کرمی بر من گدا باشد ازان طرف نه پذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد
[illegible]	[illegible]	محروم از تو [illegible] آرزو نبوده‌ام / [illegible] شرمسار من	علی رغم دشمن چنان ساز کز تو مراد دل دوستداران برآید نظر در مرادات یاران چنان کن که بی زحمت انتظاری برآید
[illegible]	[illegible]	خدا را [illegible] ای منعم که در پیش [illegible] / [illegible] دیگر نمیکرد	چو محنتی رسدم از جفای چرخ نگون چو زحمتی بودم از زبان عالم [illegible] بدرگه تو کنم التجا [illegible] بخاک پای تو رو آورم که دستم گیر
[illegible]	[illegible]	[illegible] که دو چشم امیدوار / بر گوشهای آن قلم ابرو نهاده‌ام	کارم به سازی زکرم امروز [illegible] هر چند [illegible] دانی [illegible] [illegible]
	ای گل [illegible] بلبل [illegible]	کرم گر از تو [illegible] / عطا گر از تو [illegible]	
	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمۂ چہارم در استدعای عفو و مرحمت و ترک شکوہ و معاتبت و بباید دانست کہ طلب عفو یا بطریق استدعا است کہ کاتب استعفای جرائم خود نماید یا استشفاع کہ گناہ دیگرے درخواست کند و ہر یک ازین دو صورت خطا با وجو ابا در حرفی مذکور میشود ان شاء اللہ

حرف اول در طلب عفو از جانب کاتب نسبت با گناہ او خطا با

فارسیہ	عربیہ	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	اگر جرائمے واقع شدہ بزلال عفو و اغماض نائرہ از آئینہ تکلیف نمایند و غمام اغتمام این استمام ابہ پرتو آفتاب لطف عمیم شعاعی ارزانی فرمایند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	باوجود کرم عمیم خداوندی جریمۂ این بندہ جانی عظیم حقیر نماید و باوجود قلیل جسیمش گناہ این کمینہ کثیر التقصیر بسیار اندک باشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	امیدوار کمال مراحم بیدریغ آنکہ نقوش زلات سابقہ و رقوم تقصیرات لاحقۂ این فقیر را بزلال عفو کامل و اغماض شامل از صفحہ خاطر عاطر محو فرمایند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	امیدواری دارد کہ بمقتضای فاصفح الصفح الجمیل رقم عفو بر صحائف خطایا و تمویہہا این کمینہ کشند ع العفو عند کرام الناس مامول	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگر از صورت جریمۂ داعی کمینہ و خادم دیرینہ غبار ملالی بر آئینۂ ضمیر منیر نشستہ باشد باستین کرم عمیم و فیض جسیم محو سازند جا کند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	باوجود وفور حلم و کرم خداوندی امثال جرائم ما چندان وقعی نخواہد داشت و جرائم امثال ما چنان در حساب نخواہد بود ع گناہ از بندہ و عفو از خداوند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگرچہ جریمۂ این بندہ شاہی نہ بدان حد است کہ بعرض ملازمان جناب نیابت پناہی رسانیدہ آید اما چون خاطر خطیر شرف تو… این نیابت و… [illegible] … عفو عمیم … [illegible]	[illegible]

جوابیات که مکتوب الیه بکاتب نویسد و اغماض جرائم او		حرف دوم در شفاعت نمودن و گناه دیگری درخواست کردن و بعضی نیز دو صورت دارد جوابی و خطابی و برای هر یک کلمه حیثیت افتاد
فقرات	**ملمعات**	**فقرات**
بعد از اطلاع بر مضمون کتابت و استظهار استغفار و انابت جرائم آن عزیز باب عفو از صفحهٔ خاطر زدوده شد و نائرهٔ غضب بزلال عفو و اغماض منطفی گشت	[illegible]	اشیر اصحاب تخلیط در باب ف بمسامع علیه سانیده اند بهتان محض و کذب صریح است و اگر فی المثل بحکم اعتمادی که بر وفور حلم و کمال کرم خداوندی است خطائی واقع شده باشد بعفو و عاطفت مستظهر است
ذیل تجاوز بر هفوات آن عزیز گسترانیده شد بعد الیوم بنیان محبت و روابط مودت مستظهر و مستوثق باشد	[illegible]	معروض میگردانند که ف مدتیست که بتسویلات اصحاب اغراض و تسویلات ارباب اغراض از شرف آستان بوسی محروم مانده اگر بحکم [illegible] خطایای مشارالیه را برقم عفو تدارک فرمانید جا کنند
قواعد معذرتش رقم تمهید یافت خاطر من کل الوجوه از وی مطمئن گردید	[illegible]	[illegible] که از ف بسمع شریف رسیده کشتی احوال در [illegible] و سفینهٔ ابتش در زیر قاب اضطراب و خیالات [illegible] الطاف بادبانت بوزد بی شبهه بساحل نجات برسد
تقصیری که واقع شده و جریمه که صادر گشته بود بکلی رقم عفو یافته من بعد از خوف مواخذت و معاتبت مصئون و مامون خواهد بود	[illegible]	از درگاه [illegible] اقتدار آن [illegible] نمایند و از جریمه که اصحاب [illegible] [illegible] عفو جمیل [illegible] صفح حسن و فضل است [illegible] جرائم [illegible] [illegible] احوال [illegible] ندامت [illegible] اغماض از هفوات جرائت ف سمت وقوع یابد بنهایت استعطاف [illegible]
بحکم نعفو [illegible] مخالفت جرائم آن عزیز برامر قوم رقم [illegible] مرسوم سمت عفو و اغماض گردانیده	[illegible]	چون عفو و اغماض از جرائم ارباب زلات و [illegible] اقدام اصحاب هفوات [illegible] اهل اقتدار و اختیار می باشد اگر کلمه العفو عند القدرة را نصب العین ساخته از سر گناه ف درگذرند جا کنند
بعد از آنکه آنجناب قواعد عذرهای [illegible] تمهید نموده بود و باسر مبانی صلح و تجاذب تشیید داده جرائم [illegible] نموده تعزیر [illegible]	[illegible]	بر ضمیر منیر روشن است که ف بتسویل بعضی از قربا بسو که شیاطین الانس اند از [illegible] بیگانه [illegible] گشته تو هم [illegible] در راه داده بود [illegible] بطریق استشفاع بحبل متین فاعف عنهم متمسک گشته امیدواری عفو میدارد
چون با شکستگی احوال آن صورت که بسمع رسیده بود [illegible] نموده سببی که موجب تخدیش خاطر شد وجود داشت و غبار غم باتمام مرتفع شد	[illegible]	احوال ف که اصحاب غرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منظور گردد
اگر بحکم لکل جواد [illegible] [illegible] از تمسک [illegible]	[illegible]	[illegible]

جوابیات در قبول شفاعت — المنظومات المتفرقة فی هذه الابواب

فردیات	نقرات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	بوساطت شفاعت آنجناب عنان انتقام از صوب گناه ف معطوف و مصروف گردانیده علم سیاست را باستیطاعت علم وکیاست موقوف داشتیم	[illegible]	فَلَیْتَكَ تَحْلُو وَالْحَیٰوةُ مَرِیْرَةٌ وَلَیْتَكَ تَرْضٰی وَالْاَنَامُ غِضَابٌ وَلَیْتَ الَّذِیْ بَیْنِیْ وَبَیْنَكَ عَامِرٌ وَبَیْنِیْ وَبَیْنَ الْعَالَمِیْنَ خَرَابٌ
[illegible]	بحسب استشفاع آنجناب که درباره ف نموده بود آتش خشم را بزلال الکاظمین الغیظ فرونشانده و خرمن غضب را بباد والعافین عن الناس بلوداده باقی خدمات را مستعد ست	[illegible] مستشفع آن در [illegible] آن [illegible]	وَمَتٰی تَحَمَّلَتِ الْاِسَاءَةَ كُلَّهَا وَحَبَیْتَ بِاَنْوَاعِ الذُّنُوْبِ الْعِظَامِ فَمَا یُعْرَفُ الصَّفْحُ الْجَمِیْلُ مِنَ الْغِنٰی عَنِ النَّاسِ اِلَّا عِنْدَ عَظِیْمِ الْجَرَائِمِ
[illegible] عفو [illegible]	بعد از مطالعه کتاب شریف سوء تساؤ ف را بملابس عفو پوشیده نقوش جرائمش از جریده خیال بزلال اعراض و اغماض محو گردانید	[illegible]	تا بتقصیر خویش معترفیم در گذر از کرم خیانت ما عفو لطف ست جرم عادت تو جرم و تقصیر خوی و خصلت ما
[illegible]	بموجبی که فرموده بودند بصحیفه جریمه ف را که سبب تزلزل ارکان طمینان و شدّت بود آب صفح مغفرت شسته و شعله غضب بزلال عفو و عاطفت و مرحمت و رأفت تسکین داد	[illegible]	فَهَبْنِیْ اَسَاْتُ كَمَا زَعَمْتَ فَاَیْنَ عَاطِفَةُ الْمُرُوَّةِ وَلَئِنْ اَسَاْتُ كَمَا اَسَاْتُ فَاَیْنَ فَضْلُكَ وَالْمُرُوَّةُ
[illegible]	صفحه شفاعت آنجناب را برقم اجابت مرقوم ساخته و صحیفه طلوبش بعنوان تجافی مزین گردانیم غباری که از ف در خاطر بود بکلی محو نابود گشت	[illegible]	اگر گناهی کرده ام الاعتذار الاعتذار در خطای و نعت الاجتناب الاجتناب در جهان رسمی قدیمیست از بزرگان رحمت ز زیر دستان خطا و الله اعلم بالصواب
[illegible]	چون درخواست آنجناب سمت قبول دارد بموجب احسن کما احسن الله الیک نا شنوده گرفته سبب جریمه ف شغفان رفته بود بکلی لطف پذیرفت	[illegible]	لَا تَغْضَبَنَّ عَلٰی مَنْ جَاءَ مُعْتَذِرًا وَقَلْبُهٗ خَائِفٌ مِنْ كَثْرَةِ الْوَجَلِ وَلَا تَثْرِیْبَ عَلَیْهِ بَعْدَ تَوْبَتِهٖ اِلَیْهِ تَكْفِیْهِ ذُلُّ الْحَیْرَةِ الْخَجَلِ
[illegible]	جرائم خطائم آن جابر بانجم را نادیده و ناشنیده انگاشته نائرهٔ غضب را باب مرحمت هذا العفو منطفی ساختم و قابله غرات طریق قالت از روی تمامت عرض گشت	[illegible]	چه دوست عفو تو مشاطه گناه است ز چهره دلم آرایشی ز ربیع مدار تجلی بخشش و بخشایشی فرا و ا نست و عفو بخشش کن و بخشایشی ورنع ابدار
[illegible]	بر حسب مدعای کفی لمه شفیع اللمذنب اقراره بود کرف را با ثبات عفو دلت است مثال ساختیم چون شفاعت آنجناب آن انتقام یافته بکلی از جریده درگذشته	[illegible]	آن کنه دارم که نتواندنمود هیچکس در جرم عذر من قیام هر چه کردم انچه اندازی رز من تو چه کن آن کر تو باید و السلام

کلمهٔ پنجم در طلب وفا بمواعید لطف وکرم واین عذر وعده و وفا نیست که میان احباب باشد و شمهٔ از ان در سطر چند ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت واینجا فقره چند وبیتی مناسب مبحث در دو حرف رقم تحریر می یابد وَبِاللهِ التَّوفِیقُ وَاِلَیهِ المَدَدُ

حرف اول در فقرات خطابی	حرف دوم در فقرات جوابی
در اثنای ملاطفات مشتمل بر معاطفات وعده فرموده بودند مرود ایجاز ان ایفا بدان تاکیدات نموده اگر بموجب قضیه الحر الحر ما وعد در وفای آن بحسن سیرت وجمال سریرت قیام نمایند موجب مزید آثار محبت خواهد بود **بیت** دارم امید آنکه تمامی وفا شود ✤ هر وعده که از کرم خویش کرده	وَعدُ الکَرِیمِ اِذَا جَرَیٰ بِلِسَانِهٖ ✤ لَایَعتَرِیهِ تَهَاوُنٌ وَمِطَالٌ خاطر ارکی جمع فرمایند که ذمه مروت را از تحمل اعباء ودایع وامانات ودیون مواعید سابقه بمقتضای اَلعِدَةُ دَینٌ سبکبار خواهم ساخت وپایه همت از سیرت ادانی وصف اسافل که خِلَافُ المِیعَادِ مِن اَخلَاقِ الاَعدَاءِ صیانت نموده در وفا بوعده نمودن بحقیقه عادت ماست
جناب مخدومی وعده الطاف فرموده بودند کمینه را بدان صورت تواتر شکران نموده دیده ترصد بر شارع انتظارست که تا شیوه صبح انجاز از افق آن وعده ساطع شود و کوکب حسن الوفا از مطلع موعود طالع ولامع گردد و ذیل همت آن حضرت از لوث خلف الوعد پاکیزگی یابد **بیت** اِنَّ الوَفَاءَ عَلَی الکِرَامِ فَرِیضَةٌ ✤ وَاللُّؤمُ مُقتَرِنٌ بِذِی الاَخلَافِ	بعد از آنکه در شرع مروت قواعد مواعید را بعوایق خلاف متزلزل ساختن حرام ست در آئین فتوت سستی مبانی مواثیق ابدست بی وفا منهدم گردانیدن امری لازم الملام چرا کمینه در زمره وَالمُوفُونَ بِعَهدِهِم اِذَا عَاهَدُوا داخل و از دایره وَاِذَا وَعَدَ خَلَفَ خارج ست و از تقصیری شده تدارک آن عنقریب دست خواهد گرفت **بیت** هر وعده که کرده ام ورزین نیست خلاف ✤ گر عمر وفا کند وفا خواهم گرفت
چون داعیه الطاف خداوندی مستدعی مواعید عطاف شده امیدوارست که همت جاذبه عنایت مخدومی مقتضی انجاز آن گردد و مترصد آن نباشد که منادی طلب بندگی تقاضای اَوفُوا بِالعَهدِ کُن فَالعَهدُ مَسئُولٌ بسمع اشرف باید رسانید **بیت** رعایت دل ما کن که در طریق وفا ✤ بوعده که نمودی امیدها دارم	بعد از تمهید مقدمه صادق الکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا بخاطر فاتر گذشته که اگر در ادای آن وعده که ازین کمینه صادر شده خلفی واقع گردد مر کمینه خود را از صفت کرم وازادگی که شرف دنیوی حاصل از ان سعادت دینی متعلق بدان ست بحرمان موسوم باید گردانید **شعر** وَاِنِّی عَلَی الوَعدِ الَّذِی قَد وَعَدتُهٗ ✤ وَمَا کَانَ وَعدِی خَلَافَ مِحِیلَةِ

الابیات المناسبة لهذه الکلمة

الابیات المناسبة لفقرات هذه الکلمة

کلمهٔ ششم در سفارش ارباب حاجات و تحریض نمودن در اسعاف مرادات و تمهید قواعد خیرات و تعمیم معانی مبرات و اعانت محرومان و اغاثت مظلومان و از کلمهٔ سوم استنباط برخی از اینها میتوان نمود و از اینجا در مقدمات سفارش دو سه حرفی مرقوم میگردد جهت نمونه چند فقره بسمت ایراد می یابد و در جواب سفارش نیز دو سه سطری مذکور میشود و بالله المدد

ابیات	ابیات	فقرات
[illegible]	[illegible]	چون جناب عالی قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحب دلانست لازم سالکان طریق طلب چون گل از فیض عمیق کرم محقق متوجه طواف آن طرف میشوند پس اگر مجال ف که یکی از آن طائفه آن حریم احترام منت
[illegible]	[illegible]	نظر عنایت ارزانی دارند و دیدهٔ همت بر اسعاف مراد و مرام او گمارند از کرم عمیم بدیع و بعید نیست بیت سر برآورد است بایمردی کمن لطف ٭ دستش دست خرد افتاد که از سرشکسته
[illegible]	[illegible]	از کرم ذات کرامت صفات مخدومی سنر دکه ف را که استحقاق او ظاهر است و واضح و باهرست بنظر التفات منظور و بعین عاطفت ملحوظ و مسرور
[illegible]	[illegible]	گردانند و از ازدحام ارباب سوال غبار ملال بر چهرهٔ احوال ظاهر نسازند بیت آری حرم جود تو شد کعبهٔ حاجات کز هر طرفی خلق جهان رو بتو آرند
	[illegible]	ف بوقت توجه بآستانهٔ عالی ازین کمینه توقع سفارش بملازمان نمود و بخاطر رسید که بیت بیبن که خون من اندر محل بخشایش ٭ کسی که از همه عالم بمن توسل کرد
[illegible]	[illegible]	با این همه امیدوارست که مقتضی الوطر و میمون المورد بصدر برود اجازت مراجعت یابد بیت درمانده محنتست او را دریاب ٭ کام روز تو پناه درماندگان

بواقی الابیات والفقرات جواب از جانب مکتوب الیه و قبول سفارش و امتثال امر کاتب

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
مر چو توان کرد دار از حسن مروت بسی پیچ و راه تو این جا جهت عنایت لطف افزون تر	ف که روی ارادت بعتبه علیه آورده و بوجه توجه متوجه سده سنیه گشته تحصیل آمال ترفیه احوال تعلق باشفاق و الطاف ملازمان دارد مصراع وَمِثْلُكَ لَا يَخِيبُ مَنْ رَجَاهُ	ذره‌ها را گر بخور خورشید گیرد در میان ذره را نقصان نبود از خور او یابد فیض راه	عنایت مراسم عنایت با ف که از جمله دعاگویان آن جناب است سبب تزاید استظهار و تضاعف اعتضاد سائر چاکران مخلص و هواداران متخصص خواهد بود مصراع وَمِثْلُكَ لَا يُدِلُّ عَلَى الصَّوَابِ
طاوس ز بهر حسن باشد کسی از فیض حسن کی ز طاوس کرم برده نشین فیض بهار	چو سحاب افاضات مخدومی عمومی دارد امید هست که نهال حال ف را بر کنار جویبار لطف پرورش فرمایند تا از ذبول فقر و فاقه خلاصی یافته ثمرات مرام و تمنی بار ور گردد ع بیکسان امیوه بخش از درخت بخت خویش	چو خورشید تابان ز دور فیض بخشی کن ز دور نزد نزدیک محروم ما ز فیض دور	درین ولا که ف جهت تعمیر مسجد فلان عازم آن صوب شد مستظهر بعنایت کارسازی و مستبشر بوعده دلنوازی ملازمان می باشد اگر درباب آن مهمات اشاراتی فرمایند خیری بموقع است
چه حاجت است بتقاضا رضی باسمان کردن که رسانیدن بر سر کسان ز هیچ مسکین داد	چون بحکم فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ مسارعت در تشیید مبانی احسان سبب آبادی دولت و جهانی ست التماس میرود که قواعد امیدواری بالتفات ملازمان سمت تمهید یابد مصراع امید که این ملتمس افتد مقبول	چه حاجت است که رغبت بصیحی الی او زند که از دولت عیش تو آن مرده را به کس جان دهد	چون مستوفی لطف مخدومی جزائد ابیات مکارم بنام حاجتمندان پرداخته و از دفاتر عواطف و مراحم جهات نامرادان ساخته اگر غبار فاقه باستین احسان چنین احوال ف که استحقاق آن دارد محو فرمایند جا کند
با فیض لب سگ که بیدار کسی بهر او فیض چراغ لطف اوست عوض بر فیض فی بی تمیز	مرحوم از جلائل الطاف و دقائق اعطاف خداوندی آن نسبت که ف را بالتفات خاطر خطیر و افاضات ضمیر منیر ملحوظ و محظوظ ساختن تا از میامن مقاصد کلی و مطالب جزئی او ساخته و پرداخته گردد مصراع انتها نتواند چنین ها تو کنی	چه حاجت است بتقاضا رضی با فیض بسیم که جوهری کس از مطالب تو نیاز کسی	چون همت ف بران مصروف است که از ضلالت مصباح معاش و اشارت سراج انتعاش اقتباس انوار کرم اکتساب نماید شک نیست که تابش انوار لوامع عواطف مخدومی سمت علا نور پذیرد ع کس از نوریان نگردد راهم نکند

جواب از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امتثال

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
فاحکم بما شئت یا مولای ان لنا / قلباً یطیعك محکوماً و مؤتمرا	ارشادی که در باب مساعدت ف شرف اصدار یافته بود بمقدار مقدور وقت موسع زمان تقدیم یافت بواقی خدمات را مترقب ست ع ما چون ترا مطیع فرما هر انچه خواهی	تو از راه اکرام فرمان دهی / من از روی اخلاص فرمان برم	بنا بر نکتهٔ اذا هبّت ریاحك فاغتنمها اشارت عالی که در باب ف فرموده بودند بقبول تلقی نموده ترصد باقی خدمات میرود بیت فرما اشارتی که کز نزد همه کس فرمان تو نافذست حکمت مقبول
هر حکم کز ان جناب صادر گردد / فی الحال سمعنا و اطعنا گویم	چون انهای کتاب عالی بر حقیقت استحقاق ف و قوفی تمام حاصل شد تمام مهام او بتوفیق الهی سر انجام یافت باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع فلك الامر و انی مامور	فأمر فامرك فی البریة نافذ / واحکم فحکمك فی الانام مطاع	چون اهتمام عالی در باب انتظام مهمات و حصول تمام نشت تجدیدی کامل و جهدی وافی اساس اتمام را تمهیدی و تاکیدی بر قاعده بود و باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع تراست حکم که جمله جانها حکمی
یا من امرت بمحض اللطف مکرمة / فامر فانی بطوع القلب مامور	التماس رعایتی که نسبت ف فرموده بودند بر ذمهٔ همت لازم دانسته بوجهی که طاقت و توش بود فا نمود سر انجام نموده باقی ملتمسات را منتظر ست غ الامر امرکم والاحباب مامورون	ما مخلصان بحکم تو گردن نهاده ایم / در موقف رضا و اطاعت ستاده ایم	صفت فقر و فاقه ف واضح شد بنا بر قاعدهٔ واحسنوا ان الله یحب المحسنین رعایتی که مقتضای وقت بود در بارهٔ او بتقدیم رسید دیگر اشارات عالیه را مترصد ست فحکمك مقبول وامرك نافذ
از روی صدق کمر بسته ایم ما / [illegible]	چون مضمون خطاب عالی صفت مطلوب بمهمت [illegible]	[illegible] قدری لما امرتنی امرا / وانني بخلوص القلب ممتثل	تعمیر مسجد ف که امر فرموده بودند فی الحال اشتغال نموده امیدست که بزودی سمت اتمام یابد حقا که باعلام مثل این مهام ممنون و مستبشرست و امتثال این اوامر را مترصد فانت مطاع و انی مطیع

صحیفهٔ شاهی [illegible] ست و آن [illegible] یکی استدعای لقای کسی که در سفر باشد بر جوع او بوطن و این در سطر پنجم ازین [illegible] ملاقات شخصی که در حضر بود و این نیز دو قسم ست اول آنکه استدعای حضور مکتوب الیه نماید [illegible] آنکه [illegible] ملاقات مکتوب الیه بود در منزل وی و این قسم را [illegible] بیان هر یک ازین قسمین جداگانه خواهد بود

حرف اول در رقعه‌های حضور کسی بمنزل خود

ابیات	فقرات	ابیات	تنائیات
[illegible]	هرچند اتصال روحانی و مشاهدهٔ قلوب در دار الملک اصلی موکد و قاعده ممهد است بیت و لکن للعیان لطیف معنی لذا سأل المشاهدة الکلیم	[illegible]	نسیما جانب بستان گذر کن بگو آن نازنین شمشاد ما را که از نور قدم خود زمانی منور کن خراب آباد ما را
[illegible]	متوقع آنکه زمانی تشریف ارزانی فرمایند تا از لوامع حضور موفور السرور پرتو نوری بر صفحات قلوب حاضران تابد بیت ساقی چمن جان را بی روی تو رنگی نیست شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی	[illegible]	عندی فدیتک فتیة اخوان وقلوبهم شوقا الیک حسان فامنن علینا بالحضور فانه اعیاد ایام السرور قصان
[illegible]	امیدوار است که هرچند زودتر این مجلس را بنور حضور گلشن و دیده انتظار مخلصان را بحضور وافر النور روشن سازند شعر نحن نجوم والندامی اهلة وانت لنا بدر فهل انت طالع	[illegible]	ندارد مجلس ما بی تو نوری وگرچه هست مجلس درخور تو چه فرمائی چه گوئی مصلحت چیست توائی نزد ما یا ما بر تو
[illegible]	قسما رای همت صحاب جوامع نهمت جانب آن مقصود مصروفست که کوکب لقای خداوندی کلبهٔ فقیران را پرتو جمال شریف مبهت اشرف سازد تا کوکب مراد بلمعهٔ درخشی روشن کند کاشانه تاریک را	[illegible]	مجلسنا مجلس تمنت حضورکم انجم الثواقب فاطلع علی اهله بوجه کالبدر یبدو من الغیاهب
[illegible]	لوامع شوق باعلی درجه کمال رسیده و حضور مبارک عظیم غرض مطلوبست اگر تجشم فرمایند بر متعطشان بوادی اشتیاق زلال وصال تسکین تمام حاصل شود بیت عزی شد که چشم در راه است و صحبت تو میخواهم	[illegible]	زهی جمعی که بر تو در [illegible] [illegible] دولت [illegible] تو خوشدل نشوند صد چشم نهاده تا جمالت بینند صد گوش نهاده تا کمالت شنوند
[illegible]	اسباب عشرت مهیا و موفق و مشرب مسرت مهنا و مصفا است اما اتمام سرور و کمال ذوق بحضور وابسته تشریف قدوم شریف است بیت [illegible] شادمانی هست چون حضور تو در [illegible] باید	[illegible]	فاحسن هذا الیوم لو کنت حاضرا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]	داعیهٔ مخلصان متخصص است که زمانی کمر ملازمت بر بسته بخدمتگاری خدام قیام نمایند بیت چه خوش بود که منت بنده وار در خدمت کمر ببندم و تو خواجه وار بنشینی	[illegible]	پیش قدمی تا دل بگشاید ز مقدم تو نور [illegible] [illegible] یکساعت [illegible]

حرف دوم در استیذان و تقریرست که این صورت نسبت با اکابر و اشراف واقع میشود و بنای حرف سابق که مناسب اخوانیات ست بر غایت مباسطت و نهایت مخالصت نمی تواند بود و اصل این حرف مبتنی بر مراسم خدمت و لوازم ملازمت کما لا یخفی و شکایت حرمان از ملاقات کسی که بدرگاه او رفته باشند و جواب آن از روی اعتذار در سطر چهارم مسطور و مزبور

و الی الله تصیر الامور

ابیات	فقرات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	داعی خدمتگار از تاب حوادث آفتاب روزگار بظلال عاطفت جناب و لتتاب استظلال میجوید و بر ضمیر عالی منتظر اجازت ملازمت یا رخصت معاودت است گر برانی نتوانی ور بخوانی جا کمی	[illegible]	علی الباب عبد من عبادک شاکر بجودک مغمور بنعماک معترف اید خل کالاقبال لا زلت مقبلاً مدی الدهر او مثل الحوادث ینصرف
[illegible]	چاکر کهنه هوا خواه دیرینه تراب عتبهٔ عالیه لب ادب مقبل داشته و چون حلقه سوی بر در نهاد ملازم آستان دولت آشیان ست و آرزوی انتظام در سلک خدام دارد باقی حاکمند	[illegible]	بندهٔ مخلص بخدمت پیش درگاه آمدست تا بهر فرمان که فرمائی بدار د طاعتی رای عالی اندرین معنی چه رخصت میدهد بازگردد یا در آید یا نشیند ساعتی
[illegible]	مخلص متخصص بملازمت سده سینه اختیار نموده مترصدست که آیا نسیم قبول از مهب عنایت خواهد وزید یا سموم رد از بادیه هجرات رخ خواهد نمود و الامر عندک یا سؤلی و یا املی	[illegible]	داعیک علی خیائب الامال قد جاء بخدمة الجناب العالی هل یصرف کالحدوث عن حضرتکم ام یدخل کالدولة و الاقبال
[illegible]	بعرض میرسد که جمعی از ملازمان محرم حرم قبول شده منظور نظرات عنایات شما گشته و فرقه دیگر در بوادی نامرادی سرگردان نا نظره توجه بحوالی حرم خاص دارند بیت من مسکین نه از آنم نه از اینم ناچار محرومان و مقبولان کرام	[illegible]	بر درگه عالی تو استاده رهی دل پر ز وفا و سینه از کینه تهی گر لایق تست نزد خود خوان ورنیست آن به که اجازت رجوعش بدهی
[illegible]	داعی دولتخواه بر درگاه سعادت پناه مترددست که یا نادی تفضلش بحریم خاص خواهد خواند یا از قرعش از پیشگاه قبول خواهد راند در مرم بزبان حال میگوید بیت گر بود نیم اشارتی باید کرد + در فتنیم اجازتی بباید داد	[illegible]	داعیک علی الباب نهاه البواب بوابک لیس لائق الابواب هل یرجع کالنکبة من سدتکم ام یدخل کالدولة من غیر حجاب

سطر ثانی از صحیفهٔ ثالثه در اعتذارات

واقسام آن بسیارست و کلیاتش یکی اعتذار باشد بازای الطاف و مراحم مکتوب الیه دوم عذر تقصیر ملازمت و تقاعد از خدمت سوم اعتذار از جرمیکه بکاتب اسنادکرده باشند و موجب دغدغهٔ خاطر مکتوب الیه باشد چهارم اعتذار ارسال هدایا و تحف و تحقیر آن و التماس قبول و این چهار قسم در چهار کلمه مودی میشود و اعتذار ترک القاب در افتتاح مقبول و اعتذار ارسال نامه بسطر سادس از صحیفهٔ ثانیه سبق ذکر یافته و اعتذاریکه در باب تقصیر کتابت و تراخی و بازای شکایت از حرمان ملاقات نویسند در قسم شکایات مذکور خواهد شد و اعتذار توقف در شعر در سطر پنجم مسطور خواهد گشت و هریک از اعتذارات جزئیه در محلش خواهد آمد بعون الله تعالی کلمهٔ اولی در اعتذاری که بازای تلطف و تعطف مکتوب الیه نویسند و جواب آن مشتمل بر چهار حرف حرف اول در معذرت مکرمت مکتوب الیه بیان اهلیت او مر صدور مکارم را از و مناسب ابیات کلمهٔ ششم از سطر اول نیز هست الله الموفق

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	چون ذات عالی مصدر مکارم و معالی هر آئینه تضاعف انوار الطاف و ترادف آثار عطافش دربارهٔ دعاگویان مخلص و ثناجویان متخصص غریب و عجیب نیست شعر و لکن عجیباً ان تری لبدر لائحاً ۔ ولیس غریباً ان تری البدر فائحاً واعتذار آن صورت جز با دعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فائحه متصور نیست	أتتنا کتب الکریم وافی لعنایة معتذراً والعذر عند کرام الناس مقبول
[illegible]	ورود رواحل ملاطفت و وصول قوافل معاطفت که از جناب دولت پناهی بجانب این فقیر متوارد و متوالی شده و میشود مطلقاً بدیع و بعید نمی نماید بیت لطف از تو بو ز مشک و نور از خورشید ٭ رحمیست قدیم و عادتی معهودست ٭ لاجرم بساط اعتذار منطوی ساخته بتاسیس دعائم دعوات اشتغال می نماید	آتاک مرسی بکر [illegible] پیرا است عذر خواهی [illegible]
[illegible]	ابتهاجی که خدام عتبهٔ عرش احترام دربارهٔ مهام این کمینه ستهام فرموده و می فرمایند از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی مستبعد نمی نماید بیت از گل طراوت و از ماهتاب نیست بعید ٭ ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و معذرت آن جز بدعوات خالصة الصفات زاکیة السمات نتوان خواست	[illegible]
[illegible]	مساعدت بی غایت و ملاطفت بی نهایت که جناب دولتمآب نسبت بدین کمینه دولتخواه فرموده انما از مکرمت اصلی و منقبت جبلی ایشان مستغرب نتوان شمرد بیت مرد مردی لطف و مکارم از و سی ٭ چون شعاع از مه و نور از خور و بوی ز مشک است و معاقد اعتذار از جز بمبانی دعوات سحار مقابله نتوان نمود	[illegible]

حرف دوم در بیان عجز از ادای معذرت بجهت لطف و مرحمت مکتوب الیه

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	عذر شمول الطاف و وفور اعطاف کریم جناب مخدومی نسبت این مخلص تقدیم فرموده قوت بیان از تقریر آن تا بسر حد است و شوکت بنان از تحریر آن عاجز و معتبر بیت شرح آن در بیان نمی گنجد + وصف آن در زبان نمی گنجد	
[illegible]	اعتذار آن نوع دلنوازی و معذرت آن گونه کارسازی که تجار ران مسندهٔ عالی پناه در باره این داعی دولتخواه فرموده اند بچه قدرت بیان توان کرد و بکدام قوت از عهده ادای آن لفظی توان نمود بیت بنان را طاقت تحریر آن نیست بیان را قوت تقریر آن نیست	[illegible]
[illegible]	کدام زبان از عهده شکرگذاری مکارم و عذرخواهی ایادی وی را گم خداوندی نعلی مرور الدهور و انحصار و کرور القرون و الادوار بیرون تواند آمد بیت عذر کرمی که کرده درحق ما + الشقه بصد هزار زبان نتوان کرد	[illegible]
[illegible]	در تاکید مبانی اعتذار الطاف و مکارم و تمهید قواعد اعتذار اعطاف و مراحم خود را در مقام عجز و نیاز و ادای آن کما ینبغی و یلیق نمی تواند زیرا که بیرون از سر حد امکان و افزون از حیز شرح و بیانست بیت حکیم چه عذرخواهم کرم ترا که عذرش + بحساب در نگنجد بشمار در نیاید	[illegible]
[illegible]	**المنظومات اللائقة بهذا النوع**	

فردیات	ابیات	ثنائیات		ایضاً
[illegible]	[illegible]	اولیتنی یا جواد الدهر من نعم فکیف اعتذر لطفا لا انتهاء له	زادت فاضتها حقا علی البحر وکیف اقضی حقوق الشکر بالعذر	من دم چه زنم چو هست بیرون لطف و کرمت از حد گفتار در معرض عذرخواهی آن آن به که کنم بعجز اقرار
[illegible]	[illegible]	عجزت عن الاعتذار فی ما بی فان کان عذری لا یخفی لکثرة	من اللطف اللطیف کالتواقب تزهر فلطفک یا مولای اعلی و اکثر	برون نیست الطاف تو از حساب فزون نیست اعطاف تو از عدد کسی کی تواند که در عمر خویش کند عذرخواهی یکی از صد
[illegible]	[illegible]	ز تو هست کرم و لطف عنایت مرا بجز عذر تا و غیر عجز و نیاز	عذر خواهی آن ای هیچ رو و ای منت بر این قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست	از ایادی آن عجز لقا معذرت خواستیم کردابا کرم او کجا مجال دهد عذر ما را که کام پیش نهد
[illegible]	[illegible]	الطافی که نموده تو با من بیس نه بطریق عذر آنرا	دستی نهایتی ندارد بر لوح خیال چون نگارد	

حرف سوم در حوالہ اعتذار بکرم مکتوب الیہ واین طرزی مقبول ست

عربیه	فارسیه	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	کمینہ را بازای لطف و عطف آنجناب کہ از احاطۂ ابصار و انظار بر ترست و ادراک افہام و اوہام ارفع و اکبر زبان اعذار و یارای اعتذار نیست لاجرم با لطاف ایشان سمت تفویض می یابد مصراع عذر کرمت ہم بتو کردیم حوالہ	[illegible]
[illegible]	[illegible]	این مخلص را مجال تفصی از عہدۂ معذرت شمول عواطف و وفور مآثر و عوارف خداوندے نیست مگر ہم بلطف فطری و کرم جبلی ایشان تمہید اعذار و تاسیس اعتذار خود توانند فرمود مصراع یجود ذو الکرام و تعتذرون	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون تحریر شمۂ از شمۂ عقدہ کشای از تعریف مکارم و توصیف ایادی و مراحم آنجناب [illegible] زیبنده زانکہ آن برتر از بیان باشد ہر چہ گویند بیش [illegible] زانان باشد پس معذرت آن نیز بکرمت ایشان حوالہ ساختن [illegible] بطریق صواب اقربست	[illegible]
[illegible]		چون عواطف و [illegible] آنجناب کہ بیگانہ و بعد بارہ مخلصان قدیم شرف ظہور می یابد [illegible] حساب بیرون و از احاطۂ افہام افزونست عذر خواہی [illegible] نا متناہی آن مظہر الطاف الٰہی میسر و ع کن [illegible] یا مظہر الکرم	

حرف چهارم در جواب اعتذار مکارم و ایراد آن بطرق مختلفه مقصود است و اینجا جهت نمونه قدری چند ثبت شد

ثنائیات	فقرات	ابیات
[illegible]	اعتذار آنحضرت باوجود تقصیری که این فقیر بدان معترف محل استعجاب و موجب استغراب تواند بود چه بر طوائف جمهور وقوف در مواقف خدمتگاری آن خلاصه اعصار و دهور لازم و واجبست و اگر تقصیری واقع شود تمهید معذرت وظیفه مقصر خواهد بود بیت پس عذر از آن ماست که در خدمت شما تقصیر کرده ایم و لغایت مقصریم	[illegible]
[illegible]	بر صورتی که داعی کمینه و خادم دیرینه را از ارتکاب قیام بدان شرعا و عرفا امری لازم و فرضی متحتم است و معذرت نمودن و محجوب فرمودن از ملازمان آنجناب غریب مینماید چه این صورت در خجالت فقیر کثیر التقصیر می افزاید بیت	[illegible]
[illegible]	اگر ز بهر نثار تو جان بر افشانم هنوز کار تو بسی منت است بر جانم توفیق تمهید عذر باز کرم ربانی مسئول است بیت آن قدر میخواهم از عمر گرامی مهلتی کاعتذار شمهٔ از لطف آنحضرت کنم	[illegible]
[illegible]	ترادف دلنوازی و توالی اهتمام در کارسازی از الطاف بیکران و اعطاف بی پایان خداوندی بجائی رسیده که ناطقه را قوت شروع در توضیح عذر آن و تبیین عشری از عشر اعذار آن نیست گر اهتمام مهمی که خدام با این ستمام متوجه فرموده بودند قیام نموده چه جا عذر خواهی آنجناب که هنوز داه خود را مقصر میدانم الفضل للمتقدم بیت اگر سر از چنین خدمت بیازم هنوز ست تو از روی لطف در پیش ست	[illegible]

ابیات

بقیۂ اجوابِ عزاعتذار الاعتذار

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	صورت خدمتی کہ از دولتخواہ سمت وقوع یافتہ بانیت استحقاق آن داشتی ... فلیکف کہ بران محمدت وازان معذرت نمایند حیف کہ این صورت سبب خجالت شرمندگی و این سخن موجب انفعال و سرافگندگی این فقیر است	[illegible]
[illegible]	**بیت** من پیش تو شرمندہ ام از خدمت خویش با این ہمہ اعتذار سے فرمائے	[illegible]

الابیات المناسبۃ بہذا الاعتذار

فردیات	ابیات	ثنائیات	ابیات
[illegible]	[illegible]	چون معذرت لطف تو در ذمت ماست از ما بچہ روی عذرے باید خواست	منّی اعتذرت وقلبی بالتنائی فکیف اعتذر الاعتذار یا کنفی
تو عذرت کنی و من مقصرم ...	[illegible]	با لطف عمیم عذر ہم سے خواہے دین نسبت عجب ز التفاتی کرتا ہستی	فلا تعتذر منّی فانّی مقصرا ومنّی على تقصیر العذر السبق
اعذر التفات تو ...	[illegible]		فکیف تعتذر منّی فانّی رجل بجودک التوالی الاصلین معتذر
[illegible]			اذا کان وجہ العذر لیس بیّن لعمری ترک العذر خیر من العذر

کلمهٔ دوم در عذر تقصیر خدمت و تقاعد از ملازمت و این صورت در طبقتین و اخوانیات وقوع می یابد و تصرف در کلمات تعلق بذهن در کلمات تعلق بذهن منشی دارد و این کلمه مشتمل بر دو حرفست

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	چندروزی بسبب حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار دولتخواه قدیم از شرف انتظام در سلک سایر خدام بحرمان موسوم شد فاما جان و دل که خلاصهٔ کل انسانند بجا قواعد ملازمت و مراسم خدمت را موکد و ممهد دارند بیت اگر از خدمت تو غایب است بنده مبین ٭ بدل ز خدمت تو هیچگونه غایب نیست	[illegible]
[illegible]	علم الله که بغیر مرتبه عزیمت اتصال بدولت ملازمت و استظلال بظلال عنایت و عاطفت مصمم گردانیده اما تزاحم افواج حوادث و تراکم امواج وقایع این آرزو را در کام جان می شکند و دل رنجور را از وصول بدان محروم و مهجور می کند بیت من در این تقصیر معذورم که دور روزگار ٭ از سر کوی تو دورم می کند بی اختیار	[illegible]
	در خدمت ملازمان عتبهٔ علیه و ملازمت خادمان سدهٔ سنیه تقصیری تمام از کمینه مستهام واقع شده و از فرط خجالت رفیق ساحت ملالت نیست اما بمکارم و معالی جناب عالی مستظهر و مستوثق می باشد بیت از حد بیرون اگرچه کردم تقصیر ٭ دانم که حمایت و عنایت باقیست	[illegible]
[illegible]	تقصیری که بازای وفور تربیت و شمول تقویت آنجناب ازین دولتخواه صادر میشود بمثابه ایست که شروع در شرح عشری از عشران مع امتداد الزمان متعذر و متعسر است فاما اغماض از خطایای دعاگویان و صفح از جرایم هواداران شیمهٔ کریمهٔ ملازمان میباشد بیت گرچه در خدمت غدام تو دارم تقصیر ٭ نظر مرحمت از بندهٔ خود باز مگیر	
	در جواب این اعتذار و کاتب باید که بعضی الفاظ را جهت طبقات تغییر دهد	حرف دوم
ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	با وجود سوابق اخلاص که بالواحق اختصاص انتظام یافته محقق و مقرر است که از آن جناب در رعایت وظایف مصاحبت و اشارت قواعد مخالفت تقصیری وقوع نیابد و چون بضرورت صورتی روی نماید عذر و اضحست	[illegible]
[illegible]	مراسم اعتذاری که در قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد محبت و موجب تاکید اسباب مودت گشت خاطر متوجه مرافقت یاران و موافقت هواداران دارند که همه مهمات بر وفق دلخواه میسر است و قبول هر چه دعا و تمنا باشد مقرر	[illegible]
[illegible]	صورت تقاعد از مرافقت احباب و تغافل از ادای لوازم خدمت اصحاب تا این غایت در حساب نبود فاما چون از مضمون کتابت مفهوم شد که سد آن باب بواسطهٔ موانع و عوایق بوده خاطر مطمئن گشت حالا مترصد شرف صحبت میباشد	[illegible]
	بغایت عجیب بود و بسیار غریب نمود که با وفور خلوص و شمول خصوص که ازین جانب در حق شما بود تکاسل و تغافل آن عزیز را سبب چه تواند بود و یاد این وقت بوضوح پیوست که تفرقهٔ روزگار مانع گشت و رافع شده صورت اعذار و اعتذار بقبول موصول گشت	[illegible]

کلمهٔ سوم دراعتذار جرائم وآن بر دو نوعست یکی آنکه بحسب واقع مرتکب جرمی شده باشد دوم آنکه ذیل احوالش از ثوب جریمه که موجب دغدغهٔ خاطر مکتوب الیه شده پاک بود فامابطریق غمز وتهمت ونمیمه بدو اسناد کرده باشند واین دو صورت در دو حرف مذکور می شود **حرف اول** در اعتذار از جریمه وطلب عفو واین معنی بر سبیل استیفا در کلمهٔ چهارم از سطر اول سبق [illegible] واینجا فقره چند دیگر آورده ومن الله الاعانة وبالله التوفیق والمدد

عربیه	فقرات	ابیات	فارسیه
[illegible]	حال این مجرم که چون لیالی مظلمه بسمات ظلمات بعضها فوق بعض موصوفست اگر بشارت تباشیر مناشیر صبح وصفا وعفا به بروسد فی الحال بصفات نور علی نور موسوم میگردد **شعر** قلت اظلم من دجی ذنوبی حالی ÷ من لمعة الطافك نور بالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون کرم عمیم مخدومی همواره متعطشان بوادی عذرگذاری را از زلال نوال می چشاند ومتقشفان نوادی گنه گاری را لباس مرحمت می پوشاند اگر این خجلت زده را نیز مژدهٔ عفو رساند بدیع وغریب نیست **بیت** چو سر بحجری را توئی دستگیر ÷ ز روی کرم عذر ما در پذیر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	در موقف [illegible] بان عذر این بیچاره لالست اگر نسیم عاطفت بی غایت وشمیم شمال عنایت بی نهایت نهال اعتذار را نشو ونمای قبول طراوتی ببخشید ودوحهٔ معذرت را نفوائح روائح مکرمت نضارتی ارزانی دارد حاکمند **بیت** بوی [illegible] عفو وکرم کن که جان ما ÷ مشتاق نفحهٔ ریاض رضای تست	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] حالی بشری که وخلق الانسان ضعیفا جریمه [illegible] شده امیدوارست که مراحم [illegible] مخدومی [illegible] جرائم و [illegible] نگردد **بیت** از جرم [illegible] ÷ گر رحم کنی برکرمت [illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۀ حرف اول در اعتذار جریمه و طلب عفو در جواب ابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	التزام سلوک جادۀ محبت و انتهاج مناهج مهر و مودت که وسیلۀ اقتنای ذخائر و ذریعۀ احتوای مفاخر بهمان تواند بود مقتضی آن شده که معذرت بقبول مقابله باید و قلم عفو در صحیفۀ جریمه او کشیده شود بیت گر ز جفای تو روزی دلم بیازارد ❊ کمند شوق کشانم بصلح باز آرد	[illegible]
[illegible]	ذیل اغماض بر عثرات زلات بحکم ع وَلَوْ لَمْ يَكُنْ ذَنْبٌ لَمَا عُرِفَ الْعَفْوُ مبسوط گردانیدن و قواعد معاذیر مجرمانرا بمقتضای فحوای ع إِذَا اعْتَذَرَ الْجَانِي فَكُفَّ عَنْهُ فَأَبْلَا ممهد و موکد ساختن امری مرضی و در دین مروت حتمی مقضیست بنا بر آن از سر جریمۀ فلان درگذشت بیت هر چند گنه عظیم باشد ❊ ما درگذریم و درگذاریم	
[illegible]	بفرمان عظیم الشان فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا نیش جفای او بنوش وفا بر داشتیم و خار دل آزاری او را گل مهر و مواداری پنداشتیم به لذت معذرت از جانب دوستان ازالۀ وحشتی که بخاطر رسیده مینماید بیت زبان عذر ز ابروی خشم چین ببرد ❊ کلام چرب زبانان ز سینه کین ببرد	[illegible]

الابیات لمناسبة هذه الکلمة

ایضاً	ثنائیات	فارسیه	ابیات
[illegible]	مجرم اگر این دقیقه بداند که هر دم ما را چه لذتیست ز عفو گناه گار همواره ارتکاب جرائم کند بعمد پیوسته نزد ما گنه آرد باعتذار	[illegible]	[illegible]
إذا كان ... [illegible]	من ز تحمل زیار اگر مردم بجفا خاطرم فگار کند بار یاران کشم که دامن گل آن برد کاحتمال خار کند	[illegible]	... عطاء جميل ... [illegible]

حرف دوم

ثنائیات	فقرات	عربیه
تُهَیِّدُكَ أقوالُ الوُشاةِ كَثِیرُ وَمِنْ ظُهُورِهَا لَهُنَّ بُطُونَ فَلاتَقْبَلُوا مَاقِیلَ فِي نَدِیکُمْ فَإنَّ تَخَالِیطَ الوُشَاةِ فُنُونٌ	چنین معلوم شد که زمرهٔ از اصحاب اغراض از جادهٔ قویم انصاف انحراف و اعراض نموده بخلاف راستی حکایتی بیحاصل و روایتی بلاطائل بعرض رسانیده اند حقا که ساحت احوال بنده از امثال این خبایات مبرا و معراست **مصراع** و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک تست	لقد قطع الوشاة حبال عیشنا فقطع رب العرش أوصال من وشی
[illegible]	خبر رسید که از سعایت اصحاب نمیمه غبار ملالی بر خاطر خداوندی نشسته و تمکین کرده بصیقل ایمان مغلظه مرتفع نگردد بیمین العظیم الله تعالی وَهُوَ عَلَى ذٰلِكَ شَهِیدٌ که هرگز از امل فکرت رقم این حال و مقال بر صفحهٔ خیال این کمینه نکشیده و مثل این صورتی بخاطر فاتر نرسیده ع وَقَدْ خَابَ مَنْ یَسْتَشْهِدُ اللّٰهَ كَاذِبًا	سمعت مقال أرباب السعایة وعند الحق ینکشف الغطاء
تُصْغِی إلَی قَوْلِ الوُشَاةِ فَإنَّنِی فِي الصِّدْقِ رَاسُ القَلْبِ لَا مُتَسَاهِلٌ [illegible] مُذْ تُبْتُ مِنْ ذَنْبِي [illegible] الشَّهَادَةُ بِي بِأنِّي كَاذِبٌ	درین وقت مفهوم شد که جمعی از ارباب غرض اَلَّذِینَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ روایات واهیه حکایات لاغیه که هرگز نبوده و کسی نشنوده بموقف عالی تقریر کرده اند از کمال درایت آن جناب غریب نمود که سخن دشمنان منافق در بارهٔ دوستان موافق استماع میفرمایند و حقیقت حال هر یک را تفحص نمی نمایند ع تا سیه روی شود هر که درو غش باشد	لقد أصغیت للواشین حتی رکنت إلی بعض الکاذبین
[illegible]	محقق و مقرر است که ساعی و نمام حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أنْفُسِهِمْ جواهر مناشیر را در رشتهٔ سیّئات انتظام میدهند و صورتی جمیل را در کسوتی قبیح بازمی نمایند شعر كَضَرَائِرِ الحَسْنَاءِ قُلْنَ لِوَجْهِهَا حَسَدًا أوْ بَغْیًا إنَّهُ لَذَمِیمٌ پس شریعت ایشان التفات نمودن و مقالات محالات ایشان شنودن طریق مودت نباشد مخلصت کمینه از آنچه گفته اند منزه و مبراست ع وَاللّٰهُ یَعْلَمُ إنَّنِی نَصَدُوق	[illegible]

تتمة الابیات المناسبة

ابیات	ثنائیات		ابیات
[illegible]	وَمَا عَجَبٌ اَنْ تَنْسِبُوْنِیْ بِزَلَّةٍ فَاِنْ کُنْتُ قَدْ بُلِّغْتَ مِنِّیْ جِنَایَةً	وَلٰکِنَّ اِصْغَاءَ الْاَکَاذِیْبِ اَعْجَبُ فَمُبْلِغُكَ الْوَاشِیْ اَغَشُّ وَاَکْذَبُ	[illegible]
[illegible]	بخدای جهان که میداند کانچه گفتند حاسدان بغرض	آنچه پیدا وآنچه پنهان است همه کذبِ صریح وبهتان ست	[illegible]
[illegible]	ضمیر پاک تو از بنده خدشه دارد خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست	بتهمتی که مرا اندران خیانت نیست درحق او سخن کذب وغرض را مشنو	[illegible]

بقیه حرف دوم در جوابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	از افواه والسنه بعضی سخنان که موجب دغدغه خاطر توانر بود استماع افتاده وبحکم من یسمع یخل توزیع ضمیری روی نمود وچون مضمون کتاب شریف منطوی بر ابرای ذمت احباب بود موضح شد که آن کلمات ببار اغراض گفته اند ع انچه ارباب غرض گویند بی شک باطل ست	
[illegible]	از سخن چینی که صورت حقیقت فی نحواهی اظهار میکرد بسا که بغرض استشمام میرفت بحکم اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا کلمات ایشان بسمع قبول وصول نیافت خاطر از ان هم جمع فرمایند که از روی مهر ومحبت و صدق ومودت بیت هر نکته که وحشتی ازان می شد نم ناگفته وناشنیده انگاشته ایم	
[illegible]	از استماع کلام بعضی که برایشان اعتماد گونه بود اندک خدشه روی نموده اما چون آن جناب در محکمه محبت مدعای برائت ذمت را بایمان غلاظ وشداد واستشهاد حضرت رب العباد اثبات می فرمایند ما نیز مسلم داشتیم ع گذشتیم از هر چه بود ونبود	
	تهمتی که در فیه افساد داشته بودند بماهیانه سخنان [illegible] می نمودند [illegible] جرات آنکه بحضور این مخلص کلمه گزندینیت وتحوابود میوسته معنی تَسْبَتْ بِنَبَاتٍ نصب العین خاطر فاترست ومضمون اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ ضمیر تیسیر بیت میان ست [illegible] نباشد سود بدگو را	

کلمهٔ چهارم در اعتذار ارسال تحف و هدایا و تحقیر آن و التماس قبول و جواب این اعتذار مشتمل ست بر سه حرف حرف اول در تنکیر هدیهٔ مالی خواه از جنس نقود و امتعه و احتقار آن از روی تواضع کاتب و ترفع مکتوب الیه والله المستعان وبالله التوفیق والیه المدد

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
اهدی علی قدر ما اهدی الساکین ولا یلیق بکم اهداء مسکین	اگر نثار تو خواهم کدام تحفهٔ زیبا وگر رضای تو جویم کدام خدمت لایق	بنا بر رسم قدیم و عادت معهود که اصاغر بمجوزات انبساطے نموده از موائد اکابر بحکم ملاطف و تعطف قبول مبیفر موده منهاج این جسارت بتقدیم انبساط پیموده شد و باوجود حقارت شرف قبول مامول ست بیت هر چند که هدیه حقیرست بپذیر که تحفهٔ فقیرست	چو گل نخندد و در آید لب اهل زنشاط اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول
اهدی کمستبضع تمر الی هجر وحامل وشی ابراد الی یمن	اگر بتحفهٔ جانان هزار جان آرم محقرست نشاید که بر زبان آرم	چون کرم سلیمانی باوجود جهانبانی که تحفهٔ مور حقیر را بنظر قبول منظور گردانیده امیدوار ست که جناب دولت پناه نیز هدیهٔ محقر خادمان را بعین رضا ملحوظ سازند بیت محب بنوذ ز لطف بیکرانه ❊ قبول تحفهٔ مائی بجهانه	اگرچه هیچ نیرزد چو یافت عز قبول سر در غایت بهجت که جان نثار کنم
بضاعتی المزجاة للبر لائق ولکن اتحاف الفقیر حقیر	تحفهٔ مختصرم لائق آن حضرت نیست همتم هست ولی درخور این قدرت نیست	هدیهٔ محقر درویشان و تحفهٔ مختصر اخیان استحقاق نظر قبول آن حضرت ندارد اما از تاثیر اخلاق رضیه و میامن اوصاف مرضیه ملازمان میزد که آنرا در محل رضا و موقع استرضا جای بخشند بیت تحفه هرچند هست ناقابل ❊ نزد اهل کرم بود مقبول	نقد روان نثار تو کردم گرچه نیست درخورد حضرت تو نثار حقیر ما
لو کنت اهدی علی قدری وقدرکم لکنت اهدی لک الدنیا وما فیها	من کیستم که تحفه فرستم برای تو باید که جان نثار کنم در هوای تو	بمحقر تحفه و مختصر هدیه جرأت کرده و جسارت نموده مصدع خدام شده امیدوار ست که بعاطفت سلیمانی از گستاخی موری ضعیف درگذرند و عرضه نیاز بندهٔ را بحسن قبول در آرند بیت بنده چون مورست و او را دست رس پائی ملخ تو سلیمانی بنعمت لطف فرما در پذیر	بجان تو که کرم هست رس بجان بودے کمینه پیش کش بندگانت آن بودے

حرف دوم درآنکه تحفه علمی باشد چون کتب مصنفه وقصائد مدحیه وارسال دعوات درین حرف داخل ست

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	معروض آنکه مدتی درخورترهٔ درس همایون باستفاضه واستفاده مشغول بود حالا از الفاظ مجلس شریف دوسه کلمه بحیز تالیف در آورده ارسال نمود شعر وَ تِلْکَ الرَّوْضُ قَدْ یُهْدِیْ لِصَاحِبِهٖ مِنْ بَعْضِ خِدْمَتِهٖ مِنْ رَوْضَةِ التُّحَفَا امید که بتشریف اصلاح معزز گردد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کلمهٔ چند که هم از مجلس سامی استفاده نموده بر قانون اخذنا من البحر ونثرنا علیه خود را نادره وار براشعه انوار مهر آثار مخدومی جلوه میدهد و بزبان نیاز میگوید بیت تحفها از لطف خود دادی من درویش را لطف فرما و بپذیر این تحفهای خویش را	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بضاعت مزجات فقرالائق صدر کبیر نیست اما چون انجناب مظهر لطف وکرامت ست اگر دعای درویشان را محل قبول رسانند جا کند بیت بپیت بدعا برآورم دست • در پیت همین دعاست ما را	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دوکلمه از نتیجهٔ قریحهٔ خامده و طبیعهٔ جامده که بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم پذیر شده تحفهٔ مجلس شریف وهدیه موقف منیف میگردد ع زهی سعادت واقبال اگر شد مقبول	

الابیات المناسبة لاحد النوعین

ابیات	ثنائیات	ثنائیات	ابیات
[illegible]	هَدِیَّتِیْ تَقْصُرُ عَنْ هِمَّتِیْ وَهِمَّتِیْ تَعْلُوْا عَلٰی مَالِیْ فَخَالِصُ الْوُدِّ وَمَحْضُ الثَّنَا اَحْسَنُ مَا یُهْدِیْكَ اَمْثَالِیْ	مور چون پای ملخ نزد سلیمان آورد خورد لشکر پروانه ای و پر افگند بپیش پس بر آورد سر و گفت بنزدیک ملوک هر کس آن به که برد تحفه باندازهٔ خویش	[illegible]
[illegible]	اُهْدِیْ بِمَجْلِسِهِ الْكَرِیْمِ وَاِنَّمَا اُهْدِیْ لَهٗ مَا حُزْتُ مِنْ نَعْمَائِهٖ كَالْبَحْرِ یُمْطِرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهٗ مَنٌّ عَلَیْهِ لِاَنَّهٗ مِنْ مَائِهٖ	عزیز مصر مکارم توئی درین ایام بدین بضاعت مزجات تا نظر فرما اگر چه تحفه حقیر ست ازین فقیر قبول کن که بیابی قبول هر دو سرا	[illegible]
[illegible]	اَرْسَلَ النَّمْلُ مِنْ خُلُوْصِ وِدَادٍ بِسُلَیْمَانَ نِصْفَ رِجْلِ جَرَادٍ قَائِلًا ذَا مُنْتَهٰی مَجْهُوْدِیْ وَالْهَدَایَا بِقَدْرِ [illegible]	کی زیبد تحفه خداوند هوش در عدن زیره بکرمان برد شرم بود پای برهنه سے را کاسه سوی دجله عمان [illegible]	[illegible]

بقیۃ الابیات المناسبۃ لاحد النوعین

ابیات	ثنائیات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ هَدِيَّةً اُهْدِيْ اِلَيْكَ سِوَى الدُّعَاءِ الصَّالِحِ فَفَعَلْتُهُ وَعَلَيَّ اَنْ يُقْبُوْلَهُ وَقَرِيْنَةٌ لَكَ بِالثَّنَاءِ الْفَائِحِ	[illegible]	گرچه در قربان رنشاید تلخ هزل سلیمان رنشاید [illegible]
[illegible]	بِمَا عَنَى الْمَرْجَاةُ مَوْلَايَ فَاقْبَلَنْ فَاَنْتَ عَزِيْزُ الْمِصْرِ بَلْ وَاحِدُ الْعَصْرِ وَاَوْفِ لَنَا كَيْلَ الْعِنَايَةِ مُفْضِلاً يَزِدْكَ رَبِّيْ بَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ		تحفۂ مور [illegible] سلیمان لطف سلیمان [illegible] [illegible]
[illegible]	لَمَّا رَاَيْتُ النَّاسَ اَهْدَوْا جَوَاهِرًا فَجَاوَعِقْيَانًا وَمِسْكًا فَائِحَا فَعَجَزْتُ عَمَّا يَقْتَضِيْهِ هِمَّتِيْ اَهْدَيْتُ مِنْ ذَاكَ الدُّعَاءَ الصَّالِحَا		[illegible]
[illegible]	وَاَتَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ نَمْلَةٌ وَالْعَبْدُ يَعْذُرُ فِيْ اِتْحَافِ مَا [illegible] وَلَوْ اَطَاقَ لَاَهْدَى الْفَرْقَدَيْنِ مَعًا وَالشَّمْسَ وَالْبَدْرَ وَالْعَيُّوْقَ وَالْفَلَكَا		[illegible]
[illegible]	وَاَتَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ نَمْلَةٌ بِرِجْلِ جَرَادٍ كَانَ فِيْ فِيْهَا تَرَنَّمَتْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ وَاَنْشَدَتْ اِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مُهْدِيْهَا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	عروس فکر کہ زحجلہ ضمیر تحیت تو دوستان بنقیر تقیہ توقع ست زمشاطہ کرم کہ انرا بجلوہ گاہ قبولت کہ کند بتصویر	[illegible]	[illegible] تحفۂ حقیر [illegible]

حرف سوم در جواب اعتذار ارسال هدایا در سه نوع جواب مطلبی دیگرست

اما جوابات از نوع اول

ابیات	فقرات	ثنائیات
تو آن کسی که از ذوق مرایا و تحف [illegible] / عاطفهٔ آن را زده لطف [illegible]	تحت و هدایا که ارسال فرموده بودند مخلص دولتخواه را باعث تقصیرات خجالت بر خجالت افزوده سید عذر خواهی این الطاف چگونه توان نمود بمقام مجازات بکدام قوت توان بود مصراع جَزَاهُ اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ خَيْرًا	دائم نظری بجانب ما فکنی جان و دل ما بری بشیرین سخنی صد تحفه دهی و عذر آن نخواهی انها ز تو آید و چنینها تو کنی
[illegible]	از اهدای تحف مشتمل بهطرف مخدومی مستغرق بحر خجلت شده معروض میگرداند که رسم اعتذار وظیفهٔ این فقیرست بیت همان به که خاموش باشم ز عذر / که هم لطفت از خود شود عذر خواه	فَلَا تَعْتَذِرْ لِمَا أَهْدَى إِلَيْنَا حَقِيرًا عِنْدَنَا شَيْءٌ جَلِيلٌ فَمَا أَتْحَفْتَنِي جَمٌّ كَثِيرٌ قَلِيلُكَ لَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ
[illegible]	از صدور آن الطاف و ورود آن اعطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار متزاید و متضاعف گشته اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی و مترادف شد أَحْسَنْتَ إِلَيْنَا نَصَرَ اللّٰهُ إِلَيْكَ	زان تحفه زیبا که کرم فرمودے بر روی دلم در فرح بکشودے من خود ز کرمهای تو ممنون بودم مهر و کرمی بر سر مهر افزودے
[illegible]	معاذ الله بار دیگر تشریف اتحاف جناب شریف سبب [illegible] لطف از اغراز اهدای آن مخلص نواز واقع شده بود این لطف نشنیده و [illegible] نرگس تخجیل بیاده نوازی ز توچ آید بس	كُلُّ تُحْفَةٍ مَقْبُولَةٍ مَبْرُورَةٍ تُعْطِيهِ إِيَّانَا بِغَيْرِ حِسَابٍ فَلَذَائِذُ النِّعَمِ الْجِسَامِ جَلِيلَةٌ وَأَجَلُّهُنَّ هَدِيَّةُ الْأَحْبَابِ

جواب از نوع ثانی

ابیات	فقرات	ثنائیات
کتابک قد اظهر الدقائق وصار حسن اسرار المعانی والحقائق	رساله که ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقائق و مقصد آمال ارباب دقائق بود الطاف لطیفش در جلوگاه کمالات عرض و حسن سزای هزار تحسین است و معانی شیرینش در سواد حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین است الله یجزیک یا مولای بالکرم	[illegible] عیون ابناء الزمان [illegible]
ارسلت الی نمیقة کاملة [illegible]	بکر فکر که از حجله ضمیر منیر تعزز و تحریر خرامیده بود در منصه ظهور جلوه جمال نمود و تحذر روحانی که تجلی جلی حسن الفاظ و لطف معانی تجلی نموده بود از منظره کمال تجلی فرموده در تعریف و توصیف آن چه توان گفت بیت سخن ز آسمان بر زمین آمد اول ؛ که تو نوش تو بر آسمان میرسانی	
اتحفتنی بالدعاء والثنا فابلغه بالثناء والشکر	تحفه مراد ادعیه مجابه هدیه دعوات مستجابه که التفات فرموده بودند آن را حرز جان و تعویذ جنان دانسته رابطه رضا جوئی و مودت مجدد و قاعده هواداری و محبت موکد شد بیت تا بدعاهای مستظهر کرم ؛ تحفه دعوات زما وامگیر	[illegible]
اتانی کتاب عند الشوق احسن نائب وانی [illegible] ناظم	از هدیه کامله که شرف ارسال ارزانی فرموده بودند دیده یاران بکحل الجواهر محبت منور و مکحل شد و مرآت فکر هواداران از غبار شبهت مصفا و مصقل گشت عذر از آن از حد بیان بیجا است کرم کردی جزاک الله خیرا	

الابیات اللائقة لهذا الافتتاح

عربیه	فارسیه	ابیات	
اذا اعطی القلیل فتی جلیل فلیس قلیله الا کثیرا	اذا قلت مما صنعت شکری اقل لک ایادیک حسانی تسترق بها شکری	شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست	چو سوسن گر همه تن شد زبان [illegible] کجا از عهده شکر تو بیرون آید
انا ابادی علی سابغة اعد منها ولا اعدادها	ولا عذر لی فی ترک مطلق الشکر سوی انّنی من عظم شکرک عاجز	اگر زبان بری بروزگار در بندد بشکر و سخن آنیدز ربای وجود	چونکه ز شکرت نتوان رست نفس چاره این کار خموشی است و بس
ایادیک عندی ودعلینا ظلالها ونعماک مصبوب الینا سجالها	هدیه که از آن یار نازکر بیز آید شهرست که به باد و لبند بیز بر آید	چنانچه جود و کرم بر وجود تو ختم است سجود شکر نعم بر من حزین ختم است	گر چه چل گوهر ثنا بیست سفت ما شکر تاک حق شکر که گفت

سطر ثالث در شکرگذاری بر اصناف عنایت و انواع موهبت

بر ضمیر منیر هوشمندان خبیر وضوحی تمام و سطوعی لا کلام دارد که مرجع همه ستایشها و مصیر مجموع سپاسها حضرت ولی النعم ست تو والی که
[illegible] نعمائه چه هیچ چیز نیست الا که منعم حقیقی جل ذکره رسانیده است نعم علیه چنانچه مورود و ما بکم من نعمة
فمن الله و کثرت آلای الهی و وفور نعمای پادشاهی بدرجهٔ رسیده و بمرتبهٔ انجامیده که عقل هیچ کامل و فهم هیچ فاضلی بحصر شطری
از آن و شمار عشری از معشار آن راه نبرد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها باینت حمد و شکر حق [illegible] حیرت آرد حاصل این کار
[illegible] بوجود عجز بندگان از شکر الهی امتثال فرمان پادشاهی کرد و اشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون لازم ست
و همانا شکر نعمای خداوندی فرمودن از لوازم است اما شکر ارباب آنکه وسائط ایصال نعمت منعم علی الاطلاق اند [illegible] من لم
یشکر الناس لم یشکر الله و شکری که در مکاتب نویسند دو نوع است یکی شکر حق سبحانه و تعالی [illegible] نعمتی که واقع ست نسبت به
[illegible] مکتوب الیه [illegible] شکری باشد راجع بخلق [illegible] انعام ایشان لاجرم این سطر مشتمل بر
دو کلمه افتاد کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی و این نیز دو قسم است یکی آنکه نعمتی [illegible] بر کافهٔ انام چون امنیت
زمان و عدالت سلطان [illegible] خاص [illegible] مکاتب [illegible] مکتوب الیه [illegible] درج [illegible]
مذکور میشود و التوفیق من واهب النعم تبارک و تعالی و تعظم

قسم اول از کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی

(یعنی که بعموم خلق شامل گردد چون امنیت و جمعیت و فراغت خاطر و امثال آن)

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible] از رشحات سحاب [illegible] و فاضت طراوت یافته [illegible] گلزار [illegible] نضارت پذیرفته [illegible] از [illegible] ریاض [illegible] رحمت آسایش [illegible] آرام [illegible] گشت [illegible]	[illegible]

[illegible]

تتمه قسم اول در شکر باری تعالی بر نعمتی که بعموم خلق احاطه کرده

ابیات	فقرات	ابیات

ثم الحمد که از روائح ریاحین مراغت رفاهیت ریاض خواطر رعایا معطر و از لوامع ثواقب شادمانی و مسرت البصار خماثر برایا منور و نهال بوستان دولت از رشحه چشمه شریعت سیراب شده و شجره طیبه ملت بثمره سعادت و اقبال بارور گشته

بیت

لوای شرع مرفوع و اساس مرحمت محکم ز جهان از عدل آباد ان و لبها از طرب خندان

الشکر لله تعالی که نقش التعظیم لامر الله بر اوراق روزگار مکتوب است و رایت الشفقة علی خلق الله در صفحات لیل و نهار منصوب عالم دین و دولت بقوائم ملک و ملت استحکام یافته و قواعد شرع متین بشواهد حق الیقین تمهیدی تمام پذیرفته

بیت

زمین معدلت و فیض ملت [illegible] ای عدل قوی

ادای [illegible] لازم است [illegible] وصف نعت شمر [illegible] لوازم کرامت معدلت [illegible] نوای [illegible] تمام [illegible] ممالک [illegible] فرشته و آیت بخشش کامل و بخشایش شامل ممالک [illegible] کافه رعایا نگاشته شده

بیت

عالم از معدلت گرفته نسق [illegible] شرع بارونق

مر [illegible] حمد و جیب [illegible] شکر [illegible]
ریاض قلوب [illegible] معدلت [illegible]
و عوام مشور اهالی مملکت با فاقت [illegible]

بیت

عالم [illegible] نگار [illegible]

حرف دوم از کلمهٔ اولی در شکر باریتعالی در باب شکر خاص آن برافاضت نعم الهی باشد بنسبت کاتب از ظهور آثار دولت و اقبال و وفور مآثر جاه و جلال و صحت سلامت و عافیت و کرامت و مثال آن و ثبت این شکر وظیفهٔ مکتوب الیه است که در جواب کاتب ایراد کند و این صورت بر وجهی استیفا جهت طبقات و اخوانیات در سطر مقدم از صحیفهٔ ثانیه رسم ذکر یافته و از نیجا دو سه کلمه از شکر گذاری که جانب کاتب و مکتوب الیه بکار آید آورده می‌شود رعایت مراتب طبقات و اخوانیات ملحوظ است و تصرف در عبارات تعلق بذهن سلیم دارد

و من الله التوفیق و الیه المآب

الفقرات

للملوک

شکر الحمد که امداد تائیدات ربانی و اسواد توفیقات سبحانی مرخذ ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت زاهره است آفتاب سعادت همایون از مشارق جاه و جلال شارق و لوای جلالت روز افزون در اکناف و اطراف ممالک

خافق
الخوافق الحاراق

منت خدا را که اسباب کامرانی و کامگاری لحظه فلحظه در ترقی و تصاعد است و آثار بختیاری و نامداری ساعةً فساعةً در تضاعف و تزاید نسیم دولت از مهب بهجت در وزیدن است و شمیم سعادت از ریاض مکرمت

در دمیدن

بحمد الله که سریر سلطنت باهره با ذروهٔ افلاک برابری می‌نماید و تاج خلافت زاهره از تارک سپهر برین برتری می‌جوید از وفور عاطفت پادشاهانه افاضت مرحمت باقاصی و ادانی بلاد و اصلست و از ظهور معدلت خسروانه میامن امن و امان اکابر و اصاغر عباد و زاد حاصل

سپاس خداوندی را جل ذکره و عم نواله که خیام جاه و جلال با وتاد حشمت و اقبال مشدود است و ابواب مکارم بفیض من عنده مفاتیح الغیب بر وجود متعلقان این جانب معلق و مسدود و امور دولت بر مقتضای مرام ساخته و مهام مملکت بر وفق مراد و مدعا پرداخته

لوازم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت بر قبهار ممالک تافته و ضیاء لمعه و شائق سپاس این منحت کبری که از نسیم عاطفت و موهبت اطراف اقالیم سراوقت تازه و شگفته ... بانجا آرم مصراع
و الحمد لله حمداً دائماً ابداً

المنة لله که مناظم دین و دولت بر وجهی که باید میسر است و معاقد ملک و ملت بر نمطی که شاید معین و مقرر دست تصرف زمان از اذیال احوال کوتاه است و رقم صفحات حالات در گاه و بیگاه فحوای آیة و ما النصر الا من عند الله

للصدور المقربین	للوزراء العظام
بر توفیق افاضت مکارم و اشاعت مراحم که رفیق حال گشته تعلق بنی آدم و اقارب و اباعد ال عالم حاصل میگردد مواجب حمد او لوازم شکر تقدیم میرساند شعر شکر الخالق القادر علی الائه و بشکره یرجو مزید عطائه	الحمد لله شکر آله و الطاف ازلی زمان فزون لیاحات احوال حضور [illegible] ست و الشکر لله اعدا عطاف لم یزلی لحظه بلحظه یا زمنه و اوقات دارد و دوام بیت بحمد گویم کارسازی را که باشد بر دوام به رحمت آن هم و انعامش نصیب خاص عام
تحفه مدح و ثنا در درگاه خداوند عالم تبارک و تعظم که نهال اجلال در چمن جاه و جلال از بفیضان افضال خضر نقش نام فرمایست و بهمگی احوال از میامن اقبال سر و برکت فضل بنعمائیش مستوعب کامرانی و درست کامی بیت شکر میگویم خدائی را که از انعام عام + میدهد پیوسته حال بندگان را انتظام	شکر للولی المنعم تعالی و تعظم که مهمات کلی بمقتضای خاطر میسر و مهیاست و مشارب [illegible] مرادی و کامگاری بفیضان فیض فضل حضرت پروردگار از شوائب مکاره ظاهره و مصفا بیت سپاس و شکر خدا را سزد که از ره لطف + بهر یک لطیفه بخشد هزار گونه مراد
الحمد لله که کواکب اقبال از فرمان روائی از مطالع جاه و جلال طالع شد و ثواقب افضال و حکم گذاری از مراقی هیبت و استقلال ساطع و لامع گشته و اولیا در کنف سلامت مرور و مسرور و اعدا و مبغضین ملامت منکوب و مقهور بیت شکری افزون ز عرصهٔ اندیشه و خیال که هر دم نثار حضرت وهاب ذی الجلال	سپاس و ستایش مر خدا را که مجموع مطالب از مواهب عنایت بنعمائیش میسرست و تمامی مآرب از رعایت حمایت بی نهایتش مرتب و مقرر بیت شکر گویم از صمیم دل خدائی را که داد بنده را از مخزن لطف و کرم نقد مراد

لارباب الدواوین	للعلماء واهل القلم	للمتفرقات
الحمد لله لواهب العطیات که از محل حصول مطالب صبا عنایت تبسم ست و چمن احوال ارباب غنچه احتشام و کرامت در تبسم آثار اقبال بی انصرام و اسباب حشمت در مرتبه انتظام	شکر الله که ساحت تمنا بحصول مرادات و مدعیات تزئین می یابد و عرصه امید بظهور مرادات و متمنیات تجلی می پذیرد	الحمد لله که تمنیات خاطر بفیضان فیض [illegible] ربانی [illegible] ست و کار فرمائی [illegible] [illegible] بافضل نعمت عطیات [illegible] و تمامی مناجح [illegible]
الحمد لله که بحفظ الهی در همه احوال حارس و حامیست و کوکب اقبال در نیّر برج جلال همواره فروزانی ساحت امانی با آثار مراحم محفوفست و همواره ضروب نوائب را التفات واهب المواهب از حریم اوقات مصروف	الشکر لقائل النعم اجود که ریاض [illegible] بر شحات نتائج اقبال [illegible] ست و اعداق افضال و اجلال بالغدو و الاصال بساحت احوال [illegible]	الحمد لله که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوقات [illegible]
الحمد لله که امداد تمکن و استظهار روز بروز در تضاعف ست و اسباب ترقی و استبشار ساعت بساعت در توالی و ترادف	الشکر لقائل النعم که قصر امانی بشرف شرف و عز کامرانی آراسته ست و نهال آمال در گلشن اقبال بسعادت بر وفق مدعا و ارادت پیوسته	حمد الله که شعشعهٔ مکارم بر صحیفهٔ احوال ساطع ست و لمعات آثار عنایت و بخت یاوری حضرت باری از افق اوقات لائح [illegible]

سادات	الائمہ والقضاۃ
[illegible] … بعالمین … [illegible]	… لمن صفحات … ابتلیم علی الانسان بالتعلیم … پیاپے … کلمات تحلیت … بملاحظات تلقین … الکتاب والحکمۃ … بتفصیل … شعر فالحمد للہ مولانا وحامینا ذی المن الطول النعام الکرم
[illegible]	… العالم … شاہدہ کہ ہوارہ مجلس … افادت … عالیشان … بخفوفت و شوائب شبہات … رفیع المکان … سکارہ زمان … حوال … معروف شعر … الذی … الاعد النعم والمکرم …
[illegible]	الحمد لمن یقضی بالحق وھو خیر الفاضلین … اوامر و نواہی … احکام شریعت حضرت رسالت صلوات اللہ علیہ … علی آلائہ المترادفۃ + و نشکرہ علی نعمائہ المتضاعفۃ
[illegible]	سائر العلما
[illegible]	… گلزار توجہ بمطالعہ علوم … در حقائق حدود و دقائق رسوم … شعر فالحمد حمدا دائما متوالیا … مستغنیا متعالیا
[illegible]	… انواع تائیدات الٰہی … افضال … مطالعات و اصلست … توفیقات … بملاحظات متواصل شعر … للہ الذی علمنا + ومنا فانین العلی عظمنا
[illegible]	… القرآن کہ جوامع اوقات … مقرونست … حالات … شعر فنشکر ربنا … علی الآلاء والنعم الحسان

لاخوانیات	ایضاً	ایضاً
المنۃ للجواد المنان کہ آفتاب حصول مرادات از مشارق لطائف ربانی طلوع فرمود و شہر وصول مرامات از مطالع عوارف سبحانی جلوہ نمود	شکر الواہب العطایا کہ ایام و لیالی محفوظ حمایت و حراست لطاف ذی الجلال لیست و اوقات و ازمنہ مشمول میامن عنایت و عطاف لایزالی	وظائف الحمد للاحد الحمید کہ اسباب کرامت و کامرانی بر وفق مدعا مہیا و منتظم ست و اسباب حصول آمال و امانی بر مقتضای مرام مجتمع و ملتئم
المنۃ لمن ولی الانعام کہ جہام کامگاری بر منہج تقویم جلال و جلال جاریست و امور تجلیات بر مسلک مستقیم فضل و افضال سائر و سارے	الشکر لمسبب اسباب النعم کہ نہال آمال از تعلقات عطار عوبت ربانی سبز و سیراب ست و ریاض امانی از رشحات منابع فیض سبحانی تازہ و شاداب	الحمد للمنعم الکبیر کہ بہبوب ریاح فوز و فلاح از مہب مواہب ربانی چمن احوال تازہ ست و بوفور نشار عواطف سبحانی محائل حصول آمال بجد و اندازہ
حمداً لمن لہ الجود والنعماء کہ ابواب ابتہاج بمفاتیح انبساط بر وجوہ احوال کشادہ ست و اسباب انشراح بمیامن ارتیاح در نہاد اوقات مہیا و آمادہ	الحمد لولی الحمد والثناء کہ دلائل ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ فلا ممسک لہا از صفائح حالات لا تحسب و مخائل اتممت علیکم نعمتی از اسرۂ ازمنہ و اوقات واضح	شکراً لمن لا طول الا لہ کہ مشام امید از رائحہ نجاح و اجابت مرام معطر ست و دیدۂ رجا از کحل الجواہر صلاح و سلامت مکحل و منور
حمداً کثیراً لمن لا تعد نعماؤہ کہ ریاض آمال از مطار فیض لایزال طراوت یافتہ و نافہ دل از موانست و دامن امانی از [illegible] لجج لطف الٰہی بہرہ گرفتہ بجواہر اسعاف مشحون	الشکر لکافی المہمات کہ دست تقدیر حجاب تمانع از پیش جمال مقاصد برانداختہ است و فراش قضا رایت نصیبی رحمتنا من کے در فضای احوال برافراختہ	الشکر لذی الرحمۃ الواسعۃ کہ موارد سرور و مشارب بہجت و حبور مورود ست و ظلال نوال ملک متعال بر مفارق احوال مبسوط و ممدود
الشکر لمن لا یحصی آلاؤہ کہ طوائف و ستان بر مسند فراغت و رفاہیت خوشحال و مسرور و معاشر بیگانگان در مضیق محبت و خذلان منکوب و مسخور	الحمد لمن لہ النعماء و منتہ الاکرم کہ درجات حضور و جمعیت در عقبہا از رزدہ و کلک اعلی نسبت دجریدہ زندگانی رقوم سیرت و کامرانی راجا مروجاوسے	منا الواسع العطا کہ خیام ایام دولت پاو تا دفراغ و رفاہیت مشید ست و ضیاب اوقات بہ بشارات عواطف و ہب العطیات مورد
حمداً لمفتح ابواب العطیات کہ تمنیات خاطر یاران در خیر حصول ست و مدعیات بواطن ہوادارانم بمساعدات نجاح مقرون و موصول	الحمد لواہب الوجود و مفیض الکرم والجود کہ منشور زندگانی بتوقیع کامرانی موشح ست و نشان اوقات امانی بطغرای فرح و شادمانی مترقع و موشح	شکراً کثیراً الذی الطول والعطا کہ از نوائح سوانح اقبال و کرامت صدور حباب در انشراح ست و از نسائم تمام ملا انشمامت قلوب و محب دلہا از دوار نیشاح

ثنائیات	ایضاً	فرادی	الابیات الحمدیه
الحمد للخالق الموصوف بالكرم والشكر للمنعم المعروف بالقدم ذي الطول والجود والآلاء والمنن واللطف والفضل والإحسان والنعم	[illegible] علی الاطلاق [illegible]	[illegible] [illegible]	فلله حمد بعواطف النعم وله حمد باتصال الفضل والكرم
حمد بی حد صمد یکتا را کو داد لطف کارساز همه فیض انعام او ز روی کرم شد دل افروز و دلنواز همه	[illegible] [illegible]	[illegible] زبان باشد [illegible]	[illegible] بالدوام [illegible]
حمدت ربي على اسنى اياديه حمدا تنزه عن اعلى عواديه شكرته وصدى الايام اشكره لكن تقاصر شكري عن اياديه	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] نیست [illegible]
الطاف خدا که برترست از چه و چون ور هر چه خیال ما رسد هست فزون گر هر سر موی من زبانی گردد از عهدهٔ شکر حق نیاید بیرون	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]

کلمهٔ ثانیه در شکرگذاری اولیای نعم که وسائط ایصال آثار کرم اند منعم علیهم و این نیز دو قسم ست اول عام بنسبت مجمعے از کرام و اخوان و خلان و اکفا و اقران درین قسم داخل اند دوم خاص بنسبت یکی از ارباب نعم و هر قسمے در حرفی ایراد کرده میشود

حرف اول در شکر طائفهٔ از اعیان

زمان و رجمی باز احباب و اقران

والله المستعان

<table dir="rtl">
<tr><th>الفقرات</th><th>ابیات ثنائیات عربیه</th><th>ثنائیات فارسیه</th></tr>
<tr><td>الحمد لله علیم الثنا که بستمطار رشحات مکرمت از سحاب التفات زمره وقوع می پذیرد که حرارت تشنگان با جسره بی نوائی را در زلال عاطفت بزلال ملاطفت میرسانند و متعطشان مملکت نامرادی را از منابع معاضدت و مناهل مساعدت سیراب میگردانند شعر کانهم یفیقا فی المدارج عالیا * کتوما لاسرار الضمیر مداریا</td><td>[illegible]</td><td>سخن مگوی ز بیگانگی که در ره صدق
میان اهل وفا آشنائی از لیست
ز دیده آئینه سینه شان غبار نفاق
که روشن از لمعات خفا لم ز لیست</td></tr>
<tr><td>المنة للذی بفضل بعطا که بملازمت جمعی شرف استسعاد دست داده که برعایت دقائق مرحمت ترحم نشان بر جرایه باثر وذوی الاحسان من ابنا الزمان کشیده اند و بانفات ترفات موهبت دلهای مجروحان انیاب نوائب را بر سر پانزده اند دلنوازی بمن الانسان عبید الاحسان بیت همه از دولت و اقبال سعادتمندند نه بسندید بکس انچه بخود نه پسندند</td><td>[illegible]</td><td>قومی همه حسن لطف را پیرایه
سودای وفا و صدق را سرمایه

با اهل کمال سال و مه همخانه
با خلق ستوده روز و شب همسایه</td></tr>
<tr><td colspan="2">الحمد لله که مهم با جماعتی افتاده که مخائل لطف و دلنوازی بر جبین مبین ایشان واضح و پیدا و دلائل ترحم و کارسازی از جبهه پاکیزه ایشان لائح و هویداست صحائف مجد و شرف بر توم مواهب ایشان [illegible] ست و ریاض نصف و نعم از سحاب ایادی ایشان منضر و متبح بیت چون روز روشن ست شبستان اهل دل * از چهره شان که مطلع صبح سعادت ست</td><td>فنعم بما مدرجة الطریق فبابهم
یتنازعون بها علی الضیفان
وکانما قلبهم یجود بنفسه
حب القری خطیا علی النیران</td></tr>
<tr><td colspan="2">الحمد لسابق الانعام و الجواد علی الله ولکه شرف مصاحبت و دولت مخاطبت با اخوان صفا و خلان وفا که در اقامت مراسم یاری و اوامت بر رواتب هواداری هیچ دقیقه نامرعی نمی گذرانند دست داده و فاتح مفاتح غیب ابواب مرافقت و مصادقت این کمینه با طائفه از اهل صلاح و ارباب فیض و فلاح بمفتاح نجاح گشاده</td><td>[illegible]</td></tr>
<tr><td colspan="2">حمد الذی العزة و الجبروت که اساس صحبت بوجود با جود احباب معالی نصاب که از غایت محبت عمر عزیز گرامی مطالعه طلعت هم خواهند موکد است و بنای مودت بمساعی معماره وت دوستان صادق و رفیقان موافق که بسان مردمک دیده بیک طرفة العین از چشم هم دور نشوند معلی و مشید</td><td></td></tr>
</table>

حرف دوم تسکرکی ازاولیای نعم واین صورت بانواع موکی توانند شد وانیجا دو نوع آورده شد النوع الاول الفقرات المشتملة علی

ابیات | فقرات الاشتغال بالشکر | ابیات

نبابر فحوای کلمه کاملۀ اِنَّ النِّعَمَ اَجْنِحَةٌ نُقَصُّهَا بِالشُّکْرِ هرجا قدمی می نهد و باهر کرده می نیرزد فاتحه کلام وسیله سخن ذکر دعای دولت و نشر سپاس نعمت آن حضرت ست بر مصداق اَلنِّعْمَةُ صَیْدٌ وَالشُّکْرُ قَیْدٌ پیوسته بقدم جان بپیرامن کعبه الطاف وحریم عطاف محمد و طواف میکند و همواره بزبان دل تعداد مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی قیام می نماید بیت
هر و سال مشغول ذکر تو ایم + شب و روز در بند ذکر تو ایم

نهال وجود این کمینه از آوان کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا تا زمان وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا پرورده رشحات عیون عوارف و تازه از قطرات غیوم عواطف انجناب ست پس چگونه بمراسم شکر گذاری این همه نعمت قیام تواند نمود و چسان بوظائف سپاس این همه لطف و کرم اقدام تواند کرد بیت اداء شکر گذاری نمیتوانم کرد
چرا که نعمت تو از شمار بیرون ست

نبابر قاعده لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ پیوسته لوازم شکر بعضی از آلا و نعم خداوند بحسب ما حسب خاطر فاتر در حیز عبارت می آورد و بحسب مؤدای اَلتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُکْرٌ همواره بجواهر ذکر برخی از نعمای جسیمه محمود می سلک هر سخن که بمساعدت ذهن قاصر بعرض ظهور در می آید تزیین و تحلی میدارد بیت
سپاس نعمت تو زیور کلام منست + ثنا حضرت تو ورد صبح و شام منست

بروفق مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْکُرِ اللّٰهَ اگر در اجل موعود مهلتی و در ایام حیات فرصتی باشد حسب الاستطاعت بقدر القوت والطاقت شکر عواطف بیغایت و مراحم بی نهایت از بسیار اندکی بلکه از هزار یکی بقلم انکسار بر صحیفه روزگار و جریده لیل و نهار مرقوم و زیور خواهم گردانید فَشُکْرُ الْمُنْعِمِیْنَ مِنَ الْفَرَائِضِ

چون جناب خداوندی بروفق کرم ذاتی کرامت و تلطف و اشفاق مبذول میفرمایند و بمقتضای جود جبلی شرط مکرمت و مرحمت که خلقی ممنون آن رافت و رحمت ند بمن عاطفت اندر عایت می نماید لاجرم لازم باشد بلوازم شکر گذاری اشتغال کردن و ادای بود مواجب سپاس و ارتجا آوردن ع اِنَّ رَبَّ الْعَرْشِ یَجْزِی الشَّاکِرِیْنَ

نوع دوم در فقرات مشتمله بر عجز از ادای شکر

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الطاف بیکران و عطاف بی پایان که از جناب کرامت انتساب بهر وقت و زمان درباره این بیچاره فرو دمی فرمایند مقتضی آنست که مقدار آنی که از حیات باقی مانده صرف شکرگذاری نماید و تقبیح غیر مراد ای ثنا و سپاس داری مواظبت کند و اگر توفیق بر این معنی رفیق گردد حقا که از عهده یکی از هزار بسر نتوان برآمد و مع هذا معذری تمام و عجز مالاکلام خواهد داشت **بیت** اگر شوم به سپاس تو سالها مشغول | کجا ز عهدهٔ شکرت برون توان آمد	[illegible]
[illegible]	هر نعمتی که بنان بیان از حصر و حساب آن عاجز و قاصر از ادای وظائف سپاس داری چگونه سمت تیسیر پذیرد و رعایت مراسم شکرگذاری بچه نوع وجود گیرد حقا که اگر خرد خرده دان با علی مدارج تبیان آن برآید هنوز مقصر است و اندیشه دوربین هر چند با قصی معارج تعداد آن رسد با آخر عاجز و قاصر است **بیت** اَیَادِیكَ قَدْ حَلَّتْ وَاِنِّي لَعَاجِزٌ | لَعَمْرُكَ مَا اَقْضِی مَدَی الْعُمْرِ حَقَّهَا	[illegible]
[illegible]	بوظائف شکر نعمای وافرة الفوائد و مراتب ذکر آلای متکاثرة العوائد که از جناب مخدومی بدین کمینه مخلص واصل شده از حیز قوت و مکنت بشری بیرونست و از حساب اندیشه صافی و تامل وافی افزون **بیت** اگر بحار سیاهی شود قلم اشجار | شمار آن نتوانند تا بروز شمار پس دامن از شرح آن باب کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ در می‌نوردد و بدعا و ثنا اشتغال می‌نماید	[illegible]
[illegible]	منیجوست که شرح شمه از مواهب نعم و لطائف کرم خداوندی که وظیفه شکرگذاری آن بیان را امری لازم است و رابطه تامل در سپاس داری بر ان ال را فرضی متحتم تقلم اخلاص بر صحیفه اختصاص محرر نماید چون از حساب وهم افزون و از قیاس فهم بیرونست ما عتراف بکمال عجز و تعیین قصور می‌نماید **شعر** لِسَانِي عَنْ تَعْدَادِ شُکْرِكَ عَاجِزٌ | فَکَیْفَ یَفِی قَلْبِی بِتَقْدِیْمِ حَقِّهِ	[illegible]
[illegible]	ادای سپاس جلائل انعام و جزائل آلای مخدومی اگر متصف بصفت تعذر و متسم بسمت تعسر است اما بینهٔ ارباب تحقیق و اصحاب تصدیق این نکته مذکور و در صحائف سالکان مسالک تصوف و ناهجان مناهج تعرف این سخن مسطور است که شعور بر قصور از اقامت مراسم شکر غایت شکر تواند بود اَلْعَجْزُ عَنِ الشُّکْرِ تَمَامُ الشُّکْرِ **تمت بعون الله تعالی**	[illegible]

خاتمة الطبع

سپاس ایزد را که درین اوان کتاب نادر الجواب مخزن انشا نگاری و معدن سخن طرازی دستور العمل آموزش عبارات ست
و منبع افزای مکالمات و محاورات مصقل آئینه فطرت سلیم و واسطه صفای ذهن مستقیم در حقیقت انشا پردازان را کارنامه یادگار
و عبارت آرایان را وسیله مزید اعتبار جامع مستحسنات خطابی و جوابی مسمی باسم مشتهر که منشیان بلاغت قرین را تحریر آن نهاد همت
و مزاولت بدان منجمله امور لابدی و قابل آگاهی ست نامش صحیفه شاهی ست توضیح آنکه شگرف کتابی که در آن خلاصه
نقود مخزن انشا در تازه ایجاد جداول سطور ست و نقاوه نفائس خزینه القاب و آداب در عنوان جدید و بی عدیل مزبور تصنیف
فاضل علامه عدیم المثیل و عالم فهامه وحید و بی بدیل صاحب تصانیف کثیر مقبول خافقین ملا حسین بن علی الواعظ
الکاشفی که برای نذر شاه سلطان حسین جهت تعلیم شاهزاده ابوالمحسن ترتیب و ترصیف فرموده و ابواب مشکلات و معضلات
انشا نگاری را چنان بروش سهل و آسان بر روی ارباب شوق کشوده که متعلمان فارسی و عربی خوان را در مزاولت
اندک زمانی نتیجه تقلید پیش بیشگاهی متکاثر و ترقی وافر در انشا پردازی بهم رسد و بنظر ازدیاد ابیات و فقرات فارسی و عربی که در مکاتبات ترتیب
خطابی و جوابی بکار هر کس بیاید در سلک تصنیف و ترتیب کشیده بر دوازده سطر قرار داده سطر اول در افتتاح و صفات مکتوب الیه
القاب مکتوب الیه [illegible] نسبت مکتوب الیه و ذکر کاتب و عرض تحیات و اظهار اخلاص و شرح شوق و ذکر زمان کتابت و ذکر مکان تا
اختتام و عنوان جوابات مکاتیب [illegible] این صحیفه منصف الذکر در مطبع محمدی طبع شده بود [illegible] خواهشمندان
[illegible] باقبال [illegible]
صاحب خلف منشی [illegible] سلطانی ساکن محله [illegible] شهر لکهنو [illegible] ثانی آن بمذل
همت بلند [illegible] جناب منشی نولکشور صاحب [illegible] مقام کانپور [illegible] مطابق ماه ذی الحجه
[illegible] مقبول خاطر [illegible]

رقعات نامی تصنیف مولوی حکیم الدین صاحب

مینا بازار — مولف ابوالفضل ... داخل نصاب بہت خوشخط محشی —

شرح مینا بازار — مع ... از مولوی امام بخش صہبائی —

سہ نثر ظہوری — مع مقدمات ثلاثہ یہ کتاب مشہور ہے —

شرح سہ نثر ظہوری — نثر نورس کی شرح از مولانا معنی عبداللہ خویشگی

گشایش نامہ — مع فرہنگ تصنیف منشی ...

لذة الافہام — نثر تصنیف مولوی سید محمد ...

تضمین گلستان اشعار ...

سلک سلاسل مصنفہ منشی ...

بندگی نامہ — بطور ترجیع بند مصنفہ کنہیا لال صاحب بہادر —

مظہر العجائب — مصنفہ ... صفات ہر شے کا ... آمد منشیان —

تاج المدائح — نثر رنگین تصنیف منشی انوار حسین تسلیم سہسوانی در صنائع

مصباح ... مصنفہ منشی رام نرائن صاحب

صفات کائنات — مشہور کتاب ہے ... میں کہ صفات سراپا و اشیائے مختلف کی صفات جو کہ بڑے بڑے اساتذہ نے مثل ملا طغرا و ظہوری وغیرہ نے لکھی ہیں وہ سب بعنوان شائستہ اس میں مندرج کئے —

کتب اخلاق و موعظت و تصوف

گلستان نثر شیخ سعدی شیرازی محشی ...

ایضاً متوسط قلم —

گلستان چھوٹا قلم کاغذ سفید لائنی عمدہ

ایضاً — کاغذ خشائی —

ایضاً — بڑا قلم واضح خوشخط مع فرہنگ و تمثیل رنگین و خوشنما —

گلستان ہر قسم منقول عن نسخہ مولوی اسمعیل صاحب ... یادگار ہیں —

گلستان مترجم ترجمہ ...

شرح گلستان مصنفہ مولوی محمد اکرم ملتانی —

ریاض رضوان — شرح گلستان از مولوی ریاض علی مرحوم —

خیابان — شرح گلستان از سراج الدین علیخان آرزو —

گلستان حکیم قاآنی بجواب گلستان شیخ سعدی قابل دید ہے

بہارستان جامی — بجواب گلستان سعدی —

خارستان — موعظت و اخلاق میں نایاب کتاب نظم و نثر گفتار میں بعینہ ہم پہلوئے گلستان ہے اور صفات معنوی نصائح و اندرز میں اوس کے ہم پلہ و ہم میزان ہے گلستان کے آٹھ باب اسکا سولہ باب ہر حساب ... بعد گل کا رنگ جتنا ہے ایسے ہی ... بعد گلستان پڑھانا زیبا ہے منشی ... صاحب میر منشی ایجنسی بھوپال نے بڑی کوشش سے صحیح کر کے ... نام مصنف کا زندہ کیا خوبی صوری و معنوی لائق دید ہے —

اسرار الاولیا از ... شیخ فرید شکر گنج ...

اخلاق محمدی مصنفہ ...

مصباح الہدایت ...

منتخب فارسی فارسی قاعدہ کی عمدہ کتاب

رسالہ ہدایت المومنین — موعظت میں —

مطالب رشیدی — مصنفہ شاہ ... علی در تصوف و رموزات فقر —

سیر العباد — شرح قصیدہ بانت سعاد —

پندنامہ — مصنفہ حضرت فرید الدین عطار تصوف میں —

کیمیائے سعادت از امام محمد غزالی

اخلاق جلالی — از ملا جلال الدین محقق دوانی —

اخلاق ناصری مصنفہ ... اخلاق میں

اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ —

گلشن اسرار — تصنیف مولوی نور علی صاحب در تصوف —

مے باید شنید — از مولوی رفعت علی رفعت نصائح اخلاق میں —

مکتوبات امام ربانی ہر سہ جلد بہت نادر کتاب ہے آئینہ علمائے باطن اہل حق ہے ارشادات حضرت مجدد الف ثانی بہت خوبی کے ساتھ ایک کلیات مکاتیب مجتمع ہوکر طبع ہوا ہے طالبین خواہش دل سے خرید فرماتے ہیں —

گنجینہ فوائد — مصنفہ ... —

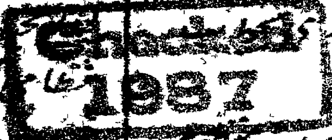
رسائل ...

ایضاً ...

...

مثنوی مخزن اسرار تصنیف مولانا نظامی
مثنوی تحفۃ العراقین محشی تصنیف
حکیم افضل الدین خاقانی شروانی طبع جدید
مثنوی تحفۃ الاحرار — از تصنیفات
ملا عبد الرحمن جامی —
مثنوی یوسف زلیخا جامی —
محشی تیسری مرتبہ چھاپی گئی —
ایضاً مثنوی یوسف زلیخا جامی
سنہری کاغذ خط نستعلیق حاشیہ میں محشی ہے
ایضاً کاغذ سفید مصرع مع تمثیل —
شرح زلیخا — فارسی تصنیف
مولوی محمد شاہ صاحب —
یوسف زلیخا ناظم ہروی
یوسف زلیخا — جامی —
یوسف زلیخا فردوسی — منظوم
چوتھی مرتبہ طبع ہوئی۔
ظفرنامہ مولانا ہاتفی — [illegible] کے
فتوحات کا حال [illegible] سکندرنامہ ہے
سکندرنامہ بحری — تصنیف
نظامی گنجوی قدس سرہ —
ایضاً — کاغذ سفید و گلابی —
ایضاً بحری خورد —
سکندرنامہ بحری تصنیف مولانا نظامی گنجوی
شرح سکندرنامہ تصنیف محمد نصیر الدین
[illegible] سلطان سنیاتی —
شرح سکندرنامہ معروف بشرح محمد گنگوہی
یہ شرح دیار پنجاب وغیرہ میں نہایت مستند
ہے حسب فرمایش میاں چراغ دین تاجر کتب
لاہور مرتبہ اول اس مطبع میں طبع ہوئی —
شرح سکندرنامہ کلاں —
موسوم بہ منتخب الشروح و مشہور بشرح علمائے
کلکتہ مؤلفہ جناب مولوی بدر علی صاحب عظیم آبادی و
مولوی سید حسین علی صاحب جونپوری
جو بحکم صاحبان کونسل کلکتہ شروع

[illegible] شرح [illegible]
مثنوی [illegible] تصحیح [illegible]
سعدی کا تصنیف محشی [illegible]
[illegible] فارسی — تصنیف ملا فیضی
مثنویات میں ہمپایہ زلیخا جامی ہے
لیلی مجنون ملا ہاتفی مشہور قصہ
ہے اور بلاغت میں بے مثل ہے
لیلی مجنون خسرو — امیر خسرو کی
پنج گنج سے ایک کتاب ہے —
مثنوی ہشت بہشت امیر خسرو
نادر مثنوی از تصنیفات حضرت امیر خسرو
مشہور لطافت میں قابل دید ہے



[illegible] ن نظامی — تصنیف مو[illegible]
نظامی گنجوی —
[illegible] و شیرین نظامی گنجوی مشہور
ہفت پیکر نظامی —
شیرین خسرو آصفی از نواب آصف [illegible]
مثنوی نیرنگ عشق — تصنیف
محمد اکرم غنیمت لاہوری —
مثنوی نشتر غم — تصنیف مو[illegible]
محمد مقیم سہارنپوری —
مثنوی قضا و قدر — تصنیف میرزا
رضا متخلص بہ تجلی —
نالہ منظور تصنیف سید منظور احمد [illegible]
شکرستان خیال و خوان نعمت
یہ دو کتابیں ہیں کتاب اول تصنیف
ملا ذوقی اور خوان نعمت میں انواع
اقسام کھانوں کی لکھی ہیں —
مثنوی زلالی — از ملا زلالی شاعر
مشہور استاد سخنوران میں قابل دید
قصائد عرفی — محشی کتاب درسی
ساقی نامہ ظہوری مشہور کتاب تصنیف ملا ظہوری
ہے —